بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش حضرت حق عز و جل بالاتر از زبان چه باشد که ذات پاکش واجب الوجود است و جز وی سبحانه و تعالی هر چه هست همه باطل و هالک است ؎

هستی تو امیدست نیستی ها را   که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست

و نیایش جناب مصطفی بیش از زبان چه خواهد بود که افضل رسل و خاتم ایشان است و قلم رسالت و نبوت از وجه کمال ما کسر ع بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم بعده بر آمادگان طلب محبت الهی و دلدادگان اتباع سنت مصطفی پناهی پوشیده مباد که در آخر کتاب مستطاب ریاض الرتاض و غیاض العرباض که در معارف سلوک قلمی شده و در پایان نامه مبارک حظیرة القدس و ذخیرة الانس که در فوائد متنوعه سمت نگارش یافته فصلی در احوال صوفیه صافیه پیشین و فصلی در تراجم محسنین پسین الحاق پذیرفته بود اما نزد رسیدن آن هر دو همایون کتاب بانجام و انصرام چنان آگاهی آمد که این هر دو فصل را رساله جداگانه ساختن او و مؤلفی مستقل پرداختن آید لاجرم این گرد آورده را اقتصار جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار نام گذاشته شد و کیف ما اتفق آنچه از حال و قال جماعه احسان و عصابه عرفان

سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک وگفته من خاف من الله تعالی لم یشف غیظه ومن [illegible]

لم یصنع ما یرید فرمود لیتنی کنت کبشا سمنی فی ما بدا لهم فذبحونی واکلونی واخرجونی عذرة ولم

اکن بشرا در مرض موت سر او در کنار ابن عمر بود فرمود ای پسر این سر را بر زمین بنه وی گفت شما را چیست که

بر فخذ من ست یا بر زمین فرمود ضعه علی الارض ناچار عبد الله بر زمین گذاشت فرمود [illegible]

ان لم یرحمنی ربی بعده گفت وددت انی انجو من الدنیا کما دخلت لا اجر لی ولا وزر [illegible]

بزخم خنجر ابو لؤلؤة شهید کرد در ذی الحجه روز دوشنبه بست و شش [illegible] سال [illegible]

مدت خلافت او ده سال و شش ماه ست مگر چند روز صهیب بن سنان رومی نماز جنازه گزارد [illegible]

بپهلوی جناب نبوت صلعم پا سود مرویاتش در کتب احادیث پانصد و سی و نه حدیث [illegible]

خانوادهٔ او نسبت منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت صلعم و وی در عبد مناف ملتقی میشوند [illegible]

رسالت پادشاهی اگر وی بهشت کریز بود ولادت او در طائف بود [illegible]

و نه سال بود که مسلمان گردید و وی اول کسی است که بعد از ابی بکر اسلام آورد [illegible]

شد جز بدر که بنا بر مرض رقیه آنحضرت صلعم او را در مدینه گذاشت [illegible] رضوان [illegible]

دست او گردانید و یکبار او را بالخصوصیت دعا کرد آخر خطبهٔ او این است ایها الناس ان الله انما اعطاکم

الدنیا لتطلبوا بها الآخرة فلم یعطکموها لترکنوا الیها ان الدنیا تفنی والآخرة تبقی لا تبطرنکم الفانیة ولا

تشغلنکم عن الباقیة آثروا ما یبقی علی ما یفنی فان الدنیا منقطعة وان المصیر الی الله اتقوا الله فان تقواه

جنة من بأسه ووسیلة عنده واحذروا من الله الغیرة والزموا جماعتکم لا تصیروا احزابا [illegible]

ابیض اللون یا اسمر اللون رقیق البشرة کثیر شعر الراس عظیم اللحیة میانه قد نه طویل نه قصیر خوش صورت ضخم الکرادیس بعید

ما بین المنکبین بود لحیه را زرد میکرد و دندان را بزر بسته بود ابن حزام [illegible]

عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در سنه ٢٣ ماه ذی حجه با وی بیعت کردند او را ذو النورین گویند [illegible]

حبالهٔ نکاح وی آمدند بغایت شدید الحیا بود در مکان بند هم نیز غسل جامه در بر میکرد فتوحات [illegible]

وی بیر رومه را خریده در راه خدا وقف کرد و قرآن شریف را جمع نمود دوازده سال خلافت کرد [illegible]

و هشت یا نود ساله بود که شهید شد جبیر بن مطعم بر وی نماز گزارد و احادیث مناقب او در کتب [illegible]

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوهٔ تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء و حال محاصرهٔ او و قصهٔ شهادت بتفصیل
در اشاعه و جز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابی طالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست و سیف الله المسلول در مکه داخل کعبه روز جمعه بست و سه
سال پیش از هجرت متولد شد و جز وی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد ست
و او اول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت و جز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه ثقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود و در ذخائر عقبی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهار دهم ست آیات قرآنی در باب او نازل شده و احادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول و امیر و شریف
اوست و آنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعدده ورد بها القرآن العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه او صدیقه فان علیا کذلك انتهی امام احمد و قاضی اسمعیل و ابو علی نیسابوری و نسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرو فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ما روی فی فضل علی بن ابی طالب و بیضاوی
گفته چون پدرش ابو طالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم یکبار کلمه بگو تا مرا حجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزعناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انك لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولابد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب عمه وفیه نزلت الایة انتهی در مناقب
الاولیا گفته از اینجا باید دانست که همت را تاثیری در خلاف اراده خدای تعالی نیست انتهی اما مادر علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورده و هجرت نموده و در سنه چهارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود و خود
دفن فرمود و در حق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی و فاطمه و حسن و حسین اند و این آیه نیز در شان مرتضوی

فرود آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون
وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا و وی داخل ست در آیه تطهیر بلا نکیر
از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم من عرف نفسه
فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة
لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا صحبة
مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من
من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جدا در نور الابصار سخنان بسیار از
نثر و نظم وی کرم الله وجهه آورده و داستان جمل و صفین بتفصیل نوشته و عبد الواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی
از کلام منثور وی فراهم آورده و غرر الحکم و درر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف
تا یا و گفته اسانید این را حذف کرده ام و از جاحظ عجب دارم که با آن همه علم و تقدم در فضل بیسیری از کثیر کلام
او چه قسم کفایت نموده و از نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همسایه مضامین اقوال حکما و عرفا واقع شده
اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بر دست عبد الرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی
در سنین خلافت خود حج نکرده بنا بر اشتغال بحروب و پیش از آن بسیار حج میکرد در روز یکشنبه سیزدهم رمضان
سنه چهل بعمر شصت و پنج سال یا بعمر ابی بکر و عمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزندش
حسن سبط بروی نماز کرد و در سه جا به موضع عزی شب هنگام مدفون گردید و بعضی گویند در نجف و نزد بعض میان
مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد و هشتاد
و شش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در نصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی و فاطمه ست
آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره ادعج العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریق
از فضه ست عظیم الکرادیس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعد موی حسن البدن
بود پانزده حج کرد و سه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیتش ابو محمد ست و القاب بسیار دارد اشهر آن
تقی ست و اعلای آن در رتبه سید ست و این لقب بخشیده رسول خدا ست صلعم و زکی و سبط و ولی هم از لقبهای
اوست در مناقب وی در صحیحین و غیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه ۴۱ نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

و مصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد و برادرا ر صد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود حافظ ابو نعیم در حلیه نبذهٔ از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از انجمله این ست لا ادب لمن لا عقل له و لا مودة لمن لا همة له راس العقل معاشرة الناس بالجمیل و بالعقل تدرك الداران جمیعا و من حرم العقل حرمهما جمیعا و گفته هلاک مردم در سه چیز ست در کبر و حرص و حسد از کبر دین هلاک شود و بدان ابلیس ملعون شد و حرص عدو نفس ست و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد اند سوءست و بدان قابیل هابیل را کشته و فرمود حسن سوال نصف علم ست او را از صمت پرسیدند گفت هو ستر العیب و زین العرض و فاعله فی راحة و جلیسه فی امن او را گفتند ابو ذر می گوید فقر احب ست بسوی من از غنی و سقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذر اما انا فاقول من اتکل علی حسن اختیار الله لم یتمن انه فی غیر الحالة التی اختارها الله له و آل خود و آل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطیعوا حفظه فاکتبوه و ضعوه فی بیوتکم و بالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی از ان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریفش او غائط کرد دیوانه شد و چون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد و از گور او عوعو مسموع میشد ابو علی طبری در اعلام الوری گفته که وی بعد از صلح با معاویه به مدینهٔ منوره آمد و ده سال انجا باند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد باسباب حیله یار بود یزید پلید او را بر زهر دادن وعدهٔ صد هزار درهم داده بود چون حسن بحق پیوست هیچ نداد و گفت انا لن نرضاك للحسن افنرضاك لانفسنا پنجم ربیع الاول سنه ۵۰ یا سنه ۴۹ انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز والی مدینه بود بر وی نماز کرد و در بقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصها الخلافة بعدی ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسله حسنیه مخصوص با وست و بعضی سلاسل دیگر بواسطهٔ حسن مثنی متوسل بدوست رضی الله تعالی عنه و ارضاه و من کلامه المنظوم ما ذکره عبد القادر الطبری المکی فی شرح الدریة

اغن عن المخلوق بالخالق	تغن عن الکاذب بالصادق
واسترزق الرحمن من فضله	فلیس غیر الله بالرازق
من ظن ان الناس یغنونه	فلیس بالرحمن بالواثق
من ظن ان الرزق من کسبه	زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد علوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا اصح النقل فی ذلك آنحضرت صلعم بریق خود اورا
تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در فم تفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد و کنیت او ابو عبد الله ست لا غیر و القاب
او رشید و طیب و زکی و وفی و سید و مبارک و تابع لمرضاة الله و سبط اصغر ست و اشهر آن زکی ست و اعلای
آن در رتبه یکی سید ست بحدیث انهما سیدا شباب اهل الجنة دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط
و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هردو
صاحبزاده آئینهٔ صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مروی ست و در
منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که
قاتل وی سنان بن انس نخعی ست و این حادثه در روز جمعه دهم محرم سنه ۶۱ھ رو داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ
شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات ست
گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شما روز فتح مکه گفتید من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و با فرزندت
در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این ماجرا گفتم بگریست و
بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و بر خواند ؎

ملکنا فکان العفو منا سجیة ... فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاساری وطالما ... غدونا علی الاسری فنعفو ونصفح
وحسبکم هذا التفاوت بیننا ... وکل اناء بالذی فیه ینضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهور ست ملقب بحیص بیص و بالجمله
ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل
واقعه شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من ... این شام چه شام ست که سنگ ست و سر من
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ... ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد مفتقدی ... منهم اساری ومنهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتعود نقما و فرمود الحلم زینة
والوفاء مروة والصلة نعمة والاستکثار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو ورطة ومجالسة

اهل الدناءة شر ومجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه المنظوم ؎

فان تكن الدنيا تعد نفيسة　　فان ثواب الله اعلى وانبل

وان يك لا بد من الموت للفتى　　فقتل امرء في الله بالسيف اجمل

وان تكن الارزاق قسما مقدرا　　فقلة حرص المرء في الكسب اجمل

وان تكن الاموال للترك جمعها　　فما بال متروك به المرء يبخل

امام زین العابدین بن حسین شهید رضی الله عنه اسمر قصیر نحیف بود او را زکی و امین لقب و علی اصغر نام است نقش خاتم او وما توفیقی الا بالله بود در مدینه منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان سنه ۳۸ دو سال پیش از وفات جد خود علی بن ابیطالب متولد شد و در واقعه کربلا بست و سه ساله بود مروان و عبد الملک و پسرش ولید معاصر او بند مادرش سلافه نام دارد و لقبش شاه زنان یعنی ملکة النساء دختر یزدجرد بود وی در کربلا همراه پدر بود اما بسبب مرض صاحب فراش بود و مقتول نشد بنا آنکه صغیر بود هذا هو الصحیح افضل وافقه واورع تر از وی دیده نشده مناقب وی بسیار است یکی او را گفت که فلانی در حضور من در تو افتاده برخاسته و نزد او رفت و گفت یا هذا ان کان ما قلته فی حقا فانا اسأل الله تعالی ان یغفر لی وان کان ما قلت باطلا فالله یغفر لك

او را پرسیدند سعیدترین در دنیا و آخرت کیست فرمود من اذا رضی لم یحمله رضاه علی الباطل واذا سخط لم یخرجه سخطه من الحق در رساله شیخ عبد الحق دهلوی است هاشمی مدنی معروف بزین العابدین از اکابر سادات اهل بیت و از بزرگان تابعین و مشهورترین ایشان است زهری گوید ندیدم من هیچ قرشی را افضل تر از علی بن حسین و همچنین روایت کرده شده است از جماعتی از سلف که سعید بن المسیب از ایشان است و وی احادیث بسیار روایت میکرد و در روایت ثقه بود و مامون و عالی رتبه و رفیع القدر و اجماع کرده اند بر بزرگی او و در خیر اولاد او را حق سبحانه در شرق و غرب منتشر گردانید چنانکه شهری از وجود ایشان خالی نباشد و از یزید پلید اخلافش یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند و چراغی افروزد انتهی حاصله قصیده فرزدق در شان وی بمقابله هشام بن عبد الملک معروف است و مولانا جامی ترجمه آن بنظم فارسی کرده و بعض معاصرین بشرحش پرداخته اند و وفات وی رضی الله عنه دهم محرم سنه ۹۴ بعمر پنجاه و هفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذی سمه الولید بن عبد الملک و امامتش سی و چهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط ببقیع مدفون شد و من کلامه رضی الله عنه عجبت لمن یحتمی من الطعام لمضرته ولا یحتمی من الذنب لمعرته وقال اربع هن ذل البنت ولو مر یر

والدین ولو درهم والغربة ولو لیلة والسوال ولو کیف الطریق وفرمود من قنع بما قسم الله فهو من
اغنی الناس ؎

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد ومیگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ۵۷ھ در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد
شد اورا باقر وشاکر وهادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمیین وعلوی من علویین
نقش خاتم او رب لا تذرني فردا ست ومعاصر او ولید بود وصاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد الحسن والحسین
من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه معالم
الدین وبقایا الصحابة ووجوه التابعین وسارت بذکر علومه الاخبار وانشدت فی مدائحه الاشعار
مناقب او بیشمار ست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست وامام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدود ست
در فقهای مدینه وائمه ایشان شنید حدیث را از جابر وانس وجماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب وابن الحنفیه
روایت کرده اند بخاری ومسلم احادیث وی در صحیحین خود وی گفته سلاح اللئام قبح الکلام انتهی وی در مناجات
گفت رب امرتني فلم ائتمر ونهیتني فلم انزجر فها انا عبدك بین یدیك مقر لا اعتذر داور را از معنی این آیه
پرسیدند اولئك یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر ومصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما
چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناهما بنزول المطر
وخروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده وگفته بعمر شصت وسه سال یا پنجاه وهشت در ۱۱۴ھ بجوار الهی
پیوست قال فی درر الاصداف مات مسموما کابیه ودفن بقبة العباس بالبقیع از کلام وست که والله لموت
عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا وفرمود ما الدنیا وما عسی ان تکون هل هی الا مرکب
رکبته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها وان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا لزوالها ولا یامنوا الآخرة لاهوالها
وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة واکثرهم لك معونة ان نسیت ذکروك وان ذکرت اعانوك
وفرمود الغنی والفقر یجولان فی قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم یا هشتاد وسوم متولد شد مادرش ام فروه
دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست ومادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدنی الصدیق مرتین

مرتين ذكره المناوي في الطبقات صادق وفاضل وطاهر القاب اوست معتدل آدم اللون بود ونقش خاتم
وی ما شاء الله لا قوة الا بالله ست ابو جعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه كثيرة تكاد
تفوت عد الحاسب ويحار في انواعها فهم اليقظ الكاتب جماعه از اعيان ائمه وصوفيه همچو يحيى بن سعيد
وابن جریج ومالک بن انس وثوری وابن عیینه وابویزید بسطامی وابو حنیفه وغیرهم از وی روایت وتلمذ کرده اند
ابو حاتم گفته انه ثقة لا يسئل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود ونافع وعطا ومحمد بن
المنکدر وزهری وغیرهم راوی ست مجاب الدعوة بود کرامتها از وی واقع شد بعضی از ان در نور الابصار مذکور ست
وفات او در شوال بعمر شصت وهشت سال در ١٤٨ در ایام منصور شد يقال انه مات بالسم او را در میان قبر
دفن کردند که دران پدر وجد وعم جدا ومدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه واشرفه شیخ عبد الحق در رساله
گفته اتفاق کرده است است بر امامت وجلالت وسیادت وی بخاری در تاریخ خود حتی آرد ولادت وی در
هفتدهم ربیع الاول سنه ٨٣ ه ووفات در مدینه بماه شوال وبقولی پانزدهم رجب ١٤٨ شد وایام امامت وی سی و
چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یتم المعروف الا بثلاث تعجیله وتصغیره وستره وفرمود
اذا اجتمعت النية والمقدرة والتوفيق والاصابة فهناك السعادة وفرمود تاخير التوبة اغترار وطول
التسويف حيرة والاعتلال على الله هلكة والاصرار على الذنب من مكر الله وفرمود چار چیز ست که قلیل آن
کثیر ست آتش وعداوت وفقر ومرض مگسی بر روی خلیفه منصور افتاد ذب کرد دید وباز نشست وی امام را
گفت در آفریدن مگس چه سود ست فرمود لیذل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت
آنکه تمیز کند میان خیر وشر فرمود بهائم نیز تمیز می کنند کسیکه او را زند یا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
فرمود آنکه میان دو خیر ودو شر تمیز کند وخیر الخیرین وشر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انفاس
متبرکه حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان وتغير الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وی عرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بس است معصیتی که بنده را بخدا نزدیک کند وطاعتی
دور که مطیع با عجب عاصی ست وعاصی با عذر است مطیع وگفت خدا را در دنیا هم بهشت ست وهم دوزخ بهشت
دنیا عافیت ست ودوزخ بلا وعافیت آنست که کار خود بخدا گذاری وبلا آنکه کار خدا بنفس گذاری وگفت اگر
اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه را از فرعون ضرر رسیدی واگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح وزن

بود را نجات میسر شد وی منصور خلیفه او را باندیشه قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشاند و گفت چه حاجت داری گفت
آنکه مرا دیگر پیش خود نخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود
من از آن می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار نسب
صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود بگریست و گفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب
طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب
شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابوا بسنه ۱۲۹ متولد شد صابر و صالح و امین القاب اوست
و اشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم و تجاوز از معتدین اسم عتیق بود نقش خاتم او الملک لله وحده ست معاصر
او هادی و هارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین مناقب او بسیارست
رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ذریت رسول از کجا می گوئید وی کریمه و من ذریته داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی برخواند و گفت عیسی را پدر نیست لحوق او بذریت انبیا از جانب مادر ست و ما را از مادر ست
دیگر ست نقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیة و آنحضرت صلعم نزد مباهله نخواند بجز علی و فاطمه و حسن و حسین را
دیگری را همراه نبرد و هم الابناء او را کرامات ست ذکر آن در فصل الابرار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألک
الراحة عند الموت و العفو عند الحساب وی را در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس
رشید نامه نوشت انه لم ینقض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عنک من الرخاء حتی نفضی جمیعا
الی یوم لیس له انقضاء و هنالک یخسر المبطلون وفات او بماه رجب سنه ۱۸۳ بعمر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد
مدفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهدل بن عمر بوی ارجع ست شاه ... گفته الاهدل
لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا و قرب و ذلک ثمره و قال بعض اهل المعرفة سمی بالاهدل
لانه علی الآله دل و ناهیک به من لقب حسن رائق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه سر لطیف عجیب یفهمه
العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهادله یمن از شیوخ این حقیر من اند باین مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینه منوره ست در سنه ۱۴۸ یا سنه ۱۵۳ مادرش ام ولد از وی نام بود او را ام البنین
میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب اوست و اشهر آن رضاست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله است امین و مامون معاصر او بیند دعبل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نور الابصار
و جز آن مرقوم است اولها

ذکرت محل الربع من عرفات — فاجریت دمع العین بالعبرات

وقل عری صبری وهاجت صبابتی — رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد و بیست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شهد ناب بلکه شراب طهور است و در زمان
خود اعلم علما بود از هر چه پرسیده شد آن را میدانست در زمستان بر مسح و در تابستان بر بوریا می نشست وی گفته
اوحش ما یکون الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا ویخرج المولود من بطن امه فیری الدنیا ویوم
یموت فیعاین الآخرة واهلها ویوم یبعث فیری احکاما لم یرها فی دار الدنیا وقد سلم الله علی یحیی فی
هذه الثلثة المواطن وآمن روعته فقال وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا وقد سلم
علی عیسی بن مریم علی نفسه فی هذه الثلثة فقال والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا
در تاریخ نیشاپور گفته روزیکه علی رضا داخل نیشاپور شد امامان حافظان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و درخواست
حدیثی بسند آبای کرام او خواستند وی بسلسله پدر تا علی مرتضی مرفوعا بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثنی
ابی موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه شهید
کربلا عن ابیه علی المرتضی قال حدثنی حبیبی وقرة عینی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال حدثنی
جبرئیل علیه السلام قال حدثنی رب العزة سبحانه وتعالی کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن
دخل حصنی امن من عذابی اهل محابر و دواوین که آنجا حاضر بودند کرور زیاده بر بیست هزار کس بر آمدند امام احمد گفته
لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحدیث بهذا السند
ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه فی قبره فرئی فی المنام بعد موته فقیل
له ما فعل الله بک فقال غفر لی بتلفظی بلا اله الا الله وتصدیقی ان محمدا رسول الله اورده المناوی
فی شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبورون گفت الله تعالی
اعدل من ان یجبر ثم یعذب گفت فمطلقون فرمود الله تعالی احکم من ان یهمل عبده ویکله الی نفسه
قومی از صوفیه در نیشاپور بروی درآمدند و گفتند مامون در ولایت امر نظر کرد و شما را اهل بیت اولی تر بقیام امور
مردم دید و ترا در اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر را بسوی تو برگردانید و مردم محتاج کسی اند

کہ خشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائز ہمراہ رود و علی رضا تکیہ زدہ بود مستوی
نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیۂ دیباج مزرور بذہب و قباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکآت آل
فرعون می نشست و حکم و امر و نہی میکرد مراد از امام آنست کہ قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید
چون امر فرماید عدل نماید و ہرگاہ وعدہ کند انجاز فرماید او تعالی ہیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیدہ و این آیہ بخواند
قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق انتہی یاد دارم کہ برادر مرحوم لباس لبس
فاخرہ و طعام بس نفیس استعمال کردی کسی ہمین جنس بر وی اعتراض نمود و ہمین آیہ در جواب او تلاوت فرمود
رحمہ اللہ تعالی و در ترجمہ امام مالک صاحب موطا نوشتہ اند کہ جامہای گران بہا می پوشید و خوشبو بسیار می مالید
و بغالی غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آوردہ لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی
الفرش الممهدة يدخلهم الجنات العلى ص در حاشیہ گفتہ رواه ابو يعلى عن ابي سعيد الخدري واخرجه
الطبراني في كتاب الدعاء له من حديثه ايضا الا ان عنده رجال بدل قوم والباقي سواء و رواه ابن حبان
فی صحیحه بلفظ ليذكرن الله اقوام فی الدنیا علی الفرش الممهدة يدخلهم الدرجات العلى ذکرہ میرک شاہ و فی
الجامع بلفظ الكتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواه ابو يعلى وابن حبان عن ابی سعید انتہی آمدیم
بر آنکہ مامون از برای او ولایت عہد کرد و کاغذ نوشت چنانکہ کتاب عہد در نور الابصار بعبارتہ مرقوم ست اما وی
نپذیرفت کرامات او بسیار ست چندی از آن شبلنجی ذکر نمودہ در مناقب الاولیا گفتہ جمعی از اہل طریقت بخدمت
امام استفادہ پذیرفتہ اند از انجملہ معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد بہ نیشاپور قدوم فرمود محمد اسلم
ہم کجاوہ امام بود و محمد اسحق حنظلی مہار شتر اخذ نمود سلسلۂ رضویہ مخصوص باوست و سلسلۂ قادریہ ہم متوسل
بدوست وفات او در آخر صفر سنہ ۲۰۳ یا سنہ ۲۰۸ بعمر پنجاہ و پنج یا چہل و نہ سال شد واللہ اعلم در قریہ سنا باد از اعمال
طوس خراسان مدفون ست متصل قبر ہارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینہ مریسیہ نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابیض معتدل
بود نعم القادر الله نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او یند ولادت او در مدینہ روز جمعہ نوزدہم
رمضان سنہ ۱۹۵ بودہ در مطالب السول فی مناقب الرسول گفتہ هذا ابو جعفر محمد الثاني وان كان صغير السن
فهو كبير القدر رفيع الذكر مناقب او بسیار ست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راہ شہر بگذشت
اطفال در کوچہ بازی میکردند او را دیدہ بگریختند محمد جواد ہمچنان استادہ ماند نہ سالہ بود خلیفہ چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بنشست گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد تو و دیگران بگریختند گفت لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه لک ولیس لی جرم فاخشاک والظن بک حسن انک لا تضر من لا ذنب له مامون از کلام وحسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بر وی رحم آورد و بکار خود شد و این حکایت دراز ست درینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته وفاتش در بغداد در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بیست و پنج سال و چند ماه بود گویند مسموم مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود با شارت پدر زهر نوشانید شیخ عبد الحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علی ما خاب من استخار وما ندم من استشار الخ انتهی و از کلام شریف اوست ان لله عبادا یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم وحولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یحتمل تلک المئونة عرض تلک النعمة للزوال وقال من اجل انسانا هابه ومن جهل شیئا عابه والفرصة خلسة وقال الجمال فی اللسان والکمال فی العقل وقال العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت وقال کفر النعمة داعیة المقت ومن جازاک بالشکر فقد اعطاک اکثر مما اخذ منک

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب سنه ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب اوست و اشهر آن هادی ست اسمر اللون بود نقش خاتمش این ست الله ربی وهو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه ها معاصر او بوده مناقبش بسیار ست و در سامره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل بسر می برد از وی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امرست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را رو بقبله بر زمین یافتند که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او باده می نوشید او را دید تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشعر گفت البد چیزی انشاد می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم   غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

واستنزلوا بعد عز من معاقلهم   واودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا   این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت محجبة   من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین ساءلهم   تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

یا طالما اکلوا یوما وما شربوا   فاصبحوا بعد ذاك الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درهم از برای ادای قرض بخشید و این ابیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غمدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عادل است و این ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله و موعظه بلیغه برآمد اولش این بیت

انظر لما ذا تری یا ایها الرجل   وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تسر به   فکل ساکن دار سوف یرتحل

وانظر الی معشر باتوا علی دعة   فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا

بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا   مالا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات و بر قصرے دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد

من کان لا یطأ التراب برجله   وطی التراب بصفحة الخد

من کان بینك فی التراب وبینه   شبر ان کان بغایة البعد

لو بعثر الناس الثری ورأوهم   لم یعرفوا المولی من العبد

وبالجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره سنه ٢٥٤ واقع شد و در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث و قیل سوسن میگفتند کنیتش ابو محمد است و لقبش خالص و عسکری و سراج میان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم اوست مسما بر معتبر و مهتدی و معتمد است در مدینه هشتم ربیع الآخر سنه ٢٣٢ پیدا شد مناقبش بسیارست در نور الابصار حکایت او

باہلول آوردہ کہ وی اورا در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دانست کہ برنبودن بازیچہ میگرید گفت برای تو من بازیچہ بیخرم وی آرم فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادۃ در نور الابصار ذکر کراماتش کردہ و سہ چہار قصہ نقل نمودہ وی گفتہ در جنت بابی ہست کہ آنرا معروف گویند جز اہل معروف دیگری اندران ندرآید وفرمود بسم اللہ الرحمن الرحیم اقرب الی اسم اللہ الاعظم من سواد العین الی بیاضہا روز وفات او در سامرہ صیحہ عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکاکین مغلق گردید و سائر ناس بسوی جنازہ شتافتند و سر من رای شبیہ بقیامت شد و در خانہ در قبر پدر روز جمعہ ہشتم ربیع الاول سنہ ۲۶۰ مدفون شد فرقہ عسکریہ از امامیہ میگویند کہ مہدی موعود حسن عسکری ست کہ دگر بارہ بیاید عمر او بست و نہ سال یا بست و ہشت سال بود و ایام امامتش ہفت سال یک پسر داشت کہ امام محمد مہدی باشد

محمد بن حسن خالص پدر او نرجس نام داشت و قیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست و امامیہ او را لقب حجت و مہدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشہر آن مہدی ست ابن الوردی گفتہ ولادتش در سنہ ۲۵۵ بودہ انتہی جوان مربوع القامۃ خوشروی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبہہ بود و وی آخر ایمہ اثنا عشر ست بر مذہب امامیہ گویند در زمان خلیفہ معتمد علی اللہ عباسی در سرداب سامرہ نہان شد در سنہ ۲۶۶ و یافعی گفتہ در سنہ ۲۶۵ در رسالہ گفتہ و اول صحیح ست ابن بطوطہ در رحلت خود قصہ مشاہدہ خویش وقوف سواران و سواری را با طبول و بوقات بر در سرداب ذکر کردہ و ابن وردی عمر او نزد غیبوبت نہ سال نشان دادہ و سال اختفاء سنہ ۲۶۰ گفتہ و محمد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقاء او تا آخر زمان شدہ و بران ادلہ او ہن من بیت العنکبوت آوردہ و سید حمیری محمد بن حنفیہ را مہدی موعود اعتقاد کردہ و در ابیات خود بران تصریح نمودہ و ببقاء او قائل شدہ چنانکہ در درر الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی نقلا عن الجامع المذکور میگوید وھذہ کلہا اقوال فاسدۃ وبضائع کاسدۃ لیس بہا فائدۃ وانما الخلیفۃ المنتظر ہو محمد بن عبد اللہ المہدی القائم فی آخر الزمان وھو یولد بالمدینۃ المنورۃ لانہ من اہلہا کما اخبر بہ وبعلاماتہ النبی صلعم الذی لا ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی انتہی گویم بسط کلام بر ظہور مہدی موعود اولا در کتاب حجج الکرامہ فی آثار القیامہ کردہ ایم و ثانیا در اذاعہ لما کان و ما یکون بین یدی الساعہ نمودہ و باب حقائق مذاہب درین باب کشودہ و حق را از باطل جدا ساختہ ایم ان شئت فارجع الی تلک بعدہ در نور الابصار تتمہ در کلام بر اخبار مہدی نوشتہ و بابی مفرد در ذکر جماعتی از اہل بیت کہ مزارات و مساجد آنہا در مصر قاہرہ

مشہور و معمور ست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس فی ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بلگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور کرده برادرش محمد انور و والدین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید ابن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیده ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بحث نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هر یکی از ین ائمه در زیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر را اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از انها چنانکه باید دست بهم نمیدهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف ست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا رو داده الا ما شاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیفما اتفق بر نقل یک دو روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بود از آنات نه خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را بجمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب ست و الله اعلم و شیخ عبد الرحمن جامی رحمه الله را کتابی ست بنام نامی شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة در ان
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان از طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیرا که همچو ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشائخ الیها میسر ست
طالب دران مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر مامشی میتواند شد درین رساله
همین قدر را اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو مختصر وافی زیرا که کمالاتی که تابعان را بواسطه متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمه سلوک و قدما این ملوک و سلف این جماعه صعلوکان

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکاً و تیمناً بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیهٔ صافیه منتهی
میشوند بحسن و نهایت جمله خانوادهای مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق
و مرتضی برده گفته اند در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اشارت ست بسوی او و در روایت عمر
بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن
غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم
وفی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض
فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم فی صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و راء بلادیمن ستو قرنی
که میقات اهل نجد ست نزد طائف آن بسکون راء ست جوهری در تحریک راء و نسبت اویس بسوی آن غلط
کرده چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد او ست انتهی و در حدیث
دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب
او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او بادر بود
و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بمئونت او باشد نیافت و
چون رحلت داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت میکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت
ثواب نزد خدا و رنه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه
اصول حدیث گفته قال ابو عبدالله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب و اهل
الکوفة اویس و البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرنی بفتح القاف
والراء وبعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در اکمال فی اسماء
الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرک زمن النبی صلعم ولم یره بشره و رأی عمر بن الخطاب و من بعده
وکان مشهورا بالزهد و العزلة هکذا فی جامع الاصول وقد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال
سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجیئ فی آخر الکتاب وقد
ذکرنا احادیث وردت فی مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناک وقالوا قتل اویس بصفین سنة سبع
وثلاثین انتهی شیخ فریدالدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة و رشاد حبیب الله

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقهٔ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده والله اعلم بصحتها
وی گفته هر که شیفتهٔ خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توانگران نشستن بود دوزخ از شهرگ او نزدیکترست و گفت
من عرف الله لا یخفی علیه شيء گویند روزی بر مزبله میگذشت سگی او را نباح کرد گفت کل مما یلیك وانا اکل مما
یلیني فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر مني یافعی در حق وے گفته ؎

سقا الله قوما من شراب وداده — فهاموا به ما بين باد وحاضر

يظنهم الجهال جنوا وما بهم — جنون سوى حب على القوم ظاهر

سقوا بكؤس الحب راحا من الهوى — فراحوا سكارى بالحبيب المسامر

يناجونه في ظلمة الليل عندما — به قد خلوا منهم اويس بن عامر

شهير بما قد حوى المجد والعلا — لنا فيه عالي الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری در تقریب گفته مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل کثیرا و
یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز ویقول حدثنا وخطبنا یعنی قومه الذین
حدثوا وخطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة ومائة وقد قارب التسعین انتهی
وشیخ عبد الحق در اکمال یسار را از سبی میسان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل مولی جمیل بن
قطبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بمدینه متولد شد و بعد از قتل عثمان ببصره رفت و عثمان را دید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را
دید اما سماع او ازین هر دو صحبت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی و انس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت
نموده و بود کبیر الشان رفیع الذکر سر برآورده در علم امام وقت خود در زهد و ورع و عبادت بماه رجب سنه ۱۱۰
بگذشت کذا فی جامع الاصول والکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان ولم یکن سمع
منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر
چهارده خانواده ست زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند نه خانواده بواسطهٔ حبیب
بدو متوسل شدند و پنج خانواده بواسطهٔ عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفهٔ حسن ست در مواهب لدنیه گفته آنچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن دحیه و ابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفتہ لیس فی شئ من طرقها ما یثبت ولم یرو فی خبر صحیح ولا حسن ولا ضعیف انه صلعم
البس الخرقة علی الصورة المعتادة بین الصوفیة لاحد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعل ذلک
وکل ما یروی صریحا فی ذلک فهو باطل قال ثم ان من الکذب المفتری قول من قال ان علیا البس الخرقة
للحسن البصری فان ائمة الحدیث لم یثبتوا للحسن من علی سماعا فضلا عن ان یلبسه الخرقة وکذا
قال الدمیاطی والذهبی والعلائی والمغلطائی والعراقی والحلبی وغیرهم مع کون جماعة منهم لبسوها
والبسوها تشبیها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد وهو صحب علی بن
ابی طالب رضی الله عنه من غیر خلف فی صحبته له بین ائمة الجرح والتعدیل وفی بعض الطرق
اتصالها باویس القرنی وهو اجتمع بعمر وعلی وهذه صحبة لا طعن فیها وکثیر من السادات تکتفی
بمجرد الصحبة کالشاذلیة وابو اسحق المبتوئی والشیخ یونس العجمی یجمع بین تلقین الذکر واخذ العهد
واللبس وله فی ذلک رسالة انتهی وشیخ عبد الله عیدروس باعلوی در کتاب الخرقه از غزالی در احیاء
نقل کرده که چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخراج نمود و این دلیل ست
بر آنکه حسن علی را دیده وسیوطی سماع او از علی ثابت کرده وگفته اثبته جماعة وهو الراجح عندی بوجوه
انتهی واین وجوه را شیخ محمد یحیی الہ آبادی معروف بشاه خوب الله در رسالهٔ عربیه خود که از برای شیخ عبد الکریم
بصری خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطی ایراد کرده ولکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استدلال مخدوش ست
ومع ذلک حاصل آن رویت وروایت حسن از علی ست نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ما شاء الله تعالی
قائل اند بهر دو واز برای آن سلسلهٔ متصله ذکر میکنند ولکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول
صوفیه وقول عامهٔ علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک واز ین جنس ست اثبات بیعت وخرقه
از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده وبالجمله تا ثبوت رویت ولبس خرقه بطریق نقادان علم
حدیث بپایهٔ صحت نرسد اثبات جماعهٔ کثیر چیزی نیست واگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی ست
وآن نزد محققین اهل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب وحرف استوار درین باب قول بعض ائمه
تصوف ست که لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقه در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
الحسن البصری ینسب الی سیدنا علی رضی الله عنه عند اهل السلوک قاطبة وان کان اهل
الحدیث لا یثبتون ذلک وقد انتصر الشیخ احمد القشاشی لاهل السلوک بکلام واف شاف فی

کتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید انتهی وکذلک غیره فی غیره والظن وان کان حسنا
بهم لکن لا یبعد ان یکون اثباته مبنیا علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشایخ یصدقونه فیما روی و نسب
وکثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلک الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال
والقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته
مانع نشود و گفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان و گفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم
و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت و مجاهده یکتا بود و در ولایت و مشاهده بی همتا صاحب خانواده ست امام شافعی
و امام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شده
و نمیداند که کدام فوت شده چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیؤدب بقضاء الکل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد و گناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود
کرده باشم و اگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد و شبانگاه
گرسنه بخسپد و با این راضی از خدا باشد و گفته نگاه داشتن زبان از عیب و غیبت دشوارترست از نگاه داشتن
درم و دینار شخصی از وی وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت ست

ابو حازم مدنی هشام بن عبد الملک از وی پرسید که بچه چیز درین امر که درانم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
حلال ستانی و بمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتم یکی آنچه
نصیب من ست هر چند از وی بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بآن نرسم و
گفت از دعا محروم بودن دشوارترست از اجابت محروم بودن

داود طائی شاگرد امام ابو حنیفه کوفی ست رحمه الله در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن و اگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوی
یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نمیکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز مانم
و اگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس را ندیدم که دنیا و اهل دنیا را خوارتر از داود داشته
هرگاه یکی از اهل دنیا را میدیدی گفت هر چند دل را می شوییم متغیر می یابیم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در روی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی او را
گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا وافطر عن الآخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاهدار گفت
زیادت کن گفت از خلق تنها باش واگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت ازین جهان باید که بسنده
کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مردگان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود ونخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود
اصلش از کوفه ست وسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود محدث جلیل وعارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت ومیگفت
آدمی را به از سوراخی نیست که دران بخزد واز مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت ولزوم البیوت گفت
طعام لذیذ وغیر لذیذ بیش ازان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود وچیزی که باین زودی
بگذرد دران صبر میتوان کرد وگفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دویست حدیث که بشنوید پنج بعمل
آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست وچون نزد سلطان رود دزد ست وگفت هرکه خود را افضل
از دیگری داند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمهٔ ایشان در اتحاف النبلاء بذیل علماء حدیث مرقوم ست ودر بستان المحدثین و
ابن خلکان ودیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود وعارف کامل در کتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخر وقت
همه اموال را در راه خدا صرف ووقف نمود گفتند دختران داری کارسازی ایشان چه کردی گفت بکارساز حقیقی
سپردم وهو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست وبزرگترین خلق حقیرترین بنفس خود ست
وکسب کردن مانع توکل نیست وتقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست وکشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی
فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک تر ست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد وگفت
رجا آنست که نعمتی که باو رسد الهام شکر یابد وگفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند و
حجابها که با بیشهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود وهمواره دسته کلید بطریق بازرگانان باخود میداشت تا کسی بر احوال او
اطلاع نیافت درویشی گفت باین کلید ها چه میگشائی گفت در خورسندی حق وی گفته چنانکه بیمار از باز گرفتن

آب وطعام بہلاکی رسد ہمچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ بمیرد

شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابو تراب نخشبی را دیده بود قباهی پوشیدی ابو حفص چون او را دید گفت وجدت فی القبا ما طلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار که خوابش بربود حق سبحانه وتعالی را بخواب دید ہ

سحر کرشمۂ وصلش بخواب میدیدم — زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست

در مناقب الاولیا گفته علما را سلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشته اند شاه بآرزوی آن نعمت هر جا که گذشتی بخواب رفتی ہ

شب شراب خرابم کند به بیداری — اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفته فقر سر حق ست نزد بنده تا نگهدارد امین ست چون فاش کند خائن گردد گویم در همین معنی ست آنچه گوینده گفته ست ہ

ومستخبر عن سر لیلی کتمته — بعمیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فانت امینها — وما انا ان اخبرتهم بامین

وی اصحاب خود را گفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض بصره عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات وعمر باطنه بدوام المراقبه وظاهره باتباع السنة لم یخطی له فراسته

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده ومذهب وی داشته وموطا از وی سماع نموده وفقه خوانده بود از طبقۂ اولی ست پیشین کسی بود که اشارات بعبارات آورد وازین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نهاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشده رویة النفس وتدبیرها وگفته التفکر فی ذات الله جهل والاشارة الیه شرک وحقیقة المعرفة حیرة توفی رح فی ۲۴۵ گویند وی جوانی را در طوافگاه بغایت لاغر دید درمی پیش او نهاد آن جوان گفت این گرسنگی بهزار درست زر خریدم تو میخواهی که بیکدرم بفروشم وی گفته مسلمانی از پیرزنی وسقائی آموختم وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیرزنی گفت از وی نترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفته پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم وہمہ در القائل ہ

شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب وما رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس بر آمدند گمراه گفت خود را پیش و پس مفرست یعنی از
ازگذشته و آینده اندیشه مکن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست و از قدماء مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت و قیل
ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا مهمان ست تقاضای مهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ...... ے

مشکل سرد کاری ست که با وعدهٔ معشوق | صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثة معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت
و بخدمت امام علی رضا آمد و بنعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید سجده آنرا باشد نه خدا را
گفت من راهی بسوی خدا میدانم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که بکسی بدهی یکی از وی وصیت خواست
گفت احذر ان لا یراك الله الا فی زی مسکین و گفته المحبة لیست من تعلیم الخلق انما هی من مواهب الحق
و فضله در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ے

شنیدم که در کرخ تربت بسی ست | بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدماء شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه داره ست که دهی از دهها ے
دمشق بود در سنه ۲۱۵ بمرد وی گفته ربما ینکت الحقیقة فی قلبی اربعین یوما فلا اذن لها ان تدخل فیه الا
بشاهدین الکتاب و السنة و گفته هرچه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست و هرچه خوئی تو با سباب کند
دشمن تست و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو داغ ست و گفته ابلغ الاشیاء فیما بین الله و بین العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لکل شیء صدأ و صدأ نور القلب الشبع و هم وی گفته من اظهر الانقطاع الی الله فقد وجب علیه
خلع ما دونه من رقبته احمد حواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور ست از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود و او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از متاخران ست چنین می سراید ؎

لقد وضح الطریق الیک حقا　　فما احد بغیرک یستدل

فان ورد الشتاء فانت کهف　　وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق باراده حج ببغداد آمد هارون رشید از وی پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر به نیمه مملکت گفت بخرم گفت چون بخوری و مثانه ات به بندد و بول فرو دنیاید و دوایت ندهند مگر به نیمه دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ———— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سر وی داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت بر عکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقه اولی ست عم جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که از وی صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه را ده خصلت ست که آنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشرک و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندک یا بیش بار مردم بر داشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسک ملکا و تعلم انک لا تملک لنفسک ضرا ولا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاء عراق

مریداوپند میگوید من تزین للناس بمالیس فیه سقط من عین الله عزوجل باری درطرطوس بیمار شد جمعی از
گران جانان بعیادت آمدند وچندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی وهم وی گفته اللهم من شغلنی عنک فاشغله عنی جنید گفت روزی
سری سقطی بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه درهوا آویختیم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم
از آن کیستی گفت از آن کسی که کوزه درهوا اندارد گویم در قرآن کریم ست ولتسألن یومئذ عن النعیم سری گفته
دنیا همه فضول وبیکارست الا پنج چیز نانی که سد رمق بکند وآبی که تشنگی نشاند ولباسی که عورت پوشد وخانه
که دران گنجد وکاری که بدان عمل کند وگفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت وانچه از کبر
خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود وزلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی
واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد وگفت علامت استدراج کوری
از عیوب نفس خود ست وگفت عارفان آفتاب اند که برهمه تابند وزمین وشند که بار همه کشند وآب نهادند
که حیات دلها اند وآتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابوحفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینائی این آیت خواند وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
حالی بروستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت وآهن بینداخت وگفت میخواستم که این کار بگذارم
انگذاشتم تا کار از ما بستند دمه همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست
که دار یکحدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید وشبلی بود وی گفته ایثار آنست
که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی واخروی وگفت هر که خود را در همه احوال متهم
ندارد ومخالفت هوا نکند مغرورست وگفت خوف چراغی ست در دل که خیر وشر بینماید وگفت هر که بدهد ونستاند
نیم مردست وهر که نه دهد وبستاند هیچ ست وگفت معاصی برید کفرست چنانکه زهر برید مرگ وگفت نابینا آنکه خدا را
باشیا بیند واشیا را بخدا نه بیند وگفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
نداری گفت از انکه هر ساعت بگناهی دیگر اندازد وگفتند اگرچه دنیا بدست اما توبه نیک ست وآن در دنیا ست
گفت بلی اما صدور گناه یقین ست وقبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن انچه
با تست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسک حتی تحییها وهم وی گفته الطریق

واضح والحق لائح والداعي قد اسمع فما التحير بعد هذا الامر الجلی وی مرید حاتم اصم و مصاحب ابویزید بسطامی
بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که
دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس زنان ببیند گو فاطمه را
به بیند احمد گفته نفس را هیچ آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد دانستم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه
نگشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نخواهد گفتم
بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار میکشتی
خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده که در حیات
هم منافق ست و در ممات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقه اولی ست بسطی با قبض آمیخته و رجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن تر ست
هر که امروز ترسنده تر ست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت
حیای بنده حیای ندم ست و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین
او را گفتند قومی میگویند که با بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق
المحبة العمل بطاعة المحبوب وگفته زاهدان غربا دنیا اند و عارفان غربا آخرت و حقیقت محبت آنست
که ببر نیفزاید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهر تر ست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی
یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وی چیزی ندزدی که از تو بستانند و ترا شرمسار کنند
وگفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسون نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر
خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم ور نه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد لکن وی را ولایتی کشاد که مذهب
دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست و نهایت جمله سالکان بدایت
میدان بایزید ست جد بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه
بست خلق بسیار عقب او روان شد گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان و بعد از نماز بامداد بطریق
حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه ست و برگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد
گفت چون عیب خود بشناخت و تهمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند ست گفت چار سال از آنکه هفتاد سال

در صحرا سب بودم گفتند بر آب میروی گفت چوب هم میرود گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند شب بکعبه میروی گفت جادوی هم بدماوند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بجز خدا بزرگی اورا بخواب دید و از کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید و او را بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند منست تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بر بایزید فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خیمه زدم بر عرش از الفاظ اوست الهی ما ذکرتک الا عن غفلة وما خدمتک الا عن فترة گفت خدا را بخواب دیدم گفتم راه بتو چونست فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود و برا نگویند چه آوردی گفتند راست میگوید از وی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی ست وی گفته هر که در همه وقتها افعال و احوال و اقوال خود را بمیزان کتاب و سنت نسنجد و خواطر خود را متهم ندارد و برا از جملهٔ مردان نمی شمریم و هم وی گفته الفتوة اداء الانصاف وترک مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر فی سیر السلف عرف تقصیره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رایت فیه خصلة من الخیر فلا تفارقه فانه یصیبک من برکاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه ست لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته بر جوی نیشاپور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدر کنم و خرقه در فکنم و کار خرقه پوشان کنم و آن تو آنست که خرقه بدر کنی تا خلق بتو و تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست و ثانی حفظ حقیقت کابر نیشاپور را التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجا و مست اگر نکند و روا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بمارد گیر نباشد و ننگ نکند که دیگر چه گوید چه سخنش از غیب آید خود را در میان نه بیند گفت هر که نفس خود را بهتر از نفس فرعون نداند متکبر ست و گفت تواضع آنست که هیچکس را محتاج خود نه بینی نه درانجهان و نه درین جهان

عبد الله بن خبیق مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح موصلی گفته نیکبخت که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از آنچه نشاید نگهدار و الا خاک بر سر کن که آماده شقاوتی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داؤد قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت درویشان را مراعات ادب وقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطرے بود نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ خرما زنبیل بافتی و از ان قوت کردی وی گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود بهتر دانی گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل و گذاشتن طلب محمدت و ریاست

ابو عثمان نهر جوری قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا و ریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امة قد خلت لها ما كسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند هیچکس را مستمع قابل ندید رو بقنادیل کعبه گردانید و گفت سخن محبت بشما می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید فرموده لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله پس حرکت و ریزه شدن قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت او نکند و گفت فقیر آنست که بفقرا انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابو الحسین فوشنجی ورقو شنج بزندقه مطعون گشت ازانجا بنیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی از عقب او گردنی بزد وبگذشت مردم گفتند این فلان بزرگ ست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش ازانجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که دندانش ازخائیدن نعمت فرسوده وکند گشته وزبانش در شکایت تیزتر گفته ایمان وتوکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خوری ولقمه خود بآرام دل نخائی وبدانی که آنچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقه ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید ومردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی براهی میرفت لبیک گفت وسر بنهاد ابو الحسین گفت شیخا لا اله الا الله بگو تبسم کرد وگفت بمن میگوئی بعزت او که میان من واو نیست مگر یک حجاب ؎

حجاب چهره جان میشود غبار تنم · خوشا دمی که ازین چهره پرده برفگنم

وی گفته هرکه پندارد که نزدیکترست او دورترست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد وذره ها پدید آید کودکان مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل ما خطر ببالک فهو اعلی من ذلک گفت از آدم تا خاتم همه از دل میگویند ومن میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست وچگونه ست ونمی بینم وی گفته التصوف التبری عمن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق

وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابی هی الشمس ضوءها · قریب ولکن فی تناولها بعد

ابو الحسن بارودسی استاذ قصار مذکورست واز قدماء مشایخ نیشاپور وی گفته لا یظهر علی احد شیء من نور الایمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وکل موضع تری فیه اجتهادا ظاهرا بلا نور فاعلم ان ثمه بدعة خفیة وگفته نماز بسیاری بینم وروزه فراوان اما از نور ایمان چیزی نیست وگفته تاریکی ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکماء مشایخ ست تولدش در مرو بود وتوطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم برو نوشته بود در راه دید وجای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی در حکمت بر تو گشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل ترکیست وجاهل ترکدام گفت مطیع تر ... ک

عاقلترست و عاصی امین جاهلتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود کار شش مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از مرگ ویرا بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم منبر نهادند و مرا گفت بر و انجا از من میگفتی اینجا با من بگوی و با دوستان و فرشتگان من می باش.

احمد انطاکی از طبقهٔ اولی ست گفته امام هر عمل علم ست و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید انما اموالکم و اولادکم فتنة و نحن نستزید من الفتن و گفته وافقنا الصالحین فی الجوارح و خالفناهم فی الهمم و گفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرك ولا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی ست و محدث شاگرد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود و گفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعة اشیاء علم یسوسه و ذکر یونسه و ورع یحجزه و یقین یحمله

علی علکی ازین طائفه بوده و در مکه مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالدنیا فهو ملعون و من رضی من العلم بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالثناء فهو محجوب و من رضی من الحق بشیء مادون الحق کائنا ما کان فهو طامع و از مناجات اوست الهی بار ایزا آگاهی فرو نگذار که آگاهی همه شغل ست و در دانش بیند که دانش همه درد ست و بنده تا با خود ست چوب خشک و آهن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقهٔ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زماننا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست وی گفته هر بامداد م شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور گوید نا خوش مردی و برو دارد ان عبادی لیس لك علیهم سلطان شخصی از وی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصی مولاك فاعصه فی موضع لا یراك از وی پرسیدند که از کجا میخوری گفت ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لا یفقهون یکی بوی چیزی فرستاد قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم و عز وی و در نا گرفتن عز خود دیدم و ذل وی پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بغداد آمد خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان ست او را طلب کرد چون در آمد گفت زاهد توئی گفت نه بلکه توئی که باندک قناعت کرده قل متاع الدنیا قلیل منکه بدنیا و عقبی سر فرو نمی آرم زاهد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

کرنه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم ناامیدی از انچه بدست دیگران ست
یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که ترا اجل فرا رسد و مرا باید گفت ای روزی دهنده آسمان
روزی ده زمین بمرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان
می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقهٔ اولی ست جنید او را ریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع سگان ست
و کمتر از سگ کسی ست که از و دور نمی شود سگ حاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از و
جدا نمی شود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ ذوالنون مصری ست ازو پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه
ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد
و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم با که صحبت داری گفت
با خدا گفت مرا مرده انگار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته
سر همه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان بلا نمایند اگر جنبیدند جدا ماندند اگر
آرمیدند پیوستند گفت علامت بخت ولی آنست که تدبیر کارها باندیشهٔ خود نبیند بخدا باز گذارد گفت هیچ راه
نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را مکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیز تر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدمای مشائخ بغداد ست وی گفته هر که بحضرت حق مشغول ست از ایمان وی
نباید پرسید شعر

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها	فانت والقلب شيء غير مفترق
وما تطابقت الاجفان عن سنة	الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابو حمزه خراسانی از طبقهٔ ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسیدی
در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد گفت عز الله جل جلاله

ابو سعید خراز از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت او را لسان
التصوف گفته اند چار صد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علما
ظاهر برو انکار کرده اند و تکفیر نموده اند وی سخن در ورع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیر بنا، دوانقی نشینی واز حوض زبیده آب خوری وسخن در دنیا میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته مرا مخیر کردند درمیان قرب وبعد من بعد را اختیار کردم از آنکه طاقت قرب ندا شتم گفت دشمنی فقر بعضی با بعضی از غیرت الهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسیم خود را در رنج بی نهایت افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بیغایت اندازد گفت خدا تعالی اولیا را که عتاب وموا خذه میکند از انجهت که ایشان خدا را بهمه گزیده اندر واندارد که واسطه درمیان آید وایشان را راحتی باشد از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن ومن ظن انه بغیر بذل المجهود یصل

فمتمن ولنعم ما قیل

بجستجوی نیابد کسے مراد ولی	کسی مراد بیابد که جستجو دارد

وهم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضایع کردن وقت باقی ست ومن اشعاره

الوجد یطرب من فی الوجد راحته	والوجد عند وجود الحق مفقود
قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی	عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابو الحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقۀ ثانیه ست خلیفۀ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی وی را گفتند تستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة وهم وی گفته لا یغرنك صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة وی را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست گفت عاجز ست راه نماید مگر بعاجز وگفته اذا استتر الحق عن احد لم یهده استدلال ولا اخبار ونیز گفته نظرت یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلك النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد وصحبت را بر عزلت تفضیل نهاد وایثار در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم ست ونه علوم اگر رسوم بودی بمجاهده میسر شدی واگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق الهی ست وگفت تصوف آزادی وجوانمردی وترک تکلف ست گویم حق تعالی فرموده وما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابو ثور داشت وگفته اند مذهب ثوری درمیان صوفیه معروف ست بسلطان المحققین واعدل المشایخ وطاوس العلماء ولسان القوم ولسان التصوف ارادت وتوسل اکثر اولیاء باوست در مناقب الاولیاء ترجمۀ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکر ان لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس ترسایان

بمجلس او استاد و گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یافعی گفته مردم پندارند که جنید را درین جواب یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد و گفته اشرف المجالس واعلاها الجلوس مع الفکرة فی میدان التوحید او را پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن المبلی

عمرو مکی از طبقهٔ ثانیه ست گفته المروة التغافل عن زلل الاخوان وی را گفتند ما قانون الذکر گفت وجود افراده مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقهٔ ثانیه ست و خلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند وهم وی گفته الشوق من ثمار المحبة و گفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاهد اوست قوله سبحانه وکذبوا بما لم یحیطوا بعلمه وی براهی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر برا و ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره بر گرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ باز گردانید پس برپای شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود والا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفت خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی مبادا مردود شوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امید داری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقهٔ پنجم ست گفته الاعتکاف حفظ الجوارح تحت الاوامر و هم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته والمدعی یخبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقهٔ ثانیه ست او را از تصوف پرسیدند گفت خلو الاسرار مما منه بد و تعلقها بالیس منه بد وهم وی گفته من ترك التدبیر عاش فی راحة

احمد مسوحی از اجلهٔ بغداد ست با یک پیرهن و یک رداء و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فرده وهو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلهٔ مشایخ بغداد و فقیه بمذهب داؤدی ست عالم و قاری بود و بر مذهب داؤد اصفهانیست
وی گفت التصوف ترك التفاضل بین الشیئین یکی او را گفت کیف حالك گفت کیف حال من کان دینه
هواه و همته دنیاه لیس بصالح تقی ولا بعارف نقی او را از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غیر الله
حتی من نفسك گفتند محبت چیست گفت الموافقة فی جمیع الاحوال ؏

ولو قلت لی مت مت سمعا وطاعة — وقلت لداعی الموت اهلا ومرحبا

و گفته الرضا استلذاذ البلوی والیقین هو المشاهدة و هم وی گفته ادب المسافر ان یجاوز همته قدمه
وحیثما وقف قلبه یکون منزله یکی از وی وصیت خواست گفت کمترین کار بذل ارواح ست اگر نخواهی به ترهات
صوفیان مرو وی گفته کسی را که حق تعالی کردار روزی کند و گفتار باز گیرد او در نعمت ست و هر که را گفتار دهد
کردار باز گیرد او در نقمت ست و چون هر دو باز گیرد در آفت ست

یوسف بن حسین رازی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخیر کله فی بیت و مفتاحه التواضع والشر کله فی
بیت و مفتاحه الکبر و نیز فرموده مرد آنقدر قدم در مجاهده نهد که اگر دست رد باو رسد هنوز صاحب منزلت
باشد و اگر از پادشاهی بیفتد از وزیری نیفتد و گفت عزیزترین چیزها اخلاص ست هر چند جهد میکنم تا ریا بر آرم
برنگی دیگر می آید دختر عربی بروی عاشق شد وی بگریخت سحرگه حضرت یوسف علیه السلام را بخواب دید بشارت ترقی مراتب
شنید گویم هفت کس که آنها را روز قیامت زیر سایهٔ عرش جا دهند از آن میان یکی کسی ست که زنی صاحب جمال
و حسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرموده و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن
الهوی فان الجنة هی الماوی

سمنون بن حمزه از طبقهٔ ثانیه ست خلیفه را بر وی متغیر گردانیدند فرمود تا وی را بکشند سیاف آمد خواست تا
فرمان بقتل او دهد زبانش بگرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفه را بخواب نمودند که زوال ملک تو در زوال
حیات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ؏

وکان فؤادی خالیا قبل حبکم — وکان بذکر الخلق یلهو و یمزح
فلما دعا قلبی هواك اجابه — فلست اراه عن فنائك یبرح
رمیت ببین منك ان کنت کاذبا — وان کنت فی الدنیا بغیرك افرح
وان کان شیء فی البلاد باسرها — اذا غبت عن عینی بعینی یملح

فان شئت واصلني وان شئت لاتصل — فلست ارى قلبي لغيرك يصلح

عروة بن الوثابه شیخی بود دمکه وبشام از دنیا رفته وی را بخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدققوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقهٔ ثانیه ست او را از محبت پرسیدند گفت مالی والمحبة وانما اريد ان اتعلم التوبة ذوالنون مصری و جنید بغدادی را دیده بود و گفت تقوی شکر معرفت ست و تواضع شکر عزت و صبر شکر مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون بمرد همچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زنده ست چون نیک نگاه کرد مرده بود

ابوعبدالله سجزی از طبقهٔ ثانیه و مشایخ خراسان ست وی گفته علامة الاولياء ثلثة تواضع عن رفعة و زهد عن قدرة وانصاف عن قوة شخصے وی را گفت دیناری دارم خواهم که بتو دهم مصلحت چون می بینے گفت اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقهٔ ثانیه ست پس از وی از بلخ هیچ صوفی نخاست وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدة في اوامره واتبعهم لسنة نبيه صلى الله عليه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقهٔ ثانیه ست حکیم الاولیا لقب اوست وی گفته ما صنفت حرفا من تدبير ولا ينسب الى شي منه ولكن كان اذا اشتد على وقتي اتسلى به و هم وی گفته من جهل باوصاف العبودية فهو باوصاف الربوبية اجهل گفت بنده ست آدمی را همین عیب که شادش سکیند چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی ست که معصیت او را خوار نکرده الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده نساخته و خواجه کسی که شیطان او را اسیر نکرده و هر که از خدا ترسد بخدا گریزد

ع هم در تو گریزم ار گریزم ؁

ابوعبدالله حضرمی وی را از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه گفتند صفت ایشان چیست گفت لایرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء گفتند محل ایشان کجاست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا

گویم حق تعالے می فرماید ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون تقوی عبارت از ولایت ست و محسنون اشارت از صوفے

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیہ ست وی گفتہ الخلق کلهم فی میادین الغفلة یرکضون وعلی الظنون یعتمدون وعندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون وعن المکاشفة ینطقون وہم وی گفتہ بدبخت آنکس ست کہ حق سبحانہ گناہ وی را بروی میوشاند و وی آنرا اظہار کند

ابو یعقوب نہرجوری از طبقۂ رابعہ ست وی گفتہ الدنیا بحر والآخرة ساحل والمرکب التقوی والناس علی سفر وہم وی گفتہ اعرف الناس بالله اشدهم حیرة وگفتہ من اخذ التوحید بالتقلید فهو عن الطریق بعید

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست او را پرسیدند کہ تصوف چیست گفت حال تضمحل فیها معالم الانسانیة

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دُسترہ یعنی رومالی بر میان آن بستہ گفتند این چیست گفت این ہم فنی ست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشستہ بود بر ایشان خواند تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی و برگذشت

خیر النساج از طبقۂ ثانیہ ست جنید گفتہ خیر خیرنا سخنی شافی ونفسی موثر داشت شبلی و ابراہیم خواص در مجلس او توبہ کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفتہ خوف تازیانہ خداست کہ بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چہ کرد گفت لا تسألني عن هذا استرحت من جیفکم القذرة

محفوظ بن محمود از طبقۂ دوم یا سوم ست گفتہ التوکل ان یاکل العبد بلا طمع ولا شرہ وہم وی گفتہ من اراد ان یبصر طریق رشدہ فلیتہم نفسہ فی الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفتہ من ابصر محاسن نفسہ ابتلی بمساوی الناس ومن ابصر عیوب نفسہ سلم من رویة مساوی الناس وہم وی گفتہ اکثر الناس خیرا اسلمهم للمسلمین صدرا

ابو محمد جریری از طبقۂ ثالثہ ست درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم ومحجوب شدم راہ گم کردہ خود چون یابم مرا براہی کہ بآن برسانند دلالت کن ابو محمد بگریست وگفت ای برادر ہمہ باین درد گرفتار اندو باین داغ مبتلا لکن بر تو بیتی چند بخوانم کہ بعضی ازین طائفہ گفتہ اند

قف بالدیار فهذہ آثارهم　　　تبکی الاحبة حسرة وتشوقا

کم قد وقفت بها اسائل مخبرا — عن اهلها او صادقا او مشفقا
فاجابنی داعی الهوی فی رسمه — فارقت من تهوی فعز الملتقی

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و صحبت سهل تستری وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیابم گفت ما همه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود دین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بهیبت میکنند و گفت توکل معاینه شدن اضطرارست و صبر فرق نکردن در حال نقمت و حال نعمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و ریا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت درآورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها بازنگریستی همانجا بودمی

غیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غیلان موسوس از قدماء مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی و کس ندیدی که چیزی خوردی وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت آنگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از آنچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از ظریفان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتنی ثم یحیینی ای یمیتنی عنی ثم یحیینی به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مناقب الاولیا گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علماء متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شما عیبی ست که بآن الفاظ می پوشند گفت آن معانی بر ما عزیز بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمل درآریم ابن عطا را بکفر و زندقه نسبت کردند وزیر مقتدر بالله برا و جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم بدر رود بمود بر زبانش جاری بود قطع الله یدیک و رجلیک بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین نفرین برابن عطا سخن میکنند و بعضی تاویل وی گفته هر کرا از ادب محروم داشتند از همه چیز مهجور کردند قصور ادب در قرب سخت ترست از قصور در بعد که از جهال کبائر درگذارند و صدیقان را بالتفاتی مواخذه نمایند

ابو العباس دینوری از طبقهٔ خامسست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان اورا گفتند خدا را بچه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز و هم وی گفته ادنی الذکران ینسی ما دونه ونهایة الذکران یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر ویستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابو العباس سیاری از طبقهٔ پنجم ست عالم وفقیه ومحدث بود ویرا از پدر میراث بسیار بماند جمله بداد و دو تار موی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن مویها را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك مادونه و هم وی گفته واسطی را نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خواندی این بیت بود ؎

اتمنی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعة حر

ابو العباس نهاوندی از طبقهٔ سادسه ست وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابو العباس قصاب درآمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا بازگشت وگفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه وضوی ساخت ونماز میکرد بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان ونمک افتاد بیگانه بیائی و بیگانه روی ترسا مسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات ست مستجاب الدعوة بوده وسخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بوده مذهب او را بهرات وی آورده میگوید هر که راصحبت اولیاء ومشایخ مهذب نکند وی بهیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه ست از بیضا بود که شهری در فارس ست ابو المغیث کنیت دارد با جنید ونوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا رد کرده اند وساحر وکافر گفته مگر جنید تن که بکشتن وی رضا ندادند وفتوی نوشتند واز متاخران ابو سعید ابو الخیر گفته که او در علو حال ست اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ ورعایت شرع وعلم را و رد نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید وا او را موقوف گزارید وآنکه او را بپذیرد دوستر دارم از انکه او را رد کند ونیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند وکلمات نامفهوم ونا راست بندند وکتابهای مجهول وحیل بوی منسوب دارند وانچه

درست شود از وی پیدا بود گویم متقدمین او را ملحد دانند و متاخرین سوی شیخ الاسلام ابن تیمیه او متقدمین است
شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیای نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شائع گشت علما محضری نوشتند و
بکشتن منصور فتوی دادند پیش پادشاه مقتدر بالله و وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش
فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشم شیخ فریدالدین عطار در محل مینویسد مرا عجب آید از کسیکه روا دارد
که از درخت موسی انی انا الله بر آید و درخت در میان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق بر آید و منصور در میان نه
انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
جنید لباس صوفیانه از خود کشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر او بظاهر حال کشتنی ست و باطن را
خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست
که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا بآن راه نیست ؎ منصور بر سر دار این نکته خوش سراید * از شافعی
مپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آن شب زیر دار بودم تا بروز از هاتفی شنیدم اطلعناه علی سر من
اسرارنا فافشی سرنا هذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی منه تقتل المحبین قال الی ان یحل دیتی
قال ما دیتک قال لقای وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی با بیستاد و گفت اولم ننهاک
عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ویرا عقل در افگند ؎

بنگی ز دیم سر انا الحق شد آشکار ‍ ‍ ‍ ‍ ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هر گه کفری ظاهر و باطن به اسلام نگنجد *
ابو الفاتک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی
که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل و کان الجنید یکرهه

ابو عمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشائخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص و هم وی گفته اذا اصفت الارواح بالقرب
اثرت علی الهیاکل انوار الموافقات

عبید الله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشائخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین و الذکر طعام العارفین
و هم وی گفته العبودیة الظاهرة و الحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الالتفات

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی

صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن ازان منقطع باشی وهم وی گفته محبتك لنفسك هي التي تهلكها او را گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صبیحی اهل بصره او را از بصره بیرون کردند بسوس رفت وهمانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له وبار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس کریم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن

ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشائخ شام مرد او را پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرده

ظفرتم بکتمان اللسان فمن لکم	بکتمان عین دمعها الدهر یذرف
حملتم جبال الحب فوقي وانني	لاعجز عن حمل القمیص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطاقي

یبدو فیا جهد ان اکاتم حبه	فتبین في علامة الکتمان
خفقان قلبي وارتعاد مفاصلي	وغبار لوني وانعقاد لساني
فمتی یکن بیني شهود اربع	وشهود کل قضیة اثنان

وما انشدت بالفارسیة

هرچند که مهرت بدلم مدفون ست	این نیست که رسوا نشوم بوی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری وخدمت دوستی از دوستان او

احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف وورع وزهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة بطاعتهم شر من معاصیهم واضر علیهم وهم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وکماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الی الله علی الحقیقة ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد وعیش

گوار نده زندگانی که باخدا بود نه باغیر او وهم وی گفته دوستی خدا متابعت دوست اوست رسول خدا صلعم
وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از تباهی امرا تباهی معیشت ست واز تباهی علما تباهی دین واز تباهی
فقرا تباهی امرا گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست و هر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خواست
گفت سنگی بردار و هر دو پا بشکن و کاردی برگیر و زبان ببر گفت اگر طمع را پرسند پدرت کیست گوید شک در
مقدر و اگر گویند مآل تو چیست گوید حرمان

ابو الحسین سیلامی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر مسلمانان آیتی
فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیة

ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود مذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست نشو ونما
در بغداد یافته جنید او را تاج این قوم میگفت کسی شبلی را گفت دعا کن این بیت بخواند

مضی زمن و الناس یستشفعون بی ... فهل لی الی لیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران
سرمایه وقت نگاه دارید رایگان ندهید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله وی را گفتند ترا خوش فربه
می بینم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت

احب قلبی و ما دری بدنی ... ولو دری ما اقام فی السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشنود این چیست جواب داد

رب ورقاء هتوف بالضحی ... ذات شجو صدحت فی فنن
ولقد اشکو فما افهمها ... ولقد تشکو فما تفهمنی
غیر انی بالجوی اعرفها ... و هی ایضاً بالهوی تعرفنی
ذکرت الفا و دهرا صالحا ... فبکت شجوا و هاجت شجنی

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار

ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف وی را طریقهٔ خاص بود خدا را بخواب دید گفت خداوندا
حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به از آن که ترا از دستبند صوفیان رها نیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطل است وی گفته الملائکة حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنة والصوفیة حراس الله وگفته المعرفة تحقق القلب بوحدانیة الله والمحبة اصلها الموافقة والمحب هو الذي یوثر رضا محبوبه علی کل شيء وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم للذنب حرم الله علیه التوبة والانابة الیه

ابوبکر صیدلانی از اجله مشایخ ست شبلی او را بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق دارید واگر نتوانید با آنکس دارید که صحبت وا حق ست تا ببرکت صحبتش شما را بوئی برسد امید بوی تو از نوبهار بود مرا + دگر نه با گل و گلشن چه کار بود مرا

ابوبکر خباز از استادان جریری ست وی گفته العیال عقوبة تنغیص شهوات الحلال

ابوبکر ابهری از طبقهٔ رابعه ست از وی پرسیدند حقیقت چیست گفت همه آن علم ست گفتند علم چیست گفت همه آن حقیقت ست وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا جمعت قلت الله واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم که وداع کعبه میکرد و میگریست و این بیت میخواند

الا ربّ من یدنو ویزعم انه ... یحبك النائی اود واقرب

ابوبکر طرطوسی از طبقهٔ ششم ست گفت بمکه مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزی می توانست خواند کنیزک بخواند

لامني فیك معشر ... فاقلوا او اکثروا

درویشی بر پا خاست بانگی چند بزد و بیفتاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح با قوم در مهمانی بود گوینده بخواند

کل بیت انت ساکنه ... غیر محتاج الی السرج

وجهك المیمون حجتنا ... یوم یاتی الناس بالحجج

لا اتاح الله لي فرجا ... یوم ادعو منك بالفرج

وی دست بر آورد و بانگ زد و بیفتاد نگریستند مرده بود دیگی گفت در نیشابور حادثه بود هر دم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجدی بودم در کنج آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده در آمد درویش وی را گفت چیزی بگو وی بر خواند

الفیت بیني وبین الحب معرفة ... لا تنقضي ابدا اذ ینقضی الابد

لاخرجن من الدنیا وحبکم ... بین الجوانح لم یشعر به احد

درویش بیفتاد وی طپید تا سیان دو نماز آنگاه بیارمید چون نگریستم برفته بود

ابو بکر سوسی رشبی گفت ما را کسی باید که چیزی برخواند تخی جستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	واوجبوا رضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبك من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذو النون و شبلی و خراز و نوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته و غیر ایشان نیز از مشائخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن و چه در سماع غیر آن زراره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت و این بیتها می خواند

والله ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسی
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت حدیثی بین جلاسی
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منك فی کاسی

ناگاه بیفتاد و بمرد

ابو بکر سوانیقی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک حجره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیك بدنایاتهم و قربانا تهم ولست املك الا نفسی فشهق شهقة ومات

ابو بکر اشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش منغصا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید و از بام بیفتاد پای شکست و برد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری بشام نشسته و با ابن جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی و اگر شبهت بود راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقه رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ؎

وحقك لا نظرت الى سواكا　　بعين مودة حتى اراكا

وهم وی گفته فضل مقال بر فعال منقصت ست وعکس آن مکرمت وگفته علامة اعراض الله عن العبد ان یشغله بما لا ینفعه وگفته مالم تخرج من کلیتك لم تدخل فی حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس وآفات اعمال وی گفته العلم بالله حیاة القلب من الجهل ونور العین من الظلمة از وی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بر نومیدی زید یعنی لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه را بهیچ بفروخته وهیچ را بهمه خریده روزی در محبت واحوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند

الی کم یکون الصد فی کل ساعة　　وکم لا تملّین القطیعة والهجرا

رویدك ان الدهر فیه کفایة　　لتفریق ذات البین فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الینا من صبر علینا ورا پرسیدند که ازین دو یعنی فقر وغنا بکدام مایلتری این دو بیت بخواند ؎

ولست بنظار الی جانب الغنی　　اذا کانت العلیاء فی جانب الفقر

وانی لصبار علی ما ینوبنی　　وحسبك ان الله اثنی علی الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رأیت الله عز وجل یوحشك من خلقه فاعلم انه یرید ان یونسك بنفسه

عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال وتلبیس وکتمان ورا گفتند که ای الاعمال افضل گفت رؤیة فضل الله واین بیت برخواند.... ؎

ان المقادیر اذا ساعدت　　الحقت العاجز بالحازم

وهم وی گفته افضل الارزاق تصحیح العبودیة وملازمة الخدمة علی السنة وی گفته عارف صید معروف ست گفتند فلان بر هوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت هوا دهد بهتر ازان ست که بر هوا رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شما را به از من بود ومرا بکسی گذارید که مرا به از شما بود

عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در همه عمر یکنفس درست شود که از شرک وریا پاک باشد هر آینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید وتفرید یکتا بود وابو علی ثقفی از

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست ست ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری
دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید و الا
فسانه گوست که حاکی احوال دیگران ست اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجبست
که نفس او در چشم او خوار بود

عبدالله بناذانی وی گفته مصطفی را صلعم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که
بمهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهمانی کنند یعنی توانگران

ابوالخیر تیناتی از طبقه رابعه ست زنبیل بافتی و چون کسی نبودی با شیر موانست داشتی وی را گفتند
بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الكلاب يانس بعضها بعضا

ابراهیم بن مولد از طبقه رابعه ست یکی وی را بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة
والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آید مرا از کسیکه بشناخت که وی را راهی بخداست چون با غیر او چون زندگانی
میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقه رابعه ست شبها حصه کرده بود حصه نماز کردی و حصه قرآن خواندی
و حصه مناجات کردی وی گفته العارف من يجعل قلبه لمولاه وجسده لخلقه وهم وی گفته باید که نظر
تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو دران بر حد اضطرار و ترك تو آنرا بر سبیل اختیار

ابوسعید اعرابی از طبقه خامسه ست وی را جزوی ست در نکتهای توحید سخت نیکو درانجا گفته لا یکون
قرب الا و ثمة مسافة وی گفته التصوف كله ترك الفضول والمعرفة كلها الاعتراف بالجهل
وهم وی گفته لا يكون الشوق الا الى غائب

ابوعمرو زجاجی از طبقه خامسه ست وی گفته لان ينقص من البشرية شي احب الي من ان امشي على الماء

ابوالحسن حصری از طبقه پنجم ست اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند
تصوف چیست گفت اسم ولا حقيقة وقد كان قبل حقيقة ولا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیا
که باطن ایشان بهترست از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابرست و جهال که ظاهر ایشان بهترست از
باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند و هم وی گفته ليس في الدنيا شي اسمج
من محب بسبب وعوض

ابو القاسم نصیرآبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدالك شيء من بوادی الحق فلا تلتفت بها الی جنة ونار ولا تخطرهما ببالك واذا رجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالی

ابوبکر رازی وی را در نیشابور قبول عظیم بود کسی وی را گفت در سماع چگوئی گفت بس فتنه آمیز ست و طرب انگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان بکن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوي وكتمان المعاني دیگر پرسید که ما التوحید فرمود کل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فالله سبحانه بخلاف ذلك دیگر پرسید ما العقل فرمود ادناه ترك الدنيا واعلاه ترك التفكر في ذات الله و وی گفته التوحيد تنزيهه عن الشك والشرك والتعطيل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده وی را تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر از ان باز ایستاد در نفی سخن گفتند گفت انی اسمع الان من ربي عز وجل فاستعرض مما سمعت من غيره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قیل لي مرارا اترك الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت يا رب اني لا اطيق ذلك كلفني شيئا اخر

عبد الله بلیانی فرزند ابو علی دقاق ست و در کمالات شهرهٔ آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدادان نشید باری خوددان نیز مباشید وی گفته ؎

تا حق بدو چشم سر نه بینم هردم | از پای طلب جی نه نشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید | آن ایشانند من چنینم هردم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبی لمن لم يكن له وسيلة اليه غيره و هم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمع الدنيا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابو القاسم قشیری داماد و شاگرد اوست کسی وی را از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد ؎

خليلي هل ابصرتما او سمعتما | باكرم من رب تمشی الی عبد
اتى زائرا من غير وعد وقال لي | اصونك من تعليق قلبك بالوعد

روزی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابوعلی دقاق است بزرگان آمدند و درس خواستند قبول
نکرد و الحاح بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت الله اکبر
و روی بقبله کرد و گفت و رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر وابقی خلق
یکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چند کس بر جای بمردند دران شغل از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را
طلب کردند نیافتند

ابوالحسن خرقانی یگانهٔ روزگار و قبلهٔ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجاده
صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود — وگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اندوه طلب کنید تا گریه آید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت
آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص ست و هرچه برای خلق کنی ریاست
وی گفته هرگز با کسی صحبت مدار بدکه شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی مرده گوید و بآن
حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن خواند و بآن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا
کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق
پسندد و شب بروز بری چنانکه او خواهد

ابوسعید ابن ابی الخیر فضل الله نام داشت سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ وی را مسخر بودند
گفت بدرس بوعلی فقیه آمدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون دراندم دری
در سینه من کشادند و بسماع این کلمه مارا از ما فرا ستدند رباعیات او جهانگیرست او را گفتند که فلان کس بر روی
آب میرود گفت سهل ست بزغی و صعوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا
می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود
این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد
و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری
بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة آنست که اندیشه در نیستی خود بهتر
از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش جستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابو العباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت باز گرد بمهنه رو تا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بمهنه آمدم در مناقب الاولیا گفته مهنه موضعی ست به نیشاپور و هم وی گفته الله بس و ما سواه هوس وانقطع النفس

ابو سهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم و یکره لاهل الفسق و هم وی گفته قد تجنی من تمنی ان یکون کمن تغنی و گفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه و گفته در همه قرآن مرا این شگفت تر می آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتك لنفسي هروی گوید مرا حسد ست بدین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست و مصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفي كمثل البرسام اوله هذيان و آخره سكوت فاذا تمكن خرس و هم وی گفته التوحید سقوط الرسم عند ظهور الاسم و فناء الاغيار عند طلوع الانوار و تلاشي الخلائق عند ظهور الحقائق و فقد روية الاغيار عند وجد قربة الجبار و مما انشد لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم — و ثغر الهوى في روضة الانس ضاحك

اقمنا زمانا و العيون قريرة — و اصبحت يوما و الجفون سوافك

ابو العباس شقانی عالم بود با صول و فروع و از کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا و عقبی نفور بودی و گفتی اشتهی عدما لا وجود له روزی در خانقاه شیخ ابو سعید ابو الخیر شد سید اجل بپهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاند سید رنجیده شد شیخ گفت شما را که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و اینها را که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی با وجود آیات و کرامات لباس و رسوم متصوفه نداشتی و با اهل رسم سخت بود وی گفته الدنیا یوم ولنا فيها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه و شیخ فقرا ست کتاب او منازل السائرین در تفسیر سورهٔ فاتحه محتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر ست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی بسوط نوشته و مدارج السالکین نام کرده این شرح نیز در باب خود بی مثل و مثال ست و شیخ عبد الله انصاری هروی دیگر ست و بالجمله شیخ الاسلام گفته من یعنی ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهفدهم درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ؎

بیا ذرلف و رخش می روند و می آیند ۔۔۔ صبا بغالیه سائی و گل بجلوه گری

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سُنّی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید ان هذا العلم دین فانظروا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورده مجلس داشتن و دین را باسنت موافق کردن از وی تازه گشت قاضی ابو عمر گفته طفت الدنیا شرقا و غربا فوجدت الدین خضا بهراة

ابو الحسن نجار در ترجمه او مذکور ست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون خبری بشما رسد از پیغمبر صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرهٔ سنیان کنند

مختار هروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفاست وے گفته ؎

یعرفنا من کان من جنسنا ۔۔۔ وسائر الناس لنا منکرون

و هم از اشعار وی ست ؎

چون بعلم ازل مراد بدے ۔۔۔ دیدی آنگه بعیب بخریدے

تو بعلم آن و من بعیب همان ۔۔۔ رد مکن انچه خود پسندیدے

ابو بکر نساج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفت بدیدهٔ صدق در آئینهٔ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود دیدهٔ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانهٔ عیان

بشمع تجلیات جانان افروختہ نگردد زیرا کہ تخم در زمین کاشتہ بکارند و نقش بر کاغذ نوشتہ نگارند وی گفتہ توکل آنست کہ منع و عطا جز از خدا نہ بینی وی در مناجات گفت خداوندا آفریدن من چہ حکمت ست گفت حکمت آنست کہ جمال خود را در آئینۂ روح تو بہ بینم و محبت خود را در دل تو بیفگنم

محمد بن محمد غزالی شہرت و قبول او مستغنی ست از بیان حال او خلیفہ ابوعلی فارمدی ست وی از شیخ خود ابوالقاسم گرگانی حکایت کردہ کہ ان الاسماء التسعة والتسعين تصير اوصافا للعبد السالك وهو بعد في السلوك غير واصل کتاب احیاء العلوم او معروف و مقبول ست آنحضرت صلعم در واقعہ بتعزیر بعض منکران آن کتاب امر فرمودہ و با موسی و عیسی بغزالی مباہات کردہ و بالجملہ بعد از اسقاط مادہ فاسدہ کتاب مذکور بی نظیر ست ترجمۂ حافلہ او در اتحاف النبلاء و نسیم الریاض مرقوم ست حاجت اطالت درینمقام نیست اگر او را ہیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاہر و باطن بسندہ ست فکیف کہ کتب نافعہ ممتعہ بسیار دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینۂ او بود آغاز او بر علم کلام شد و انجام او بر درایت حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فلو لاك لا اليه كنت فلو سنني	ولكن بسحر المقلتين سبيتني
اتيتك لما ضاق صدري من الهوى	ولو كنت تدري كيف حالي اتيتني

در ۵۰۵ھ از ینعالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابوبکر نساج و برادر امام غزالی ست تصانیف معتبر دارد از انجملہ سوانح ست روزی در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادي الذين اسرفوا الخ گفت شرفهم بياء الاضافة الى نفسه بقوله يا عبادي تنزانشد ؎

وهان على اللوم في جنب حبها	وقول الاعادي انه لخليع
اصم اذا نوديت باسمي وانني	اذا قيل لي يا عبدها لسميع

گویم و از غرائب استنباط ست انچہ در دیباچہ کتاب دراسات اللبیب بذیل نعت نبوی صلعم گفتہ الذالہ رقيقه وبذلك ينادى بامر الحق حيث قال له قل يا عبادي فلا يشاركه فيهم احد سواه ويجاهم بالصلاح الاعظم على ما يراه وقت احتضار اسپان طویلہ اش رسیدند اطلاع یافت گفت ما فرود آمدیم ہر کہ خواہد سوار شود در ۵۱۷ھ وفات نمود عین القضاۃ ہمدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود پس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیهٔ بغداد
وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می‌یابم
و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید و در مرض موت از وی پرسیدند
که هیچ از قرآن بر خاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین
عبد الخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت است و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع
و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او
نشسته بودند و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد خرقه در بر و سجاده بر کتف و در گوشه نشست بعد از
ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده است اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله سر
این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنار ببری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا
خادم خرقه از سر او برکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا
ما نیز بر موافقت این نو عهد زنارها ببریم و ایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
یاران ظاهر شد و تجدید توبه کردند وی گفته فنای نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
عز و جل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دو روشنای راه رود وصایای خواجه
متداول است و بران شرحی است از شیخ خوب الله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان است بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست
گفت کندن و پیوستن گفتند مسبوق بقضای برخیزد گفت پیش از صبح

قثم شیخی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا درآمد و بر دکانچه
نشست و آنان که با وی بودند همه را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمهٔ توحید را بر موافقت گویم
بگفت و دیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد

رفت نواب و همان کلمهٔ توحید بلب   کس ندیدست زگیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا سماسی است و شیخ او امیر کلال و شیخ او
خواجه عبد الخالق غجدوانی و بحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جادهٔ امر و نهی نهی و عمل
بعزیمت و سنت بجا آری و از رخص و بدع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص وتجسس اخبار و آثار رسول و صحابہ او باشی او را پرسیدند کہ در ولیشی شمارا موروث ست یا مکتسب گفت بحکم جذبۃ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقہ شما ذکر جہر و خلوت و سماع می باشد فرمود نمی باشد گفتند آخر طریقۂ شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاہر با خلق و بباطن با حق رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ اشارت باین مقام ست خواجہ را ہرگز غلام و کنیزک نبودہ ست چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسلہ حضرت شما بکجا میرسد گفت کسی از سلسلہ بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمار ست دریوزہ توجہ دارد گفت اول بازگشت خستہ باید انگاہ توجہ خاطر شکستہ یعنی اول او را توبہ باید کرد تا توجہ را اثری باشد فرمود تفسیر امتہم دارید کہ ہر کہ بدیہائے نفس و مکر او شناخت عمل آسانی یافت و گفت طریقۂ ما صحبت ست چہ در خلوت شہرت ست و در شہرت آفت و فرمود یا ایہا الذین آمنوا آمنوا باللہ اشارت بآنست کہ در ہر طرفۃ العین نفی این وجود طبیعی حسی میباید کرد و اثبات معبود حقیقی میباید نمود و گفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق ست لکن جز بترک اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمیشود فرمود تعلق بما سوی روندہ این راہ را حجابی بزرگ ست اہل حقیقت ایمان را چنین تعریف کردہ اند کہ الایمان عقد القلب بنفی جمیع ما تولہت القلوب الیہ من المنافع والمضار سوی اللہ تعالی وی گفتہ طریقۂ ما عروۂ وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم زدن و اقتدا بآثار صحابہ کرام کردن و درین طریقہ باندک عمل فتوح بسیار ست اما رعایت سنت کارے بزرگ ست ہر کہ از طریقۂ ما رو گرداند خطر دین دارد فرمود لا الہ نفی آلہ طبیعت ست و الا اللہ اثبات معبود بحق و محمد رسول اللہ خود را در مقام فاتبعونی در آوردن فرمود مقصود از ذکر آنست کہ حقیقت کلمہ توحید برسند و حقیقت کلمہ آنست کہ از گفتن کلمہ ما سوی بکلی نفی شود و بسیار گفتن شرط نیست از ایشان طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاہر ست کہ با وجود چندین گناہ بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح فی ۷۹۱ شب دوشنبہ بستم ماہ ربیع الاول خواجہ محمد پارسا و یعقوب چرخی از خلفاء او یند رحمہم اللہ تعالے علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفہ خواجہ بہاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفتہ تا بصحبت زین علی کلان نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت خواجہ عطار نپیوستم خدای را نشناختم کلمات قدسیہ او را خواجۂ پارسا در قید کتابت آوردہ و اندکی ازان در نفحات ذکر نمودہ وی گفتہ اگرچہ قرب صوری را در زیارت مشاہد آثار بسیار ست اما در حقیقت توجہ را بارواح مشاہد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثیما کنند بیان و برهان این سخن ست و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجه بزرگ فرموده مجاور حق سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ؎

تو تا کی گور مردان را پرستی — بگرد کار مردان گر درستی

خواجه محمد پارسا بخاری خواجه بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست و او را هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امروز شصت سالی ست هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست از دیدار مبارک در دل من وی گفته فصوص جان ست و فتوحات دل هر که فصوص را نیک میداند ویرا داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست او را گفتند سلوک این راه چیست گفت اذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی ست و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوئی هست ترک آن کند ؎

بخاطر هیچ مضمون نه لب بستن نمی آید — خموشی معنئی دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضاست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجه بزرگ و عالم و صوفی ستر که طریقهٔ او چنان بود که ساعة فساعة از خود غائب می شد و چون حاضر می شد این بیت میخواند

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم — نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه عبید الله احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در صوفیه چلبی سلسله او ناست ؎

چو فقر اندر لباس شاهی آمد — بتدبیر عبید اللهی آمد

وی گفته برخورداری از حیات کسی راست که دلش از دنیا مرده باشد و بذکر حق سبحانه گرم و حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و دوام عبودیت که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شعور بوجود غیر وی جامی نوشته گروهی که نفی این عزیزان کنند بواسطهٔ آن توانند

که ظلمت هوا و بدعت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و در حسد و عصبیت دیدهٔ بصیرت ایشان را کور ساخته لاجرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را نه بینند و این نابینائی بجحود و انکار آن انوار و آثار که از مشرق تا مغرب گرفته ست اظهار کنند هیهات هیهات

نقشبندیه عجب قافله سالارانند | که برند از ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبهٔ صحبت شان | می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را
قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور | حاش لله که برآرم بزبان این گله را
همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند | روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهر ست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده ست و از وی خوارق عادات چون احیاء و اماتت بظهور آمده در کتاب زبدة الحقائق نوشته بعد از ان که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چهار سال دران بودم چون مقصود خود ازان حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم

انزل بمنزل زینب و رباب | و اربع فهذا مربع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همدان آمد در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ باقی نگذاشت الا ماشاء الله الی آخره در مناقب الاولیاء گفته مرید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی یافت گویند او مرده را زنده کرده بود وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا منسوب بینید مجازی دانید نه حقیقی که فاعل حقیقی خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز ست و الله یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعال بدو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم مسکن داشت موت او بغرق در دریا شد در ۶۱۶ه وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما تقول فی حق ابن سینا فرمود هو رجل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطتی فحجبته بیدی هکذا فسقط فی النار مولانا جمال الدین علی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضله الله علی علم گفتم ما تقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعده گفتم از علماء اسلامی نیز

پرسیم گفتم ما تقول فی حق فخر الدین الرازی گفت هو رجل معاتب گفتم ما تقول فی حجة الاسلام الغزالی گفت هو رجل وصل الی مقصوده گفتم ما تقول فی حق امام الحرمین الجوینی گفت هو من نصر دینی گفتم ما تقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفت انا قلت وقولی صدق الایمان یمان والحکمة یمانیة بعد ازان کسیکه نزدیک من بود مرا گفت که این سوالها چه میکنی دعای درخواست کن که ترا فائده کند گفتم یارسول الله مرا دعائی بیاموز فرمود قل اللهم تب علی حتی اتوب واعصمنی حتی لا اعود وحبب الی الطاعات وکره الی الخطیات شیخ رکن الدین علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدین مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره در علوم بسیارست ومیان او وغزالی دو واسطه بیش نبوده و این حکایت وی دلیل ست بر صحت واقعه شیخ مجد الدین اگر چه ما این حکایت را شیخ عبد الحق دهلوی نیز باختصار در مرج البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده ونام مولانا نبرده وما را بخاطر میرسد که در جای درین حکایت این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما تقول فی الجنید واصحابه فرمود اولئک هم الفائزون حقا

سعد الدین حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری ست صاحب احوال وریاضات واصحاب ومولفات بود در سنجل الارواح سخنان مرموز وکلمات مشکل گفته که نظر عقل وفکر از کشف وحل آن عاجزست وهمانا تا دیدهٔ بصیرت بنور یقین منفتح نشود ادراک آن متعذرست وی گفته بشرنی الله سبحانه وقال من اصغی کلامک بحسن القبول والاعتقاد فی ذکری وتعریفی فقد انذرجت فیه نقطة العلم والمعرفة وان التبس علیه فی الحال فقد ثبت له النصیب فی طور من اطوار در ۶۵۸ از دنیا رفته

سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری ست او را رباعیات خوب ست روزی بجنازه درویشی حاضر شد گفتند تلقین فرمائید پیش روی میت آمد واین رباعی فرمود

گر من گنه جملهٔ جهان کردستم — لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم — عاجز ترازین مخواه کاکنون هستم

نجم الدین رازی معروف بدایه در فتنهٔ چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی ومولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد ازوی التماس امامت کردند در هر دو رکعت سورهٔ کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی بر وجه طیبت گفت ظاهرا یکبار برای شما خواند ویکبار برای ما وی گفته

شمع ارچه چو من داغ جدائی دارد ‖ با گریه و سوز آشنائی دارد
سررشتهٔ شمع به ز سررشتهٔ من ‖ کان رشته سری بروشنائی دارد

شیخ رضی الدین علی لالا وی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضا رتن دریافته علاء الدوله گفته صحب علی لالا ابا الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم و خود علاء الدوله آن شانه را در خرقهٔ پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم وهذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضاع کذاب دجال گفته و هو الحق و مراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس دیدن او بچشم خود بیان میکند فرحم الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم حب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکذبه الشرع والعقول

محمد آدکانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق ست ورنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز شود و از زحمتهای دنیا برهد و سبکبار گردد کما نجی المخففون وهلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذرخواهی کرد که در خدمت مقصرم گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو منت داریم ع منت ناآمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانهٔ ما بخانهٔ پیغمبر می ماند و اگر گفتی هست اندوهگین گشتی و گفتی از خانهٔ ما بوی قارون می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا وحاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن
درست وانچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید

هو العفور زجوش شراب می شنوم	صریر باب بهشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من وتو	تو بستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی در آمد وگفت چرا تنها نشسته گفت اینذم تنها شدم که تو آمدی ومرا از
حق مانع شدی وهم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بیگانه صحبت نتواند داشتن واگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد وکودک در مکتب واسیر در زندان
آن در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة وبقلة الطعام وقلة
المنام وقلة الکلام وهجران المعاصی والآثام ومواظبة الصیام ودوام القیام وترک الشهوات
علی الدوام واحتمال الجفاء من جمیع الانام وترک مجالسة السفهاء والعوام ومصاحبة الصالحین
والکرام وان خیر الناس من ینفع الناس وخیر الکلام ما قل ودل والحمد لله وحده مثنوی شریف او
خیلی پر مغز واقع شده وسبب وصول جمعی بمعارف گردیده وقبول غریب یافته گفت یاران ما را انجانب
می کشند ومولانا شمس الدین آنجانب میخوانند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی فی سنة ۶۷۲
شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابوبکر صدیق ست بصحبت شیخ عبد القادر جیلی رسیده وآنجناب
در باب او فرموده انت آخر المشهورین بالعراق عوارف ورشف النصائح تصنیف اوست در تصوف سنی کتابی
بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده ودریافته شیخ سعدی شیرازی مرید اوست میگوید

مرا پیر دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خودبین مباش	دگر آنکه بر غیر بدبین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود ودو سال بود چهارم محرم سنة ۶۳۲ وفات یافت
مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسیدند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لانهایة
له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت نور متابعة النبی صلعم فی جبین السهروردی شیء آخر
گویم در کتاب ست سیماهم فی وجوههم من اثر السجود از اشعار اوست

وقد کنت لا ارضی من الوصل بالرضا	والآن ما فوق الرضی متبرما

فلما تفرقنا وشط مالنا　　فنحت بطيف منك يأتي مسلما

عز الدین محمود کاشی وی صاحب ترجمہ عوارف وشارح قصیدہ تائیہ فارضیہ ست در دیباچہ قصیدہ گفتہ
لم ازاحم في املائه الى مطالعة شرح کیلا یرتسم منه في قلبي رسوم و اثار تسد باب الفتوح
وتتشبث باذيال الروح فاتلو حينئذ تلو الغير واحذ وحذوه في السير ودابي في التحرير تفريغ
القلب من مظان الريب وتوجيه وجهه تلقاء مدين الغيب استنزالا للفيض المجدي واستفتاحا
لابواب المزيد گویم این ترجمہ نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچسپ واقع شدہ
شیخ علاء الدولہ سمنانی ملک زادہ سمنان بود در خدمت بادشاہ منصب وشغلی داشت ترک کردہ بخدمت
شیخ نور الدین در بغداد رسید و بارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جہد آنست کہ یک لقمہ بغفلت
فرو نبرد ہر کہ تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست کہ جمعیت و ہوشیاری بر دہد و گفت درویشان
بکار مشغول اند باید کہ بطالان و بیکاران را با ایشان براہ نباشد کہ یکمرد بیکار صد مرد کار را از راہ براندو گفت
ہمہ انبیا مبعوث اند کہ چشم امت بکشایند بعیب خود ہا و جمال حق و بعجز خود و قدرت حق و بظلم خود و عدل حق
و بجہل خود و علم حق و بمذلت خود و عز حق و بفنای خود و بقای حق و علی ہذا القیاس و شیخ نیز بجہت آنست
کہ چشمہای مریدان باینمعنی بکشاید اگر کسی را یک لحہ نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود و گفت
انبیاء از ارتکاب گناہ عمدا معصوم اند و اولیا از حقیر شمردن گناہ محفوظ و ہیچ گناہی بدتر ازین نیست کہ خود را
بیگناہ داند چون عمرش بہفتاد رسید در سنہ ہفتصد و سی و شش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست
کہ انکار وحدت وجود کرد و قائل شد بوحدت شہود و تحقیق آنست کہ در حقیقت مآل ہر دو یکی ست و نزاع
لفظی ست و غایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچہ شرع احدی را بقول بدان مکلف نساختہ تفصیل این
اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاہ رفیع الدین دہلوی بن مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی
باید جست کہ درین باب بغایت بی نظیر ست واللہ اعلم بالصواب
شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاہری و باطنی شرح دارد بر فصوص و بر منازل
السائرین میان وی و شیخ رکن الدین علاء الدولہ در قول بوحدت وجود مخالفات و مباحثات واقع شدہ
و دران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشتہ اند خلاصہ ہر دو نامہ این ست کمال الدین نوشتہ ہرچہ نہ بر قانون کتاب
و سنت مبتنی بود نزد این طائفہ اعتباری ندارد چہ ایشان طریق متابعت می سپرند بنا را این معنی برین دو آیت

یکی سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگر اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط و مردم در سه مرتبه اند یکی مرتبه نفس و این طائفه اهل دنیا و اتباع حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناسند قرآن آنحضرت محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشان را فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید و اگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود و از دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب و اهل این مقام از ان مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند و بتفکر در آیات و انفس و آفاق بقرآن و حقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان غلط محال بود و آنچه طائفه اول و انند این طائفه بینند و نزد ایشان نکون منهم سوم مرتبه روح و اهل این مقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید و این طائفه خلق را آیینه حق بینند یا حق را آیینه خلق و بالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت ذات و محجوبان مطلق را فرمود الا انهم فی مریة من لقاء ربهم و ماندگان در مقام تجلیات اسماء و صفات هر چند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام و معنی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام قاصر اند و محتاج تنبیه الا انه بکل شئ محیط و لشهود این حقیقت و بمعنی کل شئ هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته و درین حضرت هو الاول والآخر والظاهر والباطن عیان ست و در کل متعینات وجه حق مشهود و در وجوه اسماء و تعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شد

هر نقش که بر تخته هستی پیداست	آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو	موجش خوانند و در حقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة فهان علیه التفصیل وانا وایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدوله رحم در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس آنچه درین مکتوب ازوی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدرید و آنچه بصاحبقران اعظم حوالت کرده پس وی میگفته که من ازین اعتقاد و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را محشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیی من الحق ایها الشیخ لو سمعت من احد انه

یقول فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه فکیف یسوغ لعاقل ان ینسب الی الله تعالی هذا الهذیان تب الی الله توبة نصوحا للتنجو من هذه الورطة الوعرة التی یستنکف منه الدهریون والطبیعیون والیونانیون والکشمانیون والسلام علی من اتبع الهدی

واما انچه نوشته که درعروة وثقی برهان برنهج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه ببرهان منطقی راست باش گو خواه مباش وچون نفس الاطمینان درمسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشیطان انجا اعتراض نتواند کرد ما را کافی ست والحمد لله علی المعارف التی هی تطابق الواقع عقلا ونقلا بحیث لا یمکن للنفس تکذیبها وللشیطان تشکیکها وتطمئن القلوب علی وجوب وجود الحق ووحدانیته وتنزاهته ومن لم یؤمن بوجوب وجوده فهو کافر حقیقی ومن لم یؤمن بوحدانیته فهو مشرک حقیقی ومن لم یؤمن بنزاهته عن جمیع ما یختص به الممکن فهو ظالم حقیقی لانه ینسب الیه ما لا یلیق بکمال قدسه والظلم وضع الشیء فی غیر موضعه ولذلک لعنهم الله فی کتابه بقوله الا لعنة الله علی الظالمین سبحانه وتعالی عما یصفه به الجاهلون بعده در بیان بطلان این عقیده وبسط لائق کرده وگفته وانچه بیان عروه که آخر مقامات در منازل السائرین توحید ست پس سخن همچنین ست بلکه او در هشتادم مقام افتاده واخر المقامات المائة العبودیة المعهودة وهو عود العبد الی بدایة حاله من حیث الولایة المفتوح واوها دائرا مع الحق فی شیون تجلیاته تمکنا والرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل ولله الامثال انتهی المراد منه ملخصا والحق هو ما قاله الاخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشاهیر مشایخ هند ست اصلش از سادات بخاری ست در اجداد اعلی با بحر سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهر ست شبی در جامع دهلی بسر می برد چون وقت سحر موذن بمناره برآمد این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق وی شنید وبحال وی متغیر شد بامداد بی زاد وراحله رو بدریافت خدمت شیخ فریدالدین شکر گنج نهاد ورسید بجائی که رسید حسن علای سنجری فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از اعظم ارادتمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارک می رفت که تائب ومتقی برابر ست متقی آنست که مثلا در همه عمر خویش شرب نکرده باشد ومعصیتی بوجه دنیا ورده وتائب آنست که کرده باشد وانابت آورده بعد از ان فرمود که هر دو برابر باشند بحکم این حدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له حسن علاء گوید این سخنے

هم دران محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و ازان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند
هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن ست که یک ذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهای
معاصی را بسوزد لحمتی سخن در حد اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین　　　بنده را اجتهاد باید کرد
نامه کان بحشر خواهی داد　　　هم ازینجا سواد باید کرد

لحمتی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده بر لفظ
مبارک راندند که خواجه ابو الحسن نوری در مناجات می گفت الٰهی استرنی فی بلادک بین عبادک از هاتف
ازشنید یا ابا الحسن الحق ما لا یستره شیء وی گفته در ین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر گه
علم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره شهرت او بی نیاز میکند از ذکر او حنبلی مذهب بود و در علم ظاهری
بمرتبه اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسی باو میتواند رسید یافعی گفته کراماته خارجة عن الحصر
وقد تواترت او قربت من التواتر سلسله او نیز بواسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بیک واسطه
بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور آنست
که مراد اولیا همعصر اند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص باولیاء آنوقت ست اولیاء متقدم
و متاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته همیشه وقت او ست
تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری
اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم والله اعلم کتاب ستین از ملفوظات وی رح ست در حق
شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبه او در علم و ولایت بغایت
رفیع ست اما چندان که خداوند تعالی شانه راگذاشته دوگانه او گذارند و دعا او بلفظ شیئاً لله نمایند
مریدان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قصیده سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده
و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هر چند بر زبان خاصه بسیاری از ترجمه نویسان
دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبد القادر ست بنده
که خبر از عبودیت تامه او میدهد عامه خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز در حق بسیار و حکایات بی شمار

بخلاف نقل و عقل به وسیله اند و جهانی را گمراه کرده عفا الله عنا و عنهم اجمعین و رحمنا و ایاهم فهو ارحم الراحمین
در مناقب الاولیاء نوشته خلفاء وی بسیار بودند یکی ازانجمله علی جامع ست که پیر شیخ محی الدین بن عربی ست
بعده گفته خلیفه رشید او سید شهاب الدین بود از وسید شمس الدین خلافت یافت از وسید احمد خلافت
داشت از وسید عبدالجلیل بغدادی خلافت داشت از وشاه صادق گنگوهی خلافت یافت و از وشاه
عبدالجلیل الهٓ آبادی خلافت یافت و از وی این فقیر حبیب الله قنوجی خلافت یافت انتهی و بالجمله در اخبار الاخیار
و مناقب الاولیاء در ترجمهٔ او اطالت بسیار کرده و چیزی ذکر نموده که عقل و شرع بدان دستوری نمیدهد
ولکن چون از وادی حبک الشئ یعمی و یصم در خورد التفات نیست و بران ابتنای حکمی و فهمی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیة الطالبین مسئله استوا رب العالمین بر عرش برین بر حسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشته و امام ابوحنیفه را از مرجیه نشان داده و گفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیاء حنفی المذهب
نیست جز فلان والله اعلم سعدی در گلستان گفته ؎

بر در کعبه سائلی دیدم ... که همیگفت و میگرستی خوش

من نگویم که طاعتم بپذیر ... قلم عفو بر گناهم کش

گویند بابن سائل مراد حضرت جیلانی ست بات رح فی سنة ۵۶۱ رضی الله عنه

ابومدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذا ظهر الحق لم یبق معه
غیره و هم وی گفته لیس للقلب سوی وجهة واحدة فالی ای وجهة توجهت حجبت عن غیرها و هم وی گفته
ما وصل الی صریح الحریة من علیه من نفسه بقیة

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیه و حالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
علی یدیه العوائد و قلب له الاعیان و اظهر العجائب ولکن فی اصحابه الجید والردی یدخل بعضهم
النیران و یلعب بالحیات و هذا ما عرف الشیخ ولا صلحاء اصحابه و نعوذ بالله من الشیطان انتهی
وی گفته الحمد لله الذی اراني عتق اصحابي من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلهٔ بنی سعد ست که حلیمه مرضعه از ان قبیله بود نزد ما از اهل سکر ست
از کبار علماء مصر بود قصیدهٔ تائیه او کمابیش هفتصد و پنجاه بیت ست و درمیان مشایخ صوفیه و دیگر علماء حقیقت
خیلی شهرت یافته و جامع جمیع حقائق و دقائق و معارف و مسالک آمده گویند چون قصیده با تمام رسانید پیغمبر

ما صلعم در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانی مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته وفات او در سنه سیصد و سی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الامر او را و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را تکفیر کرده اند و بالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع ولکن الشرع رفع القلم عن الثلثة الذین منهم المجنون فما لنا ولهولاء السکاری و من کلامه رح ؎

هنیئا لاهل الدیر کم سکروا بها ... وما شربوا منها ولکنهم هموا

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره ... ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره و مقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی و نفی وجود وا فلا بود و ناداشت شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده ست گفت کدام است وی برخواند ؎

وقائلة انفقت عمرک مسرفا ... علی مسرف فی تیهه ودلاله

فقلت لها کفی عن اللوم اننی ... شغلت به عن هجره و وصاله

شیخ گفت این مقام تست و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت یا قبیر قد جاءک زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع ست و علی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی ست وی قدوه قائلان بوحدت وجود ست جامی گفته بسیاری از فقها و علما ظاهر در وی طعن کرده اند و انکار نموده اند از فقها و جماعتی از صوفیه وی را بزرگ داشته تفخیما و تعظیما و مدحوا کلامه مدحا کبیرا و وصفوه بعلو المقامات واخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات و اجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکه سخنی در میان آید بعده وی را از سهروردی پرسیدند گفت رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم ست جامی گوید و همانا منشا طعن تقلید و تعصب ست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمه او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیا بود و ولایت مقیده محمدی بر وی ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده ومن دلائل ختمیته انه کان بین کتفیه علامته بعضی در تکفیر وتضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن عبدالسلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامه شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال ازان رجوع فرمود وگفت سخنش احتمال تاویل دارد وشیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست وازوی درگذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ وحرصی قوی وحثی متین ست وبر تقلید مذاهب خیلی لوم ونفرین و این دلیل ست بر آنکه هرچه ازوی خلاف ظاهر سنت آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت وجواهر قصد توفیق کلام او با ظاهر شرع کرده وجهد بسیار نموده جزاه الله خیرا وفات شیخ در ۶۳۸ بود مدفنش صالحیه دمشق ست

شیخ صدرالدین قونوی جامع بود میان علوم عقل ونقل وفنون ظاهر وباطن میان وی ونصیرالشرک طوسی رافضی اسوله واجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد اوست جامع الاصول را بخط خود نوشته بروی خوانده ست وبدان فخر میکرد یکی ازو پرسید که من این الی این وما الحاصل فی البین گفت من العلم الی العین والحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکم در منا قب الاولیا گفته وی فرزند ومرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از ولادت صدرالدین ووفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد وصدرالدین در خدمت شیخ تربیت یافت نقاد کلام شیخ ست مسئله وحدت وجود مطابق عقل وشرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات او نصوص وفکوک ونفحات الٰهیه مشهورست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت ومولانا رومی وصیت نماز خود بوی نموده

شیخ ابوالحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی ازوی دعا می خواست می گفت کان الله لك واین کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان ولا بد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجده شیئا وگفته لا یکن حظك من دعائك الفرح بقضاء حاجتك دون فرحك بمناجاتك بمحبوبك فتکون من المحجوبین در ۶۵۶ از دنیا برفته

عفیف الدین تلمسانی ویرا بزندقه واتحاد منسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق ووجدان ست واورا دیوان شعری ست در کمال لطافت وعذوبت هرکه آنرا مطالعه کند داند که از سرچشمه کرم سرگرم

چنان زلال صافی نجوشد واز شجرهٔ خبیثه ازهار چنان میوهٔ طیب نیاید قائل بود بوحدت وجود لهذا در میان متقشفه فقها مردود شد والله اعلم بحاله وقاله گوییم توحید الٰهی نزد این طائفه آنست که او تعالی در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت ونعت فردانیت موصوف بوده منعوت کان الله ولم یکن معه شیٔ واکنون همچنان بنعت ازلی واحد وفردست الآن کما کان وتا ابد الآباد همرین وصف خواهد بود کل شیٔ هالک الا وجهه ونگفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالکست وحواله مشاهدهٔ اینحال بفردا در استقبال در حق محجوبانست ورنه اصحاب بصائر وارباب مشاهدات که از مضیق زمان ومکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق ایشان عین نقد وقتست واین توحید الٰهیست که از وصمت نقصان بریست وتوحید خلائق بنابر نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده

ما وحد الواحد من واحد — اذ کل من وحده جاحد

توحید من ینطق عن نعته — عاریة ابطلها الواحد

توحیده ایاه توحیده — ونعت من ینعته لاحد

امام عبد الله یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم وشیخ کبیر بود عبرة الیقظان ومرآة الجنان وروض الریاحین وجز آن تالیف اوست واشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب علم مشغول باشم که موجب فضیلت وکمال ست یا بعبادت که مثمر حلاوت وسلامت از آفت قیل وقال ست کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ودر وی بیتی چند نوشته که از کس نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند وشدت قلق وحرارت مرا نشاندند آن ابیات

اینست

کن عن همومک معرضا — وکل الامور الی القضا

فلربما اتسع المضیق — ولربما ضاق الفضا

ولرب امر متعب — لک فی عواقبه رضا

الله یفعل ما یشاء — فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزیست در حکمت مشائیان و اشراقیان

متبحر بوده ودر هر یک ازان تالیفات رائقه دارد و ویرا منسوب بسیمیا داشته اند وحکایتی ازین باب باره سر گوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی ستده یافعی گفته بدا کارها که اینهاست وبدا کسانی که این کارها کنند وبدا علمی که مفضی بچنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن فی ملکوت السموات فوحد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملآن واذکره وانت من ملابس الاکوان عریان ومن ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی — وصبت لمغناها القدیم تشوقا

وتلفتت نحو الدیار فشاقها — ربع عفت اطلاله فتمزقا

وقفت مسائلة فردجوابها — رجع الصدی ان لا سبیل الی اللقا

وکانها برق تالق بالحمی — ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی اورا صاحب کرامات می گفتند واهل ظاهر اورا بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا وکلا که او کافر باشد یافعی گفته ویرا بخلل در عقیده وباعتقاد حکما متهم داشته اند چون بحلب رسید علما بقتل وی فتوی دادند وکشته شد ودر سنه ۵۸۷ از دنیا رفت گویند علمش بر عقل غالب بود با آنکه عقل می باید که بر علم غالب باشد درمثل ست که یک من علم راده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبر که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده وجمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده مینموده چنانکه شمس تبریزی ازو پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق ست که عارفان را در فنا فی الله مشاهده می شود دوم مقید وآن بحکم تنزل در مظاهر حسیه یا روحانیه مشهود میگردد وینشاهدون بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری انتهی گویند وی شاهد باز بود اما پاکباز هی زیست

زان می نگرم بچشم سر در صورت — زیرا که ز معنی ست اثر در صورت

این عالم صورت ست وما در صوریم — معنی نتوان دید مگر در صورت

وبالجمله چون این سخن باو رسانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

بر زبان او رفت و درین باب این بیت خواند

ما ساءنی ذکراك لی بسیئة | بل سرّنی انی خطرت ببالکا
گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست | خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی که بمطالعهٔ جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در آنجا مشاهدهٔ جمال مطلق حق سبحانه میکرده اند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبرا نسبت بایشان انکاری واقع شده مقصود ازان آن بوده باشد که محجوبان آنرا دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند والله اعلم از رباعیات اوست

اوحد در دل میزنی آخر دل کو | عمریست که راه میروی منزل کو
در دنیا دون بی وفا میگردی | پنجاه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحدالدین اصفهانی که مصنف جام جم ست مرید اوست میگوید

اوحدی شصت سال سختی دید | تا شبی روی نیکبختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست | باز کن دیده کاین مجازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبار شعرای صوفیه است نامش مجدود و کنیتش ابوالمجد بود مرید خواجه یوسف همدانی ست و سخنهای او را باستشهاد در مصنفات آورده اند حدیقة الحقیقة بر کمال وی در شعر و بیان اذواق و مواجید و معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع ست همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بعضی لطائف از آنجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت ست و بنیه ضعیف دارد که طاقت نقد و قوت تعهد ندارد ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل | سودای ترا عقل مجرد محمل
سیاح جهان معرفت یعنی دل | از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرموده

عطار روح بود و سنائی دو چشم او | ما از پی سنائی و عطار میرویم

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجدالدین بغدادی ست و هم اویسی بود مولوی رومی در هنگام
کودکی که بحج میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرارنامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد و مربی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق
و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچکی ازین طائفه یافت نمی شود پندنامهٔ او
عالمگیرست در ۶۲۷ه بدست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره
تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سومنات هند در آمده بت
بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ
شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیرست
و تا انجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنه مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچکی نتوان یافت
در ۶۹۱ه از دنیا رفت میگوید ؎ گفتی برهم نشین یا از سر جان برخیز + برگرد سرت گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخرالدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهرست در ملتان رسیده صحبت شیخ
بهاء الدین زکریا دریافته در روز اول از چله او را وجدی بهم رسید و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند — ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش — عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون
آی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد و در ۶۸۹ه از دنیا برفت و در
قفای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرارست بسی رموز غیبیه و معانی حقیقیه را در
کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده
هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت
دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت مهر سطور را بدیوانش از طفلی دلبستگی تمام ست و بمبانی

و معانیش ذوق بسیار دارد

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت	بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد	وای اگر در پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما نذکره من هولاء
الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال و بالجمله از زنان یکی رابعه
عدویه است از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بموعظت و دعای او رغبت می نمود
وی گفته اندوه من از آن نیست که اندوهگینم اندوه من از آنست که اندوهگین نیستم دیگر مریم بصریه است
با رابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم وفی السماء رزقکم وما توعدون هرگز غم روزی نخوردم
و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذه عدویه است در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند
بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام و خوردن روز را
بشب افگنده دیگر شعوانه است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات خائفات
و باکیات سبکیات بود وی را گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
گریه بسیار مرا دوست تر است از کوری از عذاب نار وی گفته چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار او
آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیشابوریه است در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی
گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان ومن کان الله منه
علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الاخلاص له و هم وی گفته من عمل لله علی
المشاهدة فهو عارف ومن عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه است در اردبیل
می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذاکر انت تشهد المذکور لک
مع دوام ذکرک له فیفنی ذکرک فی ذکره و یبقی ذکره لک دیگر تحفه است رح در نفحات در ترجمه وی
اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترا ها چی داد که همه مال صدقه کردی گریه چیست گفت

هربت منه الیه	وبکیت منه علیه
وحقه وهو سؤلی	لازلت بین یدیه
حتی انال واحظی	بما رجوت لدیه

هذا اول قول سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلی نور جلاله الا بتثبیته و لا تستقر الکائنات لظهور صفاته الا بتائیده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و اخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهیم ابن احمد کنیعی از اولیاء یمن ست شوکانی رحمه الله تعالی کتاب بدر طالع را بذکر او آغاز یده و از کلمات نافع ویست که اصلاح قلوب قاسیه را دوای مجرب بوده کقوله لیس الزاهد من لا یملک شیئا انما الزاهد من لا یملکه شيء و هم وی گفته یا اخي جدد السفينة فان البحر عميق و اکثر الزاد فان الطريق بعيد و اخلص العمل فان الناقد بصیر و رابعد از مرگ در خواب دیدند و وی در مکانی ارفع از مکان ابراهیم بن ادهم ست گوینده گفت لولا ان منازل الانبیاء لا یعلوها غیرهم لکان بها ابراهیم الکنیعي و بود مجاب الدعوات و او را درین باب حکایات و روایات بسیارست در ۱۳ ازدنیا برفت

ابراهیم بن حسن بحری یمنی زاهد عصر و ناسک دهر بود و در ورع و حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو الان حسنة الزمن و زینة الیمن مع المحافظة علی الشرع و الاقتداء برسول الله صلعم و الاستکثار من النوافل و الاوراد مات في سنة ۱۲۲۳

احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة تقي الدین الدمشقي شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في سنة ۶۶۱ و لا اعلم بعد ابن حزم مثله و ما اظن سمح الزمان ما بین عصري الرجلین بمن یشابههما او یقاربهما و هم گفته کانت السنة نصب عینیه و علی طرف لسانه و کان آیة من آیات الله في التفسیر و کان قوالا بالحق لا تاخذه في الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنة بالثناء علیه الا من لا یعتد به بعده فتنه او و حکم ابن مخلوف قاضي مالکیه در باره او ذکر کرده و گفته هذا الامام الذي سمح الزمان به و هو بمثله بخیل چون او را در قلعه محبوس کردند نزد در آمدن در سور حصن این آیه برخواند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات کرامات و روایات برکات او بیش از حصرست در ۷۲۸ بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته و هو ممن قام علی شیخ الاسلام ابن تیمیة رح فبلغ ذلک حکم او مشهورست بحکم ابن عطاء الله بسیاری از متصوفه زمان کلماتی از آن یاد دارند و حکایت وعظ و روایت کراماتش بینا یند

احمد بکر از اہل یمن بست شوکانی او را دیده و گفته صار فی سن عالیة اخبرنی انہ فی مائة سنة واربع وعشرین سنة ونصف سنة ومع هذا فهو صحیح العقل والحواس مستقیم القامة حسن العبارة اورا تعلق تام بود بتصوف وہم شوکانی گفته رایته کثیر المکاشفة وبعد هذه السن تزوج وولد له ورایت رجلا آخر علی راس القرن الثانی عشر وقد صار فی مائة سنة وسبع وعشرین سنة ونصف وهذا العمر خارج عن العادة المعروفة فی هذه الازمنة انتهی

اسمعیل بن حسن شامی از خیار زہاد یمن است شوکانی را با او اجتماعات نفیسه اتفاق افتاده میگوید له ید فی المعارف العلمیة وعمل بما یقتضیه الدلیل وانصاف فی جمیع مسائل الخلاف توفی رح فی سنة ۱۲۳۴

اسمعیل بن الحسن بکر شرجی زبیدی علامۂ وقت خود بود در جمیع علوم عقل و نقل و باوجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکه آنچه در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته وکان منکرا علی ابن عربی واتباعه وبینه وبین متبعیه معارك وله فی ذلك رسالتان وقصائد و ترجمته تشتمل کرارا بین مات فی سنة ۱۲۳۷

امین بن محمد و بعد محمد سبزده کس ہمین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم یوجد له نظیر فی ذلك ان کان ثابتا مادح نبوی بود و مجاور مدینه چون خواست که از انجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید میفرماید یا ابا البرکات کیف تنتقل عن فنا بیت رحلی ترک کرد و بمدینه مقیم شد شوکانی گفته وقد سمی نفسه عاشق النبی صاحب تونس عود او بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق و مغرب بمن دهد ہرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم و آنحضرت را دید که سه لقمه باو خورانید و گفت مراسخنی فرمود که ہیچکس را نگویم جز آنکه در آخر کلام گفت واعلم انی عنك راض پس قصیده گفت منها

فررت من الدنیا الی ساکن الحمی … فرار محب عائذ بحبیبه

لجأت الی هذا الجناب وانما … لجأت الی سامی العماد رحیبه

ابن فضل الله گفته وذکر ابو البرکات انه رأی النبی صلعم فانشد بین یدیه هذا البیت

لولاك لم ادر الهوی … لولاك لم ادر الطریق

حسن بن اسمعیل مغربی صنعانی شارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمۂ او گفته والحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايتهم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نمط السلف ورثيته بابيات واولها ؎

جفن المعارف من فراقك سافح | والعذب منها بعد بعدك مالح

حسن بن علی شهاری از کبار امراء و علماء و مشایخ قطر یمن است شوکانی بعد از ترجمه وی گفته والحاصل انه للدولة جمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخيرة افضال طالت ايامه ومدت اعوامه وحصل له انسيان وكثرة سهو توفي في سنة ۱۲۲۳

حسين بن عبد الرحمن الاهدل عالم عارف بود شوکانی گفته له مؤلف في مروق ابن عربي وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهير علماء اليمن توفي في سنة ۱۲۴۸

حسين بن علي بن الامام المتوكل على الله اليمني شاعر كبير و عالم شهير است شوکانی گفته قد حبب الله اليه الانعزال عن بني الدنيا حتى عن ولده ومن شعره ؎

لا تحسبن لباس الصوف في ملأ | ترقى به بين اهل الفضل للصوفي
وانما من صفى قلبا وصال الى | صقالة النفس من اوساخها صوفي

وا ورا قصیده ایست که بدان قصیده ابن الوردی را معارضه کرده اولها ؎

اترك الدنيا ودع عنك الامل | طال ما عن نيله حال الاجل

مات في سنة ۱۲۳۵

صالح بن مهدي المقبلي [illegible] از مجتهدين محققان است شوکانی گفته [illegible] وقع في الاذهان حتى ان من في مطالعته من له فهم فيبقى على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الحط على المعتزلة في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض آخر وعلى الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى الصوفية في غالب مسائلهم وعلى المحدثين في بعض غلوهم ولا يبالي اذا تمسك بالدليل بمن يخالفه كائنا من كان ومع ذلك فهو بشر يخطي ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقال والقيل وكان قد الزم نفسه سلوك مسالك الصحابة وعدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و نسبوه الى الزندقة بسبب عدم التقليد والاعتراض على اسلافهم

صدیق بن علی مزجاجی زبیدی پنجاه ساله بود که از شوکانی اجازت گرفت و وی سی ساله بود وی گفته لا اتعصب لمذهب بما يخالف الدليل وان قال به من قال ولا ادين الله بما يقوله ابو حنيفة واصحابه

اذا خالف الحدیث الصحیح شوکانی گفته وکان ذکیا فطنا ساکنا متواضعا جید الفهم قوی الادراک
گویم نام من نیز صدیق ست و وی فرزند علی ست و من فرزند حسن بن علی و او بلا واسطه تلمیذ شوکانی ست
و من بیک واسطه و سند درین طریق که ذکر یافت من نیز رفیق اویم و بالله التوفیق
صلاح بن حسین عالم محقق و زاهد متقشف از علماء یمن ست در راه خدا اندیشه لوم لائم نمیکرد و با عدی نمیدید
مخالفت او باحق مبالات نمی نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظیمه در دیار یمن داشت در ۱۱۴۲ از دنیا
رفت ازدحام مردم بر جنازهٔ او بسیار شد و اسواق را بند کردند
عبد الرحمن بن احمد الجامی عالم بود صحبت مشایخ صوفیه دریافته و در جمیع معارف بارع برآمده در خراسان شهرت
عظیم داشت تا آنکه سلطان روم بایزید خان او را از برای حکم بودن در اختلاف صوفیه و علماء کلام و حکما طلبید
تا همدان رفته برگشت شوکانی گفته له مصنفات و نظم بالفارسیة یتنافس فی حفظه اهل تلک اللسان
توفی بهراة فی سنه ۸۹۸ شرح کافیه او در علم نحو و سلسلة الذهب و تحفة الابرار و یوسف و زلیخا مشهور و شیعه ست
محمد بن ابراهیم معروف با بن الوزیر علامه عصر و مجتهد دهر خود ست در جمیع علوم تبحر عظیم داشت صاحب مطالع
بدور گفته وقد ترجم له الطوائف واقر له الموالف والمخالف ترجم له ابن حجر العسقلانی فی الدرر الکامنة
وترجم له مصنف سیرة العراقی علامة وقته بمکة انتهی لکن شوکانی گفته ترجمهٔ او در درر بی اصل ست
بلکه در انباء الغمر ترجمهٔ او نوشته آری سخاوی او را ترجمه کرده و تقی بن فهد در معجم نیز ترجمه اش نگاشته سخاوی
گوید صنف فی الرد علی الزیدیة العواصم والقواصم فی الذب عن سنة ابی القاسم واختصره فی الروض
الباسم ابن حجر در انباء گفته مقبل علی الاشتغال بالحدیث شدید المیل الی السنة بخلاف اهل بیته انتهی
شوکانی گفته ولو لقیه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فی العلوم لاطال عنان قلمه فی الثناء علیه وکذلک
السخاوی لو وقف علی العواصم لرأی فیها ما یملأ عینه وقلبه ولکن لعله بلغه الاسم دون المسمی گویم
منت خدای را عز وجل که این عاجز را وقوف بر عواصم و مختصرش روض باسم و دیگر مولفات جلیله اش دست بهم
داده و غالبها موجود عندی ولله الحمد در رد زیدیه و شیعه انچه نوشته یکی از کرامات اوست وما احسن ما قال
الشوکانی فی البدر الطالع ان فی دیار الزیدیة من ائمة الکتاب والسنة عددا یجاوز الوصف یتقیدون
بالعمل بنصوص الادلة ویعتمدون علی ما صح فی الامهات الحدیثیة وما یلتحق بها من دواوین الاسلام
المشتملة علی سنة سید الانام ولا یرفعون الی التقلید راسا ولا یشوبون دینهم بشیء من البدع التی

لا يجعلوا اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله
وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرًا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو دأب من لا يعقل حجج الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتاخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يقفون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال و در بیان ذلك قد اطنب واطال و این عبارت دلالت دارد بر آنکه
علماء و مشایخ یمن در عمل با دلهٔ ظاهری محض نبوده اند بلکه جمع میکرده اند در میان علوم آلیه و فنون سنیه و همین ست داب
تلامذهٔ این گروه سیما شاگردان شوکانی رح علی الخصوص داب این بنده و بعض یاران و فرزندان او و چون در
مذهب ما تقلید احدی نیست در بعض مسائل میان این عاجز و حضرت شوکانی و شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم
خلافی بوده ست و ظاهر آنست که این خلاف از راه قصور فهم ما و قلت درایت ماست و بالجمله ابن الوزیر رح از مردم
گوشه گیر و بعبادت و علم روشن ضمیر بود و در معارف و حقائق ایمانی و یمانی بی نظیر توفی رح فی سنه ٨٤٠

سید محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر امام صنعا و علامهٔ یمن و شاعر مجید و مجتهد مفید و محدث کامل و عارف واصل است
عامل بود بکتاب و سنت بحسب اجتهاد نفس خود تقیید بتقلید احدی از اهل علم نداشت شوکانی گفته وكانت العامة
ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها
ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا تظهر بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمهما
ونحوهما فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس الذنب في معاداة من كان كذلك للعامة
الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجددین لمعالم الدین وقد رایته فی المنام فی سنة وهو یمشی راجلا وانا راکب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فد ارینی وبینه کلام حفظت منه انه قال لی دقق الاسناد وتانق فی تفسیر کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم سالته عن ذلک عن اهل الحدیث ما حالهم فی الاخرة فقال بلغوا بجدیثهم الجنة او بلغوا بجدیثهم بین یدی الرحمن الشک منی ثم بکی بکاء عالیا وضمنی الیه وفارقنی فقصصت ذلک علی بعض من له ید فی التعبیر وسالته عن تعبیر البکا والضم فقال لا بد ان یجری الیک ما جری له من الامتحان فوقع من ذلک بعد تلک الرویا عجائب وغرائب کفی الله شرها وتوفی رح فی سنة ۸۴۰ه ووالده کان من الفضلاء الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی العمل للاخرة وله عرفان وشعر جید گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین ست ع محمد فی جنان الخلد قد نزلا + والحمد لله که بعض ادعیاء وبابا نیز همان اندیشیدند که با این هر دو بزرگوار از امتحان محن ابتلا خواستند بحیثیت آنکه حمایت سنت میکنیم ودر برابر ادله تقلید بمذهب نمی شناسیم وشکایت وحکایت را از بلده سورت تا لندره و روم رسانیدند ولکن حفظ وصون الهی کفایت شر و رأین اشرار کرد وکفی الله المؤمنین القتال وبالجمله سنت الله در بارهٔ عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده ست که هر که دامن سنت بدست محکم میگیرد واقعه طلبان تقلیدکیش در پی آزار او میشوند واز زبان وبیان تقصیری از خود در از العرض ومال وجاه بلکه دم او رضا نمیدهند خواه این بلا باو رسد یا نرسد اللهم انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واحشرنی فی زمرة المحدثین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامهٔ کبیر مجتهد مطلق ست در جمیع علوم بارع بود برا قران ومشهور شد در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شیء من اقواله بل ینتصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه واعتقل معه واهین وطیف به علی جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تیمیة افرج عنه وامتحن محنة اخری بسبب فتاوی ابن تیمیة وکان ینال من علماء عصره وینالون منه او را مؤلفات ممتعه نافعه بسیارست وبیشتری ازان موجود نزد این خاکسارست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشته مدارج السالکین نام تبحر او در علم سلوک ازان معلوم میشود در بدر طالع گفته کل تصانیفه مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر فی الدرر ولیس له علی غیر الدلیل معول فی الغالب وقد یمیل نادرا الی مذهبه الذی نشا علیه ولکنه لا یتجاسر

على الدفع في وجوه الادلة بالمحامل الباردة كما يفعله غيره من المتمذهبين بل لا بد له من مستند في
ذلك وغالب ابحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال واظنها
سرت اليه بركة ملازمته لشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة
وجعلها بينه وبين الآراء المحدثة اعظم جنة ورأى شيخه في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في
طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ٧٥١ رضي الله عنه

شیخ شیخ شیخنا بواسطهٔ واحده و بواسطتین محمد بن علی بن محمد بن عبدالله الشوکانی
الیمانی مثل این علامهٔ زمن و مجتهد مطلق آید یار و امام ائمهٔ جملهٔ اقطار فخر خلف بقیهٔ سلف صاحب مؤلفات نفیسه
کمالات غیر متناهیه عارف بالله واصل الی رحمة الله است ترجمهٔ شریفهٔ خود در بدر طالع بسیط تمام نوشته و جمعی
هم بافراد ترجمهٔ او در مؤلفات حافله پرداخته وی از اولاد هود علیه السلام است و در صنعا معروف بشوکانی
شده نسبت بشوکان که قریه ایست بمسافت یکروز از صنعا و آنرا هجرهٔ شوکان گویند و آنکه در اتحاف
شوکانی نسبت بقبیله نوشته شده پس بجای قریه از قبایل سهو القلم کاتب یا طابع است [illegible]
شوکان حصن بالیمن و این حصن از اعاظم حصون یمن [illegible] صاحب ترجمه از آنجاست و میان هجره و شوکان
کوهی بزرگ واقع است و این هجره مسکونست باهل فضل و صلاح و دین از قدیم زمان و در [illegible] وجود
عالمی خالی نبوده و ایشان را نزد اکثر جلالتی عظیمست و در انجا روسا و اکابر گذشته اند اگرچه [illegible] قریه
[illegible] در صنعا این نام شوکان شهرت دارند و بالجمله صاحب ترجمه در سنهٔ سبع و سبعین و مائة والف متولد شده
[illegible] داشت امام [illegible] بالله او را قاضی القضاة صنعا کرد وقتی که میان
سی و چهل سال بود اما وی این قضا را ابتلاء انگاشت تاریخ وفات او بعضی ۱۲۵۵ نوشته اند و بعضی ۱۲۵۰ صحیح
ثانی است محرر سطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شده و از مؤلفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاهر
و باطن در گرفته در اول نیل الاوطار مطبوع مصر و در اتحاف النبلاء و ابجد العلوم ترجمهٔ حافله‌اش مرقوم است
اگر زیادت علم خواهی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن همه فضائل و احوال ندارد و بالجمله حضرت وی
قدس سره بیست و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سیزدهم دریافته و ذوالقرنین عهد خود
بوده و باین حساب عمر شریفش هفتاد و سه سال میشود والله اعلم از آنچه وی در آخر ترجمهٔ خودش تحریر فرموده
واضح میشود که قسطی عظیم از ذوق صحیح و وجد صریح و حصهٔ بزرگ از دریافت معارف و حقائق داشت قال

وہو الآن یسأل اللہ الذی لا الہ الا ہو الحکیم الکریم رب العرش العظیم ان یحسن ختامہ ویبلہ من خیری الدارین
مرامہ ویسدده فی اقوالہ وافعالہ وینزع حب الدنیا من قلبہ حتی ینظر الی الحقیقۃ فیفوز بنیل دقائق الطریقۃ
اللہم اجذبہ الی جنابک العلی جذبۃ یصحی عندہا من سکر غروره وافتح لہ فتحۃ یتخلص بہا عن حجاب الظلم الی الانوار
الحقیقیۃ ولا تخرجہ من ہذه الدار الا بعد ان یسبح فی بحار حبک ویغسل ادران قلبہ بمیاه قربک فانت اذا
شئت جعلت المرید مرادا ؎

اذا کان ہذا الدمع یجری صبابۃ | علی غیر لیلی فہو دمع مضیع

ولست اقول کما قال من قال ؎

وکیف تری لیلی بعین تری بہا | سواہا وما طہرتہا بالمدامع
وتلتذ منہا بالحدیث وقد جری | حدیث سواہا فی خروق المسامع

بل اقول کما قال الآخر ؎

الا ان وادی الجزع اضحی ترابہ | من المسک کافورا واعواده رندا
وما ذاک الا ان ہندا عشیۃ | تمشت فجرت فی جوانبہ بردا

واقول ؎

انا راض بما قضی | واقف تحت حکمہ
سائل ان اقوز بما | الخیر من حسن ختمہ

وما احسن قول من قال ؎

العفو یرجی من بنی آدم | فکیف لا یرجی من الرب

واقول مجیزا لہذا البیت ؎

فانہ ارأف بی منہم | حسبی بہ حسبی بہ حسبی

واین عبارت صریح ست در حصول مقام التسلیم ورضا و بلوغ درجات فنا و بقا و وصول بمنازل الحقائق علی
الاستمرار ذقنی منہما ما رزقتہ واجعلہ متاعا و بلاغا الی حین والحقنی بالصالحین واجعل لی
لسان صدق فی الآخرین

ابراہیم بن علی القشلی از صوفیہ ساحل بحر ست کہ با وادی زبید قرب دارد صاحب کرامات سائره

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت وحقیقت موثر عبادت وخلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن ست نوشته ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی پیش او سخن میکرد ویرا زجر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد وگفت یارب وحقک لابرحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون نزد فقیه آمد گفت یا الصیاد حت الی موضع کذا او شکوتی

ابراهیم بن عبد الصمد بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت وزهد وورع ست وی آنحضرت را بخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سوره مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود نعم الا اهل الیمن گفت کدام اهل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس گفت ویرنا الواذ لک یا رسول الله فرمود بصبرهم علی جود ولاة اسمعیل حضرمی چون از نزد یک مزار وی میگذشت از مرکب فرود می آمد وزیارتش میکرد وبمسجد خود آمده بر بستر خاک دراز میشد وباین ابیات کثیر تمثل مینمود ؎

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا ... قلوصیکما ثم احللا حیث حلت
ومسا ترابا طال ما مس جلدها ... وبیتا وظلا حیث باتت وحلت
ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی ... اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد جبیلی عالم کبیر وعارف شهیر ست از اولیاء یمن میمون اورا کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد وگفت لا والله لا والله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید وگفت الآیة الآیة والرجل غیر الرجل در ۶۱۰ از دنیا برفت

احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست خفته بود یکی در خوابش ندا کرد یا صیاد انت تریدنا قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور شد که حقیقت مخالف شریعت ست هاتفی آواز داد ای فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فهی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه ومع الحق بجنانه

وهم وی گفته العارف مفارق لنفسه وهو بائن ودان ومتصامت وحاضر وهو غائب او را از محبت پرسیدند گفت المحبة حالة تنال لیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شماخی از علما و عرفا یمن ست بعض علما آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پهلوی وی مردی نشسته ست فرمود این را می شناسی گفت نه فرمود این احمد بن ابی الخیر ست که لم یزل میت من

احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنن در علوم شریعه بود و در تصوف و تراجم احادیث نبویه و مدایح مصطفویه قصیدها دارد وی گفته الفقراء هم قوم فرغوا عن الکل وما دخلوا من حیث خرجوا ولا خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوه فریقین و عمدهٔ اهل طریقین ست وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کدام کس اند فرمود درسه گفتم کدام درسه فرمود درسه علم گفتم درسه قرآن فرمود اولئك اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفا و شیوخ اولیا ست روزی برای نماز جمعه با جماعهٔ از اصحاب میرفت بر مردی منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعوا معه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد آبها ریختند منطفی نشد تا آنکه بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص گوید و ذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یافعی از وی حکایت کرامات بسیار کرده و اشعار او در سلوک و جز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت ست شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء ذکر کرده که وی عمری خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل نمود تا در محاذات جوار روضهٔ مصطفی صلعم یک گور جای یافت انگاه وصیت کرد که بر سر خاکم بنویسند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید خداوندا سگی قدمی چند برابر دوستان تو زد او را در کار ایشان کردی ؎

سگ اصحاب کهف روزی چند　　　　پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیك من بیچاره و در دشت ابجاد آواره را از برکات این قوم محروم مگزین و از ان نظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انك علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر ؎ عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین ٭ ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست ٭

مالک دینار از مشاهیر زهادست واز کملاء عباد خلیفه حسن بصری ست سعدی گوید ؎

ترا که مالک دینار نیستی سعدی
طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس بجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد وایاک نستعین خواندی بگریستی که کاذب می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم و هیچ وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لا لبیک وی گفته اگر ندا کنند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد از مناجات علمش اندک بود و عمرش ضائع وگفت هر که طالب شهوت بود شیطان از و فارغ ست هر که اورا دیدی در نماز دیدی با خود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی بتماشا بیرون آمد اورا ندا کردند یا مالک مالك ان لا تتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در رنج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون وهلك المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود وقتی زنی اورا گفت ای مرائی جواب داد بست سال ست که مرا کسی بنام من نخوانده الا تو نیک دانستی که من کیم بعد از مرگ اورا در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی را دیدم با همه گناه اما بسبب حسن ظن که بخداوند داشتم و بگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبه غیرت و صفی پردهٔ وحدت ست اورا گفتند یکی را ازین پنج نماز نمازی فوت شد ونمیداند که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست اورا ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر کرا با تو انس نیست با هیچکس انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت اورا دیدم در مرتبه عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهور ست در ابتداء حال برزنی عاشق بود و هرچه در راهزنی می یافت برو صرف میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند واخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سیئا روزی کاروانی از بیابان میگذشت درمیان آن حافظی این آیه برخواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق گویا تیری برجان او آمد گفت ان وحان فتاب وانابت شبی هارون رشید بدرخانه او رسید این آیه میخواند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا وعملوا الصالحات

سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما الین هذا الکف لو نجا من النار در عرفات ازو پرسیدند که حال این خلایق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل درمیان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بد شبی که امشب بود و تباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
در بند آن بودی تا سخنی گوئی که مرا خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدا تعالی باز ماندیم تنهائی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر ست و نیامده
از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی و من ترا فریبم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گستاخ بایکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هرکه را خدا دوست دارد اندوهش افزاید و هر که را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و هر که از خدا ترسد همه چیز ازو بترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی و امام ابو حنیفه او را مولانا و سیدنا ابراهیم میگفت مرید خواجه فضیل عیاض ست
او را گفتند دائم بحق مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشده ام ترک الدنیا راس کل عبادة گویم شاید این حدیث
مروی بالمعنی باشد ور نه باین لفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست و بعضی میگویند در بغداد و سلسله ادهمیه
از وست و حذیفه مرعشی خلیفه اوست وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاسترحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا به بینند
تا این چه کار و بار ست و از ملک خود شان ننگ آید وهم وی گفته هرکه دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر وی بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شهر بآن شهر میگریزم
و ازین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حمالم یا دیوانه ام تا باشد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
و بسلامت از دروازه مرگ بیرون روم معتصم ازو پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام و عقبی را بخواستاران عقبی و در جهان ذکر خدا گزیده ام و در آن جهان لقای خدا دیگرے

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت به پیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم
پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم بنزدیک من نیست از روزی دهنده بپرس مرا باین فضول چه کارست
از وی پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بندهٔ اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی وصیتی خواست گفت بسته بگشای یعنی کیسه و گشاده
در بند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبد الله مغربی از قدما مشایخ ست از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه اوست صد و بست سال عمر یافت
پیوسته در سفری بود و دائم احرام میداشت و هرگز جامهٔ او چرکین نشدی و موی او نمی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند او را هنوز مرادی بود دروغ زن ست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت
درویشان راضی امینان حق اند ببرکت ایشان بلا از خلق مندفع میشود و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتانی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفتم کیستی و کجا می باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی
و کجا می باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند درینجا اعراض اند اما در انجا جواهر گردند و
موزون کرده شوند پس اولیا را اگاهی در منام عالم مثال مینمایند و بر حقائق آن اعمال می آگاهند وی گفته پیغمبر را
صلعم بخواب دیدم گفتم چه دعا کنم که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لفظ حدیث
با ثور چنین ست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را
اثرها دیدم که در هیچ شی نیافتم بلاها از گفتن او دور شده و سرورها از راندن او بر زبان نقد وقت آمده
کتانی گوید تصوف همه خلق ست هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت وردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطیعت
فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد
تا نالهای استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

ورضا ازو رضا ور و در تدبیر ست ورضا ازو در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسه ست شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیر ہم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حال ست گفت هر چند بندگی کردم بیش می بایست درماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آوازے شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از وی برگرفتند او از عقلاء مجانین ست در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر توحید داریم

شیخ عبدالله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری ست با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود از نجاست که مشایخ هرات را باغچه انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رسالهٔ او مشهور ست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار بگوید بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاشکی اگر چه تلخ ست ولی از بوستان ست عبدالله اگر چه مجرم ست ولی از دوستان ست گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض ست از اعتراض مناجات وی در رساله عجب نمکی و شورے دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالله بجلی ست خلیفهٔ شیخ ابو سعید ابوالخیر ست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابو طاهر فرزند ابو سعید مذکور بود ابو سعید وقت وفات وصیت کرد که خرقهٔ من بوی دهید ابو طاهر آرزو کرد که این دولت ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتے زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتے بود

مناجاتیان ذکر خوان من اند | خراباتیان خود ازان من اند

وی امی بود در بست و دو سالگی توبه نمود

توبه از باده در ایام جوانے کردم | اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را اعلم لدنی حظ افزود و کتابها تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شصت و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و ششصد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چه دولت ست که او را دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بک رجلا خیر لک من حمر النعم وفات او در ۶۰۲ھ بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیا نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه ست مادرش ستر معلی خواهر سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را ته تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای اجیپال آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند وعیال خود ستر معلی را باجمیر طلبداشت ۲۱ رجب ۴۰۵ھ سالار مسعود متولد شد تولد ناصر دین تاریخ ست چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد اموال واسبغه گرفته بغزنی رفت مسعود در هندوستان ماند واکثر مواضع فتح کرد واموال بسیار وسپاه بیشمار بهم رسید رای مهیپال که راجه دهلی بود وپسرش گوپال جنگی عظیم کردند از دست گوپال زخمی بر بینی سالار مسعود رسید ودندان هم شکست گردید اما فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی ست مردم هر چند گفتند که بر تخت دهلی نشیند گفت مطلوب من امتثال امر الهی ست نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند وبقنوج بر لب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال به نیازمندی پیش آمد وملازمت نمود وبخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد واکثر رایان اطراف را شکست داده در اطاعت اسلام آورد ودر ۴۲۳ھ ۱۷ شعبان بجهت شکار بهرائچ رفت وفرمود ازینجا بوی محبت می آید استقامت نمود وسورج کند که معبد عظیم کفار بود هدم نموده باغی عظیم پیراست رایان بد رایان جنگی عظیم در میان آوردند قضا کار دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب ۴۲۴ھ تیری بر شهرگ سالار مسعود رسید کلمه شهادت گویان شربت شهادت چشید ودر همان باغ دفن شد ورواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در ۵۶۳ھ در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود واسلام را از سر نو تازگی بخشید ولله الحمد انتهی جاهلان هندوستان سیله بهرائچ میکنند وشرکها وکفرها با گور آن شهید بمیان می آرند وآنچه از برای همه اولیا تصرف ثابت میکنند همچنان اعتقاد مشرکانه وارادت کافرانه بجناب او نیز دارند ودی وجمله اولیا بیزار دل ازین حرکات دورانند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم ست از مریدان شیخ عمار بن یاسر واز شاگردان تلامذه محی السنه در زمان طلب علم با هر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامه کبری لقب کردند بعده طامه افتاد کبری ماند او را ولی تراش ازان گویند که در غلبه حال بهر که نظر می افگند ولی میشد بابا فرج جامه خود با او پوشانید وگفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجرید اختیار کردم وی پادشاه را بدعا نمود تا چنگیز خان برو خروج نمود خلفا رخود را گفت بلاد خود ها روید که آتشی از سمت مشرق فروزان شده ست تا مغرب خواهد سوخت درین امت هیچ این فتنه واقع نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیاید گفت مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفا ء ببلاد خود ها رفتند چنگیز خان و کفار مشغول در خوارزم در آمدند خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری بر کشید تا گاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند تا که آنرا ببریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت ؎

ما ازان محتشمانیم که ساغر گیرند	نه ازان مفلسکانی بزلاغر گیرند
بیکی دست می خالص ایمان نوشند	بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هژده هجری بود مجد الدین بغدادی خلیفه اوست

شیخ علی ابو الحسن مغربی قدس سرهٗ وی گفته در مغاری گفتم الٰهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را منعم علیه نه بینی گفتم چگونه که تو برانبیا و علما و ملوک انعام کردهٗ آواز آمد اگر انبیا نمی بودند راه از که می یافتی واگر علما نمی بودند اقتدا بکه میکردی واگر ملوک نمی بودند ترا امین که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از مقالات اوست رہ باید که خوشی تو بیافتن مراد و برآمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عوض حاجات باشد والا از محجوبان باشی وفاتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

مخدوم آخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بوعلی قلندر یافت و بعضی میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوائیان اطراف لکهنؤ بود از طرف پادشاه منصبی داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات او روز چهار شنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل و دو بوقوع انجامید راجگیر محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجاست وی صاحب لفظ ست والد مرحوم رضی اللہ عنه در مجموعهٔ ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته و در کتاب خود گفته واعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست ؎

صحبت بدکاره تیره می کند	در یکی سیه جامه سیه میکند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل ولا شیٔ فالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب ولا شیٔ طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند و آنچه وی صلعم فرموده ست ازان برابر سوزنی تجاوز نماید و همیشه بر جادهٔ سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی دریا میرود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض الله عمدا ترک میدهد یا سنتی از سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل ست و کرامت نمودن او استدراج اوست و در دعوی کذابست اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین ؎

جنگ و جدال از درون و رنگ ابدال از برون   دام و ددان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

او را در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب ست و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لو اذی فی قلبه حبة من محبة الدنیا لا اذیقه حلاوة محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة والحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقیست   که صورت [illegible] باقیست

بشر حافی رحمه [illegible] صوفیه ست و مشعل این طائفه علیها ما روایت نکرد و گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغداد مختلط شده ست بلکه بیشتر حرام ست تو از چه میخوری گفت ازهمین که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و خندد با کسیکه خورد و گرید برابر نبود و حلال اسراف نپذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی وی گفته سیاحت کنید آب چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت یا هرزه و نیمه بهشت مرا مباح گردانید و بالجمله وی خلیفه جنید بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند که با تو بحج رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم ست چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر ازان ست که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیزست سخاوت در تنگدستی و ورع در خلوت و حق گفتن پیش کسی که ازو بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی اما علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابوحنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد همچنان در زهد و عبادت امام سالکان است
توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد و شکیبا ماند یکی از ظلمه بیامد و گفت مرا
قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا
وازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها
باشم اما تو گوش دار اگر پایت بلغزد همگنان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
و یاران را گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر نماید در آن متابعت من مکنید و تقلید
من تحقیق خود را نمایند شیخ عارف فریدالدین عطار گفته این نشان کمال انصاف ست لاجرم ابویوسف و محمد بسی
بقال در اینجا در مسائل مختلفه انتهی گویم بر پیدا است حنفی کسی ست که اتباع دلیل میکنند نه پیروی قال و قیل هر وی
از حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهم که دختر ترا بفلان جهود دهم وی گفت تو امام مسلمانان
باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی من خود هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
دختر خود بجهودی بدهد آخر در حال بدانست که سخن از کجاست توبه کرد و از آن اعتقاد برگشت گویند خلیفه ملک الموت
را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد به پنج انگشت یعنی پنج کس تعبیرش نتوانست گفت
از امام پرسید گفت اشارت باین آیه ست ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ... گفت پیغمبر صلعم را در خواب
دیدم گفتم این اطلاب ... عندی علم ابی حنیفه گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود و کان التقدم و مناقب او
بسیار و بجا ... بسیار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبهٔ شجر نبوی ست و شجرهٔ بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم جهان
بود و هم چراغ زمان هم افضل وقت و هم اعلم عصر هم حجة الائمه و هم مقدم الامة ریاضات و کرامات او بحدی است
که این کتاب تحمل آن نتواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود و شاگرد وی او آمدی احمد گفت
ما هر چه یاد داریم ... از شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از گروه تو ام
گفت نزدیک آی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت تا دهن او کرد به دهن او انداخت شبی هارون با زبیده
مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علمای

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسیدند وی هارون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر
شده وازبیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصهٔ
آدم ست وعلم آدم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی
نشاند وزر و مروارید بر من افشاند ورحمت کرد

احمد حنبل امام سنت ومقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست
که او راست در ورع وتقوی وریاضت وکرامت شانی عظیم داشت ومستجاب الدعوة بود وجمله فرق او را
مبارک داشته اند واز انچه مشبهه بروی افترا کردند مبرا ومقدس ست ذوالنون وبشر حافی وسری سقطی
کرخی وامثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود وامتحان او در قول بخلق قرآن وثبات او بر عدم آن مشهور ست
روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از لکوک درگذشت والوف گبر وترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفت احمد را بعد
وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید وتاج کرامت بر سر من نهاد ونعلین در پای من
کرد وگفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث وبرکت همین حدیث
رسید بجائیکه رسید وچندان مجتهدین که در طریقهٔ او برخاستند در هیچ مذهب معلوم نیست واگر هیچکس نباشد
مگر ابن تیمیه وابن قیم از برای موازنه با تمام علماء زمان واهل سلوک جهان کفایت ست خصوصا وجود شیخ عبد القادر
جیلانی در طبقهٔ او والله اعلم

مالک بن انس امام دار الهجره ست وامامی از ائمهٔ مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او نکرده با آنکه امام را نام
برده ترجمهٔ شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف وجز آن ببسط نوشته ایم وی گفته
حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم
آنرا کنده کرد وبر دروازهٔ خود این کلمه نوشته بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
ولولا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله وجنت من خانهٔ من ست خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه
بیاد من آید وبر زبان من رود خانهٔ او در مدینه خانهٔ ابن مسعود بود ومجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته
من تمام عمر با سفیهی وسبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشده
واین بیت بسیار می خواند

وخیر امور الدین ماکان سنة　　　　وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خدا وی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب و این کلمهٔ تحقیق دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانهٔ او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یؤتی ولا یأتی شافعی شاگرد اوست و احمد شاگرد شافعی ست عمهٔ شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم و فقه افزون بود بمرد چون آن شب را شمردند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوست دارم که فتوی می نمیدادم بهر مسئله که از رای خود گفته ام مرا تازیانهٔ می بایست زد و در احیاء العلوم حکایات زهد و سلوک او بسیار آورده وی اول کسی ست که در حدیث کتاب موطا جمع نموده و این کتاب او کتابی مبارک قدیم ست و همه محدثان جهان درین باب متطفل او یند رحمهم الله تعالی اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان الاهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمهٔ او کتابی مفرد نوشته و فتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نامش گذاشته او را اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلم باب اجل جنات شفاء و الاخرة اعنی چیزی نیست که او را اصلاحی و فسادی پیش نیاید و بحسب حیثیات گاهی خیرست و گاهی شر و هم وی گفته لیس العلم بالفلقة اللسان ولا بطول الاطناب و بدیع البیان ولا فی الکراریس الکثیرة والمجلدات الضخمة انما العلم ما افادته الملکة التامة والرسوخ وکان مما ینفع صاحبه هدایة ویقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب اشارتست بسوی علم عقائد و در قوله ویقیمون الصلوة اشارتست بسوی علم فقه و در قوله ومما رزقناهم ینفقون اشارتست بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب والسنة واستفادة العلوم والاسرار من الفاظهما فهذا هو الصراط المستقیم واما جعل ما فهم من کتاب الله وسنة رسوله وروی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فرتبة دون المرتبة الاولی و گفته واذکر ربک فی نفسک این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی هر که نفس خود را بحدوث شناخت رب خود را بقدم شناخت و من عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا و من عرف نفسه بالسنة والنوم عرف ربه بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی والتوفیق عرف ربه فمعرفة النفس باب معرفة الله عز وجل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرمین رفت شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین ازهاق روح مقابلهٔ کتاب جامع کبیر از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الآن یصحح کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها و یتتبع سنن رسول الله صلعم وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آنرا گم کنند باز یابند اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی ست که خلیفهٔ ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته و دران گفته توفی فی ۹۷۵ھ و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و آل وی عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمدح او در عنوان مجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقهٔ ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را بر ابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انبار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بنهری کردند که این جامع کبیر ست و بنهری دیگر که این جامع صغیر ست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله ست و بجدول دیگر که این فلان مقاله ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بنهری و جدولی تعیین نمودند عبدالوهاب متقی خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست وی گفته طریق طالب آنست که یستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالطت شیر با شکر دارد ؎

لذت همه در مناسبت ست ||| از شیر دل شکر کشاید

می فرمودند هر عملی صحیح که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن عمل باشم این معنی را از دست نباید داد وی گفته از ان باز که با صرهٔ ما رفته ست عجب حضوری نصیب شده ست بعد از سفر الحرم اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند الحمد لله که باری بمشاهده آثار و ملاحظهٔ انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند ؎

یا عین ان بعد الحبیب وداره	ونائت مراحله وشط مزاره
فلقد ظفرت من الزمان بطائل	ان لم تراه فهذه آثاره

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقهٔ شیخ عبد القادر ست و شما را بخدا سپردیم و دعای وداع خواندند ؎

دلی از سنگ باید بسر راه وداع	که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته وجلالة شانه شیخ عبد الحق گفته در علم پایهٔ اجتهاد داشت و با وجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردے

زین العابدین حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابا بکر افضل من علی ولکن المحبة والانجذاب شيء آخر و میگفت مواهبنا کلها علی یدی سیدنا علی و هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء وهذا هو المذهب ولکن للقوم ذوقا وحالا آخر یجدون ویدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم والحال والولایة والسیادة له کلام عال واشعار فائقة فیها نبئ عن حاله ومقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و دران گفته ؎

فلولا وجود السر ما کان کائن	فقمت بذاک السر کل البریة
تمسك بنا والزم دقائق حسننا	وزرنی بصرف الود تسعد بزورتی
ولی شرف بالمصطفے سید الوری	بنسبته فقنا جمیع الخلیقة
وصل علی الهادی النبی وآله	واصحابه والتابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علماء و عرفاء مدینهٔ منوره ست پسر او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه برخواند اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصه فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهنسی از زهاد مصر ست و از زهاد عصر تا بمکه معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کردی

شیخ عیسی مغربی متوطن مدینه منوره شیخ عبد الحق دهلوی او را بعادتیکه عربان دارند بگفت لا تنسونا من دعائکم فرمود سبحان الله لست انت ممن تنسی در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب می گفت در پیش باب کعبه پاها دراز کرده خواب میکرد گویا که خانهٔ پدرش هست از مشاهدهٔ او حالتی عجیب و ذوقی غریب دست بهم میداد بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگذشتم و وی در خواب ناز بود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی　　پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

وبعده گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در در و دیوار آنمقام می افتد که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که میباشد در جمال آنجا نه مدرک میگردد و مشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که در آن در و دیوار چه عظمت نهاده اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فهمید این حقیر نیز همراهان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا بامرة اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار یمن بود ضعیفه کبیر السن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر حبشی بود که بحرم می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب با کعبه در سخن بود والله اعلم شیخ عبد الحق دهلوی گوید در مدینه مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام و ساکنان آن بلدهٔ سعادت فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار ست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب مشکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در آن مقام شریف میباشد جامها را از بدن برکنده در یک ازار میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب با اداهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص بر رعایت ادب و حضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجرهٔ شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم جالس فیه و حاضر فیکم و انظر بین یدیه فتادبوا معه و شاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و بالجمله هیچکس را در مدینهٔ منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حسی نیست و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از تره فروشی می شنیدم که میگفت و تره های خود را آب می پاشید یا برکة النبی تعالی و انزلی ثم کلا تحلی و جنازهٔ میت را بر در حجرهٔ شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور وقت

خطیبیست که خطیب در اثنای خطبه روی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند ومیگوید هذا النبی صلعم
قال گویم آنچه من شنیده ام از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر والمرقد المعطر ومانند آن
وحق آنست که اینجا هرچه گویند کم ست وآنچه بسیار سرایند مختصر بابی هو وامی صلعم

میرزکریا اصل وی از هندست ونشو ونما در بلاد یمن یافته بعد از ان بمکه معظمه شتافته وتوطن گزیده
وبافاده علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه
داده ومیلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم وعقل کل را که این عقول افرادیه وارواح جزئیه
از وی استفاده واقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از انست که تمام عقول وقلوب را میلان بجهت
بسوی اینخانه گویم ؎

زجام مهر بود هیچ باده هستی ما — بقدر وصل شود محو بار هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بوده وی گفته درین جبال مکه معظمه ونواحی
آن که می بینند بارها نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت ویکی از نامهای این بلد عظیمه
مکه ست لانها تمك الرجال ای تدکهم وتذلهم سکونت این مقام مردم را پست وپامال کند واز هستی او
چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان انچنین واقع شده که جمیع انوار وآثار اینجا محو ومتلاشی میگردند اولیاء الله
درینجا آنچنان باشند که آحاد الناس ولهذا اعتقاد فقیر را درین شهر آن تندی وتیزی نبود که درجاهای دیگرست

مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود وعالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد وتوکل وعبادت گذرانیده
وقوت از وجه کتابت کرده واز جهت تقوی از شبهات وجوه اوقاف ووظائف را قبول نکرده یکباری در
بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر وشرک ست وهمچنین اگر کسی پیش ما
چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید واگر یکی کارد بر حلق راند آسان تر از ان مینماید که زر
در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند واستماع حدیث نموده
شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت
که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
تعصب چیزی نیست واعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت وقرب الهی که بایزید وجنید را حاصل ست
ابوحنیفه وشافعی را نیز میسر علاوه فقه واجتهاد

عبدالله سندی از اصحاب علی متقی ست و شاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت اعوذ بالله من الکلام دانشمند بود و مرد خدا از هیچکس طمع و با هیچکس کاری نداشت ؎

بهشت آنجا که آزاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد

برای خدا درس و افاده نمودی و تصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوٰة بدست خود بغایت صحت نوشته ورق ورق ساخته تا بسیار کس در یک مجلس ازان استفاده نمایند انتساخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاری که کرده‌ام این مشکوٰة ست امید دارم که خدا تعالی مرا بدان بخشد مات رح فی سنه ۹۹۶

میان خدا بخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه و مردان این طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی را همراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را بتکرار میکرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر و ربایندہ سر بالا کرد و بتعظیم تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و مسکینان که حالت ذاتی نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند و دست و پای زنند تا گرم سرگرمی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهای طعام غالب ندارد اچار و مانند آن بخورد تا بمدد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او ست افتاده ست زن را بزیور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجا یافت شود بی حیله و تکلف پس بابن چیزها دائم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر برزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس رملی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبغة الله خرقه پوشیده و بدرجات عالیه رسیده وی گفته لوکان الشعرانی حیا ما وسعه الا اتباعی و هم وی گفته هل تحفظ وان لم تحفظ را انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود خفته بود دو زنگی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این داعیه را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد و شد آخر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و دریغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الامرين شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من اینجا می بودم هیچ
توقف نمیکردم و سر آن وزغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت
بوجهی واقع ست که با کثرت و احکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی
فوارهٔ فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد و حکم
شرع در ضبط احکام این کثرت ست و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند و نه کثرت و
وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی سنة ۱۰۷۱ و دفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ
و قشاشی ازان گویند که برای ستر و اخفا در مدینه قشاشه فروختی و قشاشه سقط متاع را گویند چون دوات
شکسته و پوشش کهنه و مانند آن وی امام ست در علم شریعت و حقیقت چون در حقیقت سخن گفتی بآیات و احادیث
مبرهن کردی شناوی چون او را دید گفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علومنا بخط وی یافته شد الذي
يتحقق وجدانه ان الختمية الخاصة مرتبة الهية ينزل بها كل احد حسب وقته وزمانه غير منقطعة
ابد الآباد الى ان لا يبقى على وجه الارض من يقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهية عن القائمين بها
سید محمد بن علوی بوی نوشت رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لي سلم على احمد القشاشي وبشره بالشفاعة
و فردای آن روز آمده گفت رايت النبي صلى الله عليه وسلم ثانيا وسمعته يقول لي سلم على احمد القشاشي وقل له
انه جليسي في الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل يثرب
وقد قال تعالى يا اهل يثرب لا مقام لكم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت ست
صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف بتمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود
وهمچنین مقدمه عشماویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاش این
معامله پیش از بلوغ وقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادراكم به
ومثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که بر نمط فقهای زمانه بودی و نه بر
وضع زهاد و متقشفه بلکه بر طریقهٔ توسط و بی تکلفی که نهج سنت همان ست و هرگز بخانهٔ امرا نرفتی و اگر ایشان بخانهٔ
وی آمدندی بخوشخوئی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یکی معامله فرمودی و کریم قوم را بمزید اکرام
مخصوص نمودی و امر بمعروف بنهایت لین ادا کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفته ما خرجت من عند القشاشي قط الا و الدنیا فی عینی احقر من کل حقیر و نفسی اذل من کل ذلیل ولو تکرر دخولی علیه مرات توفی رح فی سنه

سید عبد الرحمن ادریسی مشهور بمحجوب مولدش مکناسه است از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد بعده سالها بحرمین مجاورت نمود و بیمن رفت تا او لیاء انجا را زیارت کنند زیرا که میگویند الیمن ینبت قبا الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل و او را با ایشان وقایع عجیبه و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد ازان بمکه باز آمد و رحل اقامت انداخت اهل مکه از وی مستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند هر که با وی نشستی مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که پیش او آمدی بقدر استعدادش بر وجوه خیر دلالت میکرد از درود و تلاوت و استغفار و او را در [illegible] دانستی بر مطالعهٔ کلام صوفیه تحریص فرمودی محجوبش ازان لقب کردند که نزدیک سماع روی قبا [illegible] چون گرم میشد پرده از چهره می افگند انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت [illegible]

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانه خود استاد مصر و حرمین و باخلاق مرضیه متصف در مسجد حال شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبهٔ آن شب مشاهده نمود در ان وقت دعا کرد که بار خدایا مرا مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته لا یؤلف احد تالیفا الا فی احد اقسام سبعة اما ان یؤلف فی شئ لم یسبق الیه یخترعه او شئ ناقص یتممه او شئ مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشئ او شئ مختلط یرتبه او شئ اخطأ فیه مصنف یبینه او شئ متفرق یجمعه الا کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نضر الله امرأ سمع منی الحدیث از جلالت و عظمت و بزرگی و احترام امری عجیب داده شده بود شرفا و باشوات و وزراء همه بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در سنه از دنیا برفت بابل دهی ست بمصر رحمه الله تعالی و ایانا بمنه و کرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیه و مصر را سیر کرده متبحر شد و بمکه وطن گرفت معجمی دارد مقالید الاسانید نام استاذ جمهور اهل حرمین ست و یکی از اوعیه حدیث و قرارت سید عمر ابا حسن در حق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك فی ولایته فلینظر الی هذا از عمل بر سنت و مواظبت حضور جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه مبالغه داشت

و نه تساهل میکرد احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت و در سنه ... برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده استاد جمهور اهل حرمین و یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی و زاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت تا آخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از ابو طاهر ... ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة و سماعا ... نیز موطا را تمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی وغیره من المشائخ و گفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی را ... وفات کرده و هریکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعهٔ کثیر از علما رو ابهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم و در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها قیافهٔ خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب برآورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر بتقلید سخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوئی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نبست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هرچه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست گویم ذکر جهر و ذکر سر هر دو ثابت است در هر جا همان باید کرد که انجا آمده و باین طریق حاصل شود جمع میان روایات و قصر عمل بر مورد والله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت وزیر روم که معتقد شیخ بود ویرا گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما ونیز بخشم آمد و او را از ان مجلس باهانت

پدر کرد یحیی را با شیخ حقد قوی افتاد خواست که بقصد ایذا بحرمین آید این قصه را بسمع شیخ رسانیدند فرمود نعیبسا
حابس الفیل آخر چنان شد که در راه بگذشت و بالجمله سیرت شیخ آن بود که از زی صوفیه و متفقهٔ روزگار هیچو تکبیر عمامه
تطویل الکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطه و عمامهٔ متقاربه و کوفیهٔ لاطیه چنانکه عامهٔ اهل حجاز عادت
دارند می پوشید و هرگز اظهار حیثیت تصدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افادهٔ وی اصحاب خود را
بر هیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا او کذا الیس یفهم من کذا اکذا او کذا و چون در مسئله با وی ادنی
مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبد الله عباسی گفته کان مجلسه
روضة من ریاض الجنة و نزد تقریر مسائل حکمت البته حقائق صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیقات
حکماء ترجیح بیان نمودی و گفتی هولاء الفلاسفة قاربوا عشوا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطبا در تاریخ
وفاتش گفته والله انا بفراقك یا ابراهیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود صحبت و استفاد
از شیخ عیسی مغربی ست اگرچه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافته و حنفی بود اما در سفر جمع
میکرد در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نساء خود را تنگ
نگیرید بلکه بعضی از رخص حنفیه ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه
علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظهٔ آنکه حقیقتی ممتنعه نزدیک
فریقین متحقق شود یا نه انتهی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم همبرین شیوهٔ مرضیه گذشته
و بوده اند و اینچنین تقیید بتقلید که امروز نمایان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یعتد به شیخ
ابو طاهر مدنی گفته لم یکن سیدی حسن العجیمی بجمیل و کانت فی عینیه هنة و کان مع ذلك اذا قرأ
الحدیث رئی علی وجهه الانوار و صار کاجمل من رئی فی الدنیا و ذلك سر قوله صلعم نضر الله امرأ
سمع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده از انجا قوت تجروی معلوم توان کرد وی گفته یقول الناس ولد
العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم له نصفان عاولم ولیس لواحد منهما معنی فکانهم قالوا ولد العالم
لا معنی له هر سال بماه رجب بزیارت مدینهٔ مشرفه می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستة بطریق سرد ختم میکرد
قاری وی شیخ ابو طاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد خوش
نمی شد رحمه الله تعالی

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شریعه دریافته و خرقه
از محجوب و محمد رومی و عبدالله سقاف و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقهٔ ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت
علماء و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور ست ببرکت و استجابت دعوات
غرضکه یکی از اعیان مکهٔ معظمه بود رحمه الله تعالی وی را اجازت طریقهٔ خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی و میل
دلش بطریقهٔ نقشبندیه بود و بمدینه منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه
سبحة الشیخ تاج اجلس علیها گفت دانستم که اشارت بطریقهٔ نقشبندیه ست و اجازت ست دران

[...] بن سالم بصری عالم مکه بود و احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد ست نزدیک بود
و جا ارض نسخه کامله از ان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
نموده و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا تصحیح کرده و اصل ساخت و هم تصحیح کتب سته از اصول پرداخت بر بخاری
شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بروایت کتب حدیث سرداً
و بحثاً گذرانید و بالجمله بحقیقت حافظ درین زمانه متاخری بود و هیچ وقت خالی نبودی از درس یا تلاوت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف
در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الٰهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت
حواس متصف بود الا سامعه که فی الجمله فتور یافته بود و در آخر عمر شیخ عبدالله مغربی کتب سته را بروی بگذرانید
و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند و در سنه ۱۱۳۴ از دنیا برفت

شیخ ابوطاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی ست و شیخ المحدث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدر پوشیده و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب نحو [illegible] از سید مغربی [illegible] خوانده بود
حاصل کرد و فقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از منجم باشی که از مشاهیر منجمان روم بود و علم حدیث
از والد خود بگرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبدالله بصری و بروی مسند احمد در اقل از دو ماه
شنید و از واردین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبدالحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبدالله لاهوری روایت کرد
و همین واسطه کتب شیخ عبدالحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و بالجمله متصف بود بصفات سلف صالح
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم بنوعی مذاکره در ادنی مراجعت تامل وافی نکردی و تتبع کتب نمودی

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس وجز آن هیچ
تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثنای قراءت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث وقعه افتاد
گفت اینما از آن ست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست و از فرط جمعیت اضداد را جمع بیتواند کرد
او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند
و این نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعض اسلاف من با بعض
نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب
وصیتی عجیب فرموده ست و باب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود بر آوردند و آن مبحث خواندند
حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن بیکرد در شیخ ابو مدین مغربی و کنت علی
بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابا مدین
و انا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابا مدین و لم
تحبه لحبه الله و رسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلک البغضة و دخلت علیه فی داره و اعتذرت
الیه و قصصت القصة و اهدیت له ثوبا عالیا و استوضحته و سالته ما کان سبب وقوعه فی
ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة ففهمته حقیقة الحال فتاب الی الله و رجع عما کان یقول و سر
برکة رسول الله صلعم فی الجمیع و لله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای
وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه الا طریقا یؤدینی لربعکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخنا فی رمضان ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالے
شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه مکرمه پسر قاضی عبد المحسن بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان
اخذ علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس
شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند
من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجیمی خوانده و اجازت جمیع ما یصح له روایة از وی حاصل کرده شاه
ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی در ان ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم و اطراف
کتب ستة و طرفی از موطا و مسند دارمی و جز آن از وی شنیدم و اجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل انجماعه بود وحدثنی بالحدیث المسلسل بالاولیة عن الشیخ ابراهیم الکردی وهو اول حدیث سمعته منه بعد عودی
من زیارة النبی صلعم فی ۱۱۴۳
شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علماست ابو طاهر مدنی وغیره شاگرد او بیند امامی از تلامذهٔ وی در محراب
شریف مسجد نبوی سورهٔ تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار عتاب کرد وگفت لا ادراك تقرأ بین
یدی رسول الله صلعم سورة ذکر فیها عمه بما ذکر فان الله یخاطب رسوله بما یشاء ولیس ذلك حدنا
شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما ارباب تعمق فی الدین اند
میزان درین چیزها عادات صحابه وتابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت عظیمه وفضل کبیر ست حضرت پیغمبر
را صلعم زیرا که درینجا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدی الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وی در آنجناب
انتهی گویم اینچنین محبت از وادی غلو در دین ست که از ان نهی آمده وهیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند
بر کسیکه حدیث لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم را نصب العین دارد وبر اشهد ان
محمدا عبده ورسوله اقتصار میکند
شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبد الرحیم ست در نسب فاروقی ودر سلسله مجددی نقشبندی
ودر حسب علامه یگانهٔ روزگار ودر علم حدیث وفقه ومعقول مسند الوقت ودر طریقت شیخ شیوخ هندست
خود ترجمهٔ خویش نوشته وبجزء لطیف فی ترجمة العبد الضعیف موسوم کرده وخلیفهٔ ایشان شاه محمد عاشق
بن عبید الله بارهوی پهلتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب وفضائل او دراز کردن بی سود ست
زیرا که بیش از ان ست که ثنا او در قلم آید وعلوم ظاهر وباطن او را احاطه نتوان کرد گویی در سرزمین هند
نظیر او در وفور عقل وعلم وسلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر ومجدد دین بود باتفاق علما ومشایخ آنعهد تالیفاتش بسیار ست
وهمه در باب خود بی مثل ومثال اگر نزدیکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین ودنیا از برای علم ظاهر وباطن
کفایت ست وی در ترجمهٔ خود گفته بعد ملاحظهٔ کتب مذاهب اربعه واصول فقه ایشان واحادیثی که متمسک
ایشان ست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از ان شوق زیارت حرمین شریفین
در سر پیدا شد ونیج مشرف گردید ویکسال مجاورت مکهٔ معظمه وزیارت مدینهٔ منوره وروایت حدیث از شیخ
ابو طاهر مدنی قدس سره وغیره از مشایخ حرمین موفق گشت ودران میان بروضهٔ منورهٔ حضرت خیر البشر
متوجه شد وفیضها یافت وبا متوطنان حرمین شریفین از علما ومشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد وخرقه

جامه شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت نعمت
عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحیه واد ند و فتح دورهٔ بازپسین بر دست وی کردند و ارشاد
فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کردو اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات
و سائر انچه حضرت پیغامبر صلعم از خدای آورده ست و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی ست که پیش ازین
فقیر مضبوط تر از تحقیق کسی آنرا ادا نکرده ست با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبه باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین که شیخ عزالدین انجا چه جهد ها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقه سلوک که این زمان
مرضی حق ست و درین دوره فائز میشود و بیا الهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرده یکی لمعات و دوم
الطاف القدس و عقائد قدمای اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک
و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این جمیع و علم
استعدادات نفوس انسانیه را بجمیعها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند که پیش از
فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در ان ست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید آن
بکتاب و سنت و آثار صحابه داد ند و بر تمیز انچه علم دین ست منقول از حضرت پیغامبر صلعم و انچه مدخول ست
و محرف و انچه سنت ست و انچه هر فرقه بدعت کرده ست افاده ساختند ؎

ولوان لی فی کل منبت شعرة ‌ ‌ ‌ ‌ لسانا لما استوفیت واجب حمده

انتهی بلفظه الشریف وفات او در ۱۱۷۶ه بود رح کتاب حجة الله البالغه و ازالة الخفا و ترجمهٔ فارسی قرآن حجت
نیره ست بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلک لی فخرا و شناء و اولاد امجاد او شاه عبد العزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفهٔ اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رسالهٔ تکمیل و دمغ الباطل و شاه عبد القادر
مولف موضح القرآن و حفید او محمد اسمعیل بن شیخ عبد الغنی جامع صراط مستقیم و رسالهٔ امامت و تنویر العینین و رد الاشراک
و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبد العزیز محمد اسحق مولف مائة مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
مکه معظمه رحمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود در ابجد العلوم و
یانع جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط ست این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد
سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود در اوائل حال بطلب علم
وارد دهلی شد و در مسجد اکبرآبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبد القادر بن مسند الوقت شاه ولی الله دهلوی

نه کرده چیزی از علم صرف و نحو قرائت کرد لکن چون شوق علم باطن و فکر تحصیلش بر وی غلبه داشت بخدمت
شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شده دست بیعت بدست شریف ایشان داده کمالات باطن اکتساب نمود
سلسلهٔ مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله مذکورست بعده چندی در لشکر نواب امیرخان
والی ٹونک بسر برده آخر ترک روزگار گفته راه مجاهده و ریاضت و سلوک پیموده بار دیگر بدهلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راه دار الامارة کلکته سفر حجاز میمنت طراز کردند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد هوای جهاد در سر ایشان افتاد در هند این معرکه بسبب قواعد شرعیه راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیه و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ باندرز ایشان حق بین و حق گزین گردید
از اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار برافتاد ثانیا عامهٔ اهل اسلام را تحریض نمودند بر جهاد و فضیلت
[illegible] بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان رضا دادند و یک جمعیت بهمرسید از ین دیار هجرت نموده بحدود
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلشیه بود جهاد ندیدند و چندی
در انجا هنگامهٔ حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در سنه ۱۲۴۶ در جنگ قوم سکهه سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شهادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش از ین معرکه در راه کابل بعارضهٔ تپ لرزه
فوت شدند و از ان باز آن هنگامه بکلی خاموش گشت ع آن قدح بشکست و آن ساقی نماند ه و اگرچه بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کاری بجایی نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکهٔ مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
سنه ۱۲۳۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در سنه ۱۱۷۶ گشته و وفات پدر محرر
سطور در سنه ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در سنه ۱۲۱۰ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفات
ایشان پنج ساله بودم و بالجمله سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تام نداشتی هرچند بعض کتب ابتدا مثل میزان
وغیره خوانده بود مگر در علم باطن بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیده و در هدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجه قلبی و قالبی او بمرتبهٔ ولایت فائز شده و بوعظ خلفای وی
سرزمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شاهراه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن نصائح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر ازان ست
که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونهٔ ازان ببینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک
و رسالهٔ امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که اینهمه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفاء و مریدان
اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ست

خوشتر آن باشد که سر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران

تشدید و تقریب صوری و معنوی علماء موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست
و معذلک چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ست

گر نثار قدم یار گرامی نکنم   گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد و حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع
مفتری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبدالله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه
سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این ست

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند   دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری
از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعهٔ منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشائخ
و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هند بمجرد
دیدن جهاد از وی در حدود افاغنه طریقه او را بر دامن محمد بن عبدالوهاب نجدی بستند و گفتند آنچه گفتند
و نوشتند آنچه نوشتند و کردند آنچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن بامشار الیه باشد جهاد نه ایجاد
شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه و جز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود
نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون ازین معموله
سیدان صف با سکهان و افغانان آراست آیین تفرقه یاد داشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هند و مانند
ایشان سر بر میزند آنرا جهاد نشمری و از شرکت دران و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان
شیخ احمد بن عبدالاحد بن زین العابدین سرهندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقه
نقشبندیه را امام مجدد ست و برای صوفیه در مسالک سلوک مجدد خلیفهٔ خواجه باقی بالله ست سلسلهٔ او از هند

تا ماوراء النهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلد است دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تبحر او در معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رسالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه
طریق الحاد را بر بسیاری از متشرعین بزی صوفیه مسدود کرد حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی
در رد احتفال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله میرزا مظهر
جانجان در اصحاب طریقه او کفایت ست از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبدالحق دهلوی را
در بدایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد از ان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن
و ابن محمد جهانگیر پادشاه او را بر عدم سجده تعظیمی تا سه سال در قلعه گوالیار محبوس داشت وی درین قرآن کریم را
از بر گرفت در سنه ۱۰۳۴ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا برفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود
شیخ عبید الله بن نوح بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر الالفاظ در باب الباب الرابع الثناء در تحت معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع ست حسنه و سیئه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنحضرت
صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد و درین باب حضرت شیخ
احمد کابلی قدس الله سره میفرماید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و
کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که
حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ؎

بوقت صبح شود همچو روز معلومت   که با که باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت ست تخصیص بعض ندارد ما احدث قوم بدعة الا رفع
مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة في دينهم
الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيامة انتهى كلامه ملخصا و درین کلام ذکر بدعت
بودن عمامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات را حسنه گفته اند حالانکه رافع سنت اند
فرض ست بعده گفته و الاجتهاد ليس من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امرا زائدا
فاعتبروا یا اولی الابصار چه نغزی ست که محبان و مخلصان همگی همت خود مصروف احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبها الصلوة والتحیة باشند وبقلب خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نامرضیه شوند سنت وبدعت
ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگر ست واحیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود وبدعت حسنه گویند یا سیئه
مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانه واضداد آنها مرضیات شیطان امروز این سخن
بواسطه شیوع بدعت بر اکثران گران ست اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول ست که حضرت
مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید واحیاء سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود وآنرا
حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد برفع دین ما نموده واماتت ملت ما کرده حضرت مهدی رضی الله عنه
امر بکشتن آن عالم فرماید وحسنه او را سیئه انگارد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
دیگر آنکه محدثات را امور مستحسنه میدانند وآن بدعتها را حسنات میشمارند وتکمیل دین وملت وتتمیم آن نعمت از آن
حسنات می جویند ودر اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش از این
محدثات کامل شده بود ونعمت تمام گشته ورضای حق تعالی بحصول پیوسته کما قال سبحانه وتعالی الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس کمال از این محدثات جستن فی الحقیقت
انکار نمودن ست انتهی وبالجمله مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره مالامال ست در رد بدعت وانکار
تقسیم آن بسوی حسنه وسیئه وطریقه علیه وی رح مبنی ست بر اتباع کتاب وسنت در ظاهر وباطن ونپذیرفتن چیزی
که مخالف این هر دو اصل محکم باشد واین مکتوبات اصول عظیمه ست از برای وصول بمنازل معرفت وقبول طالب
صادق وسالک راغب را از هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دهلوی فقیه حنفی وعلامه دین حنیفی ست امام محدث مشهور ست وترجمه او بر مشکوة وجز آن از مؤلفات
نافعه ممتعه معروف طریقه قادریه داشت خرقه از شیخ عبد الوهاب متقی وشیخ موسی قادری گرفت [illegible]
ظاهر وباطن دستگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه ست ولهذا جانبداری اهل رای جانب او گرفته
معهذا جا بجا حمایت سنت صحیحه نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خذ ما صفا ودع ما کدر پیش نظر دارد
وزلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آرد واز سوء ظن در حق چنین بزرگواران خود دور گرداند که ان الحسنات
یذهبن السیئات بنده عاجز در دهلی بر تربت شریف او رسیده نتوانم گفتن که کدام روح وریحان برکاتش
مشاهده نموده رحمه الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه مشکوة زیر حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها
من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چون احداث بدعت رافع سنت باشد [illegible]

اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود و بعده گفته پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید
کردن بدعت اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت
آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام
قرب و بترک او تنزل کند از ان و این موذی میگردد بترک افضل از ان تا بمرتبه قساوت قلب که آنرا رین و طبع
و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی رواه احمد عن غضیف بن الحارث الثمالی مرفوعا و حق این است
که شیخ عبد الحق رحمه الله تعالی در ترجمهٔ عربی بفارسی یکی از افراد این امت است مثل او درین کار و بار خصوصا
درین روزگار احدی معلوم نیست والله یختص برحمته من یشاء در ۹۵۸ متولد شد و در ۱۰۵۲ وفات یافت
میرزا مظهر جانجانان شیخ جمعی از علماء و درویشان و اصحاب دل است در ۱۱۱۱ متولد شد عالمگیر بادشاه پدرش
میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجانان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الله در معمولاتش کتابی
نوشته و شاه غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموعه فراهم آورده و قاضی ثناء الله پانی پتی تفسیر خود را که مشتمل
بر بسیاری از احوال اوست مظهری نام کرده اگرچه در ظاهر علوی نسب حنفی مذهب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت
و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن شیئا می پنداشت و طریقهٔ شاه ولی الله دهلوی را بجهت کمال متابعت سنت سنیه
بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیه جوید باید که اتباع سنت سنیه را بهتر
از جمیع ریاضات و مجاهدات شناسد و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیر از برای
آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نماید نه آنکه مریدان هرچه دانند کنند و هرچه خواهند خورند و پیران سپر ایشان گردند
و از عذاب نگاه دارند که این تمنای محض است انجا بی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر آنست که در
متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطالب بی متابعت محال داند و تصحیح
عقاید بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریقة کلها ادب هیچ بی ادب
بخدا نرسد و دست در نماز برابر سینه می بست و فاتحه خلف امام میخواند و رفع سبابه میکرد و سفر السعادة را بسیار
می پسندید و بموجب آن کار میکرد و مسئلهٔ وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقاید ضروریه نمی انگاشت
و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مهما امکن احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیث صحیح
که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوشد و رنه هر قدر که توانی بران عمل کن اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
تا از نور آن محروم نمانی و گفته برسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت بسیار است

ویکی را از خلفاء خرقه داد و گفت این خرقه که ترا میدهم کمتر از لتهٔ زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشائخ سلف

بران جاری ست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه اکابر استقامت ست

که فوق کرامت ست ؎

براهل استقامت فیض نازل میشود مظهر　　نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد

کشف را درین راه بابنیت و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی

ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان به بیعت و رسوم نه در جنب

جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری

و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار نخوردند و جامهٔ دیگر نمیداشتند و در خانهٔ عاریت یا کرایه

زندگانی میفرمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانهٔ خویش و بیگانه برابر ست طعام خانهٔ اغنیا نمیخوردند و نذر

و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و مبالغها کرد قبول نکردند ؎

بی نیازی همتی دارد که بیان واقف اند　　ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوته اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمدلله

که دنیاداران این وقت با فقرا سر و کاری ندارند و رنه ایشان را نه حال میماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند بلقب

سنی تراش و می گفتند که الحمدلله فقیر از عملی غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت باشد

آنرا غنیمت میشمردند در بارهٔ طریقه نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم و الحمدلله

که تا این زمان این طریقهٔ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ؎

قدر گل و مل باده پرستان دانند　　نی خود نشان و تنگدستان نه دانند

از نقش توان بسوی بی نقش شدن　　این نقش غریب نقشبندان دانند

وی گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بجر د انقطاع از قالب شرف

اللقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر ست از برای حصول ملاقات بارواح طیبات بهفتم محرم

در ۱۱۹۵ه الاشقی طپنچه بر سینهٔ مبارک زد روز سوم وقت شام شب دهم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند

عاش حمیداً مات شهیداً تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت جامع

کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا اصلا نداند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل
علوم دینی خود را معذور ندارند الا هم و فقهم انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل ریخت اولئک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب تیسیر
مطبوع دلهاست بسی معارف را در آنجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام علی
مسمی بعبدالله است هرچند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب است اما در مطاوی فحاوی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک و مسائل طریقه این طائفه علیه بسیار است معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی چنین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در آن
از برکات صحبت شریفه او میدهد اگر کسی را شیخی میسر نیاید که از وی استفاده این فواید و علوم نماید
مطالعه بجولت و سواد برگرفتن آن خضر راه است و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
صفا و معرفت و وفا بر دل طالب راغب می‌کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار است نه باختیار ما و شما

یهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

شیخ محمد فاخر زائر اله آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافلهٔ او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این هیچکاره
مرقوم است وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود و یکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات
مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبرا درین مشاهده نمودم بعد از یازده
سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی
امام ائمهٔ متبعین سرزمین هند است و شیخ الشیوخ اکابر علما ارجمند تصنیفها دارد و سخن منظومش در مدح حدیث
و ذم رای نوربخش دلهای تاریک است و افکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت اوست و زوال خورشید سال وفات او یعنی سنه ۱۱۶۴ ظاهرش محدث بود و باطنش
صوفی در برهانپور مدفون است و بار رحمت رحمن مقرون بحمد مسطور او را در خواب دید که بر سریری با جامه
کفن سفید چنان خوشحال خفته است که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدرالدین کمال مرید و
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدرالدین و از شیخ اسمعیل همی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری است در مسر و آزاد

شگفته تشرع بدرجهٔ کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و گشفته
پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت و یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم و ذکا را و بس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضه تعلم بسرعت هرچه تمامتر میرسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت
او حوالهٔ شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فعززنا بثالث زیب سجادهٔ ابوین و فرع آسمان سامی اصلین طیبین است صاحب صفات رضیه
و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در
سنه ۱۲۴۸ از دهلی روانه شده ببریلی پور رسید فلک نا توان بین فرصت نداد بعد عبور دریای [illegible] بیماری سرسام
او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت و من یخرج من
بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرد که [illegible] بریلی پور شیخ [illegible]
قدس سره در کمال تشرع بودند بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت
عمل آوردند و احسرتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی [illegible] صاحب دیوان است
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**
و عقد آن از برای التقاط ترجمه و ملفوظ مشایخ و علماء پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که بعضی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر با اول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده است
جرگه از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذالک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنای تحریر
این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مؤلفات مشیخه ربانی میسر آمد اما قلت فرصت
و کثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان بر صرافت
تالیف غیر مهذب عمدا گذاشته آمد که این هم فنی است و اهل انصاف و طلبهٔ معارف را با هر سلمان حسن ظنی
و هرچند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بباید و خامهٔ واقعه نگار ماجرای دل اندوهگین اینجا بسر اید اما آنچه
در خورد ذکر بپایان این فصل است درین مقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۴۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما
ظاهری در بلدهٔ قنوج که موطن آبای کرام است بوده در نسب با امام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

ودر حسب باعیه حدیث ومشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا
بعدی ما ان تمسکتم بهما کتاب الله واهل بیتی او کما قال درینجا جلوه گر ست در اصول عقاید ماشی بر طریقه سلفم
ودر فروع مذاهب متمسک باخبار وآثار صحیحه جناب رسالت اساتذه کماهم مجتهد عصر وعلامه دهر ائمه سنت وتخریجه
امت گذشته اند وجز اتباع دلیل وطرح تقلید وترک قال وقیل بذیلی ومشربی دیگر کار وباری نداشته اند
ولله الحمد منکه هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام شاگرد بلاواسطه حضرت قرآنم ومرید آگهی جناب رسول
انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم ؎

چو سایه در قدم سرو سرفراز تو ام	هر یک سلسله گیسوی دراز تو ام
نگاه داشت باز ادب بیش از دگران	غلام معتقد حسن امتیاز تو ام

اگرچه از شعور تا حال عمر مستعار در مطالعه اسفار هر علم وفن گذشته وبه دواوین لاتعد ولاتحصی از مولفات سلف
خلف غابر وابناء عصر حاضر عبور واطلاع دست بهم داده واز جمله صنائع علمیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره
ربوده ؎

تمتع زهر گوشه یافتم	زهر خرمنی خوشه یافتم
من کل شیء لذیذ احتسی قدحا	وکل لطف فی الکون یطربنی

وعون الهی کتب علوم تفسیریه وحدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته تو در نوردا این احوال توفیق تالیف رسائل
ومسائل بسیارم در علوم کتاب وسنت ولغت وادب وآنچه از آلات ومبادی این فنون شریفه ست بخشیده
در طبع تفسیر فتح البیان خاصة بست هزار ودر طبع نیل الاوطار بست وچهار هزار سکه در شمار آمده ودر تکالیف
طبع دیگر کتب ورسائل تا حال مقدار مصارف بنجاه هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصا لوجهه الکریم
بامید نصح امت مودی شده بپذیرد از برای نجات آخرت کافی ووافی ست انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود
ازین رسته وتحریر ونشست وبرخاست نه بلند نامی وسمعه وریاست بلکه هدایت خود وارشاد دیگر اصحاب صدق
وصفاست آنچه اهل زمان را سواد شهرت ونام آوری باشد این کس همه را بحمد الله تعالی نقد کف دست ست تا قدم
از عالم لاهوت بعرصه ناسوت گذاشته ام جز علم ومطالعه وبحث کتب کار دیگر با خود نداشته ام ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس	فما نفد الشراب ولا رویت

هرگز هوای تحسین اکل وشرب وتزئین مرکب ومسکن وتوفیر دولت وتدبیر حکومت وخورسندی صحبت ابناء زمان

دماغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شی بخودش مرا دلبستگی و رابودگی و شیفتگی و آشفتگی نداده

دولت دنیا که تمنا کنند   باکه وفا کرد که با ما کند

نه برد وجود چیزی از ین اجناس و فضول خرسندم و نه بر عدم آن دردمند هردم در اندیشهٔ دریافت مسائل علوم و ذکر چند اگر مسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعتم در نگارش علمی و دانشی و گذارش بعرفتی و معرفتی روز بشب میرساند ؎

یارا ما زاغم تو هر شب   همخوابه سعز استخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم و صبح در همین طلب بر میخیزم آری حیفی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم است در سنه ۱۲۹۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا زیادت علم کردم و آب زمزم را بکلمه رب زدنی علما خوردم و رب اشربه لعطش یوم القیامة دریت آوردم در نعیم آنچه کرده دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزدی رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود دران کرت همین عمل سئله کنم و حصول رتبه اعلای تقوی دریوزه نمایم و گرد معصیت از دامن دل و تن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی و وعده که از خداوند عز اسمه که رحمت او بر غضب سابق ست تمنای آن دارم که محبت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و ائمهٔ حدیث و مشایخ سلوک صافی موجب حظ و زن بر جلب عفو و عاقبت آن برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید و بیم   بدان را بنیکان بخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب و انت مع من احببت و قید مساوات در عمل در بنیاد نکرده است خوردن و آشامیدن و جز انهماک در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سخت تر ست چکنم که در بنی آدم زاده ام ورنه تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل تلاوت کلام خدا و دراست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را [illegible] خیال گرد و میدانم که یاران معصر این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا حمل بر ستایش نفس خود نمایند اما با من نیاز است اندیشه تکذیب کسی ندارم [illegible] دراصل کار نمیکند و صادق را این سوء ظن [illegible] علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمام دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پاره آب و نانی قانعم سازند اندوهی حوالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مانع باشد و خلق را از خالق برگرداند و مستی که بیشتر ز کسی [illegible] نخواهم و خدا را عز و جل منت که مرا ازین دولت تا حال

نگاه داشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک ست حاجتمند وام ستدن و چیزی از کسی خواستن و اشتمالی آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و بدهر آن اوقات بیگاه و بیگاه برباد دادن نفرموده ست

نیم مجنون کسی بیست خدا را   نه یار آمد بکار من نه اغیار

دلی دارم از رد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کسی که دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مرا دوست دارند و بیشتر دشمن انکارند و بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند و جنبش عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از وست و همه نیکوست

نقاب عارض گل جوش کرده یارا   تو جلوه داری و روپوش کرده یارا

صورت پرستان که بوی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته ست ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری ابیوی دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بیگناهان غفلت طبیعت را بتر دستی فکر بداندیش خود مبتلای هزاران بلا میخواهند گاهی بتهمت در دین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می‌کنند و باین حیل و جهل بسیط کامیابی خود بمرادات این هیچمدان سراحی اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار خود ست و عون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شنحار ایشان معطل ولولا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین وان عبادی لیس لک علیهم سلطان من هیچ باشم که درین طوفان خونریزی و گرد باد فتنه انگیزی بحفظ خود توانستم کرد و از مکائد و مصائد شیاطین الانس و اخوان الشیاطین بنی آدم توانستم رست باری شکر منعم حقیقی ست که معاملهٔ او با بندگان خویش بروفق ارادت دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله و بحمده کجا بودم و کجا افتاده‌ام و کجا رسیده‌ام و کجا استاده‌ام [illegible] پا که نه از عقل معاش بهرهٔ کافی دارم و نه از فکر معاد حصهٔ وافی و نه در مراتب حسد و تعصب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری تعالی این نفس چند را که در دام هوا و هوس گرفتار ست قرین هزار عفو و عافیت بسری آرم و روز خود را متوکلا علی رحمته و برکته غافلانه

از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم ست

شایستگی عداوتم نیست   بس منفعلم زکینه ورها

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل هم‌زبان یکدیگر شود اندکی از فراوانش مودی نگردد الهی مرا از برای کاری که آفریده و دران مشغول داشته تا آخر عمر همبران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بهمان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته و اکثری ازان مطبوع دلهای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالم‌ستان آمده درین مولفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علماء و اولیاء سلف و خلف ست تاج کرامت و قبول بر سر گذار و اگر هیچ توشهٔ راه بدست ندارم همین عمل را که خالصة للذکری الداد بر روی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمی‌باشد ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ صبا از باغ بیرون سبزهٔ بیگانه ما را

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر ازالهٔ اعراض اهل سنت جانب آخر فساق و دنیا طلب حربها بر ارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک پر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری را افسون کشتند آن دیگر را در پیچاپیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ

سلیم از دست بیداد که نالم ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ بگشت ما گذار لشکر افتاد

دنیا از جور و ستم پر گشته و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بر بسته و امن و آسایش یکقلم از دفتر جهان برخاسته و هوای رسم هر یکی را بر کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر انگور گردیده و در محل سکوت و شکیبائی هم صورت نجات نمو از نگشته

صبر ست دوای دل بیمار تو واقف ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ ‍ افسوس که کم داری و بسیار ضرورست

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و وحوش سریرت نگس طینت گشته اند الا الشاذ و الفاذ من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها الی وحتی حجر اگر جویند جز جائی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر باشد میسر نمی آید و مامن اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبدیع سنی متبع نمایند دست بهم نمیدهد ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه ست که فلک نادره کاری نادر بر روی کار نمی آرد و کدام

سالهاست که چرخ دوار گردش گرگون روزگار نمیدهد

غم چه استاده تو بر در ما | اندر آ یار ما برادر ما

صورتحال زمانه چنان میخواهد که آسمان بترقد و زمین بشگافد و صور را بدمند و ستارگان را بریزند درین شورش دهر
و یورش اهل عصر هر که جان بعافیت و ایمان بسلامت تا لب گور برد رستم جهان و سام نریمان زمان ست مارا
که تجربهٔ فقر و آسودگی هر دو نوازشها کرده و گلگشت خزان و بهار روزگار عمر تمهار وزی ساخته معلوم شد که
فقر و سکوت درین زمانه که لا یحیی فیه و لا یموت صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چربد
و قلت همنشینی و گریز از یار و اغیار صد مرتبه بر اختلاط من و توحی بالدامات توقع وفا این کار را نباد روزگار

کجا و وجود اینچنین عزیزان کدام جاست

دوستانی که اندرین عهد اند | ما لهم ذمة و لا ال
همه در خون یکدگر شده اند | ثم انتهوا انه جل

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پر از شکوهٔ غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چه صنیع ست و رسائل
و مسائل تو جمله مملو از حکایتهای مظالم زید و عمرو این کدام هنجار بود زیرا که تا از شکم مادر بکنار پدر شتافته ام

هیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته ست

زخمه بر تار زم پریشان میبرد | کین نواهای پریشان میزنم

در حالت فقر و تهیدستی غم نانم بود و اکنون که حالت آسودگی و فراغبالی ست غم جهان الحمد لله علی کل حال ست

یک نیمه عمر در بطالت بگذشت | یک نیمه بتشویش و خیالات بگذشت
عمری که ازو دل جهانی آزرد | بنگر بچه حیلت و چه حالت بگذشت

آدمی زاد را هیچ مصیبتی بالاتر از سه هنگام نیست روزی که متولد شد و روزیکه بمیرد و روزیکه از گور برخیزد
تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی سپس همه معیشت گریبان گیر آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریا بگذرد یا بدولت
و اخلاص و تا زنده ست و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال برزخ و اهوال محشر
در صدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانه خراب و ثواب دامنگیر و معامله هر عالم ازین هر سه
عوالم بر وفق قضا و قدر علیم خبیر بیچاره انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامهٔ الٰهی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی را
در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوه اظهار دهد و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و واردید آفات گیتی دل از همه آرزوها خالی ست و بقیهٔ انفاس حیات مستعار در کشاکش غم و غصه از خوف و دهشت هالی ست

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش — گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن — روزی دگر بکندن دل زینهان گذشت

چون بحکم ما بعد ما فات و ما اقرب ما آت در سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم نداریم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت را خم کرده و انواع عداوات دنیا داران و دین گذاران خاطر را بستوه آورده چارهٔ کار بجز آن نیست که غم و غصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیا دارد بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نمائیم و از موفق جل مجده دریوزهٔ توفیق خیریت دارین و سعادت نشاتین بسازیم و بزبان حال و جنان قال بمناجات مستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و با دای بندگی و ندای نیازمندانه سررشتهٔ عرض حال بکشائیم و گوئیم ؎

ای کریم بخشندهٔ عطا و ای رحیم پوشندهٔ خطا ای خالق خلق را راهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحید ده و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست داننده توئی هرچه درانی آن ده آنچه پیغمبران و دوستان نواز تو خواسته اند و در آن خیریت دارین پنداشته اند آن همه بی برگ ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت از دل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بعیبهای ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیامرز بخودی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن جستجو جای شادی نیست و جز از تو روی آزادی بندگی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آنجهان سازیم تقیمی لطف کن که در آز بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که گنجشک حرص ما باز نگردد دست ما بگیر که دست آویز نداریم توبهٔ من بپذیر که پای گریز نداریم مگو که چه آورده که در واشویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یارب تو بساز که دیگران نسازند و تو بنوازند که فلان بیهمان ننوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به بهشت رهنمون کند عملی ده که در وی آتش هوا نبود عملی ده که در وی آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز به بوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد دلی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نیاز وی ماست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شاد است فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو چنین وعده و تو سرور گردنیس در وشادی بدشمن مده در دو اندوه بر دل دوست منه گفتی که
مکن ویران داشتی و فرمودی که بکن ویران نگذاشتی علمی که خود شا فراختی نگونسار مکن و چون در آخر عفو
خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن مطیعان چه کارست و کرمی که همه را برسد چه مقدارست این بنده
سخت گناهکارست وصفت تو در ازل و ابد غفارست رباعی

من بندهٔ عاصیم رضائی تو کجاست　　تاریک دلم نور و صفائی تو کجاست
ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی　　آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

رب جمالت باقی همه زشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور بهشتند اگر و مبادا بدوزخ فرستی
ابراهیم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیستیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد و ابراهیم از بتخانه کار
عنایت است باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت است اما اگر راست پسند کار بعنایت است بر عجز خود آگاهم
بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو درگاهی نیست که آنجا پناهم این چراغ
افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران و نواخته خود را
مینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بطفیل آن صفاتی که آنچنانی
بفریادم رس که بینوا سنے رباعی

یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم　　افزون ز هزار پادشا میخواهم
هر کس ز در تو حاجتی میخواهد　　من آمده ام کز تو ترا میخواهم

کار بدل آگاهست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد
تو نه ظالمی که گویم زنهار و نه مراحقی که گویم بیار این میگویم که چون در اول برداشتی بآخر فرو مگذار گناه در جنب
کرم تو زبون است زیرا که کرمت قدیم و گناه من اکنونست اگر عاصیم یا الهی و اگر خاطیم هزار سخن بدانکه گفتی کریم
امیدواران تمامست چون کرم تو بی پایانست نومیدی حرامست الهی که در وجودی نیست هیچ به از دوستی که
در وجودی نیست گنجینه ایست و چون بیمار زدم که مبادا فردا هیچ نیرزم الهی فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت
تجربتی و حقیقت عاریتی الهی این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و آن برقی که در جان بتابیدی مدام کن

اللهم انابة وغفرانه

فکل ما لاقیته سهل　　ان ختم الله بغفرانه

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمة الله علیهم اجمعین

محقق و متقررست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اہل کمال و مجالست مقربان آستانہ ذو الجلال ست زیرا که بمشاهدهٔ استقامت احوال ایشان و معاینهٔ صحت اقوال درویشان سالک را همتی دست دهد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکه بوادید جمال باکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارتیاب را که علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند هم القوم لا یشقی جلیسهم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضهٔ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدهٔ محاذات رو نماید لکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقه که قسمی از ولایت ست محروم نماند

ای که از کشمکش قال و مقال	نیست حالت ارباب کمال
هیچ نایافته در خود اثرے	نشنیده ز کسان جز خبرے
قابل کار نه معذورے	یا خود از کوشش آن بس دورے
باش کین راهگذاری دگرست	هر کسے قابل کاری دگرست
لیکن اندر پے انکار مرو	از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نه خدا یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینهمه جانبازی چیست	مال و اسباب فدا سازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو درک حواس تو کجاست
باری ار نیست ترا وجدانے	معتقد باش و بیا ایمانے

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاهدهٔ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در همت فزائی و ظلمت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت ست که جمال وقت در روی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفا ست و صفای حسن عقیدت از مشاهدهٔ عادیات و اطلاع بر زلات منزه و مبرا

ولهذا جمعی از اخلاف قرناً بعد قرنٍ حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر
گرانمایه و صحائف بلندپایه فراهم آورده زیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند ؎

ذات من نقش خیال خوش تست	من مگر خود صفت ذات توام
نقش اندیشه من جمله ز تست	گویی الفاظ عبارات توام

و ورای تسلیهٔ فؤاد و تثبیت مراد و انتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فوائد و منافع بسیار است یکی آنکه وجود اولیا رحمتیست
شامل و نعمتیست هر جوینده و اصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری است
باشد و اعتقاد و محبت این صفاکیشان صدق اندیشان واجب و متحتم وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
ضرور آنکه ذکر [illegible] ان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت است زیرا که هر محبوبی را
[illegible] محبت را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیا است
[illegible] چون قصص اولیا و اصفیا در بر دوستان هر جا آفرین است و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتی
که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل است و با وجود شغل جدائی جبریل که عبارت از قرب
رب جلیل است علاوه بر آن واصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اضاعت اوقات بذکر احوال
اواخر و اوائل مألوف عادت و مانوس طبیعت هر کس [illegible] است پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که مشعر سعادت
مبدأ و منتج رشادت مآل است در همه حال بهتر باشد تا اقتضای مقتضای جبلت و عادت متضمن نوعی از طاعت و عبادت
باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقهٔ مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صالحین
بجهت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون است ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزی صلاح
و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضروره دریابد که چندین کس که بعد از مضی قرون
و ادوار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن بجز حسن عمل و کردار نیک و گفتار
راست نیست پس بداند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل است و شاید که تصور این معنی منجر و باعث کسب
خیرات و نیل صالحات و تحصیل مبرات گردد ؎

جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد	یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هر جا ز شما لبی سخنی گردد	ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفهٔ علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد چنانکه وی ایشان را در [illegible]

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ایذا نا من الله بحکم تخلق باخلاق الٰہی او را در انجهان به نیکی یاد تمایند ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین اٰمنوا ربنا انک رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گذشتگان میکند بتقاضای کما تدین تدان امید وار باید بود که بعد از وی یا وی نیز همین معامله کنند ؎

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم	امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید	کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین بعلاقه این امور [تقدیم] اینمعنی مرا هوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار و شیوهٔ اعتبار از اخبار الاخبار و جز آن با کم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آ[یم] و تاخیر را در ذکر و قید سوالید و وفیات را در بیان ملحوظ نکنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان [و مشایخ] سال ولادت و وفات و معهذا در کتب معتمده این وطر مقضی ست طالب بدان رجوع میتواند کرد و علی کل حال امید آنست که اگر فقیری محزونی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی سطاو خواتیش را ازین فصل و باب چیزی رو بحرمان نیارد و بقبول خداوندی جلت عظمته مقبول گردد و بحصول مقصود دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط است رضی الله عنهم در سنه ۴۷۱ متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدر و تدریس کرد و فتوی داد چهل سال سخن بر مردم در ارشاد فرمود نود سال زیست و در سنه ۵۶۱ از دنیا رفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع علوم را اصولاً و فروعاً و مذهباً و خلافاً نیکو میدانست تا آنکه گوینده گفت فاق الکل فی الکل و صار مرجع الجمیع فی الجمیع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت وی گفته قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و این سخن از وی اگر بصحت رسد خدا داند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکر ست که اهل حال را پیش می آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود و به چهل وجه تمام فرمود و گفت گذاشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن همان شور و انبطرابی در دلها حاضران افتادن از نفائس اجوبهٔ اوست که یکی سوگند کرد و بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکنند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انبا تا و دران عبادت نمود کدام عبادت ادا نماید پس بعد از انکه علماء عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بمجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف وحده ویصلی بمینه طریق وی تحکیم کتاب وسنت بود در هر خطره ولحظه وواردو حال وثبوت مع الله در جمله احوال وحفظ احکام شریعت با مشاهدهٔ اسرار حقیقت وانچه از خوارق وکرامات وعجائب وغرائب از وی رح نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی بر خیال محبان ست همچو تجلی نبوی از برای تربیت وتائید در مجلس وی وحضور ارواح جملهٔ انبیاء واولیاء وگفتن وی قف یا اسرائیل واسمع کلام المهدی محمد ونحو آن که این احوال نزد اهل بصیرت واصحاب شریعت درخورد پذیرائی وثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر ضرورست که کمل مشایخ او را ستوده اند واز وی کرامات وحالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین [illegible]ی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق ویافعی گفته کرامات ه بلغت حد التواتر ومعلوم ست که انکار اولیاء کار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آن درجه نمی رسانند که معبود وعباد ومسجود خلائق گردد ودر همه عالم تصرف وتصریف او باشد حیاً ومیتاً ونعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینم که احوال نویسان وی در ذکر حالات [illegible] چندان مبالغه کرده اند وجادهٔ اغراق پیموده که از مرتبهٔ بندگی بخدائی رسانیده اند واز درجهٔ غلامی باوج خواجگی برده واین آفت از اهل علم ظاهر شده ست تا بعوام کالانعام چه رسد واز این جنس ست ضامن شدن وی رح تا روز قیامت بمغفرت برای جمیع مریدان ومنتسبان خود دیگر دریغ ست بر آنکه این ضمان رسول انس وجان از برای اتقیان وعاصیان اسلامیان نکرده وهمگنان را بمشیت خدا گذاشته وبحق سبحانه وتعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد وما اقبح هذا المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینك ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ترجمهٔ شریفهٔ او که تعلق دارد بمراتب علم در تاج مکلل نوشته ایم وهمچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی وابن فارض وابن سبعین وامثال ایشان درانجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه وادرك ما اثبتناه من تراجم المحدثین هناك وعول علیه

خواجهٔ بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسلهٔ چشتیه وسر حلقهٔ مشایخ این طریقهٔ علیه ست اگرچه مرید خواجه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد از انکه از مدینه ببغداد آمد شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه وهفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد ونجم الدین کبری را در خوارزم دید وخواجه یوسف همدانی را در همدان وشیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز وشیخ حسن زنجانی را در لاهور

دید از انجا بدهلی آمد بعد ازان در سنه ۵۸۳ باجمیر رفته اقامت نمود خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بست سال
در خدمت خواجه عثمان هرونی بود وی اول کسی ست از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسله ولایت برپا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت ولاریب بزرگان چشت عنبر سرشت راحقی ست قدیم بر رقبه ولایت هند چه سلطان
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و بهمم قدسیه ایشان کمر بغزا هند بربست و در غزای سومنات
خواجه محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجه هند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز
جاوید ساخت خواجه از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و بار اقامت درین مقام کشاد و بعبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان پتهورا رای هندوستان بود پتهورا او را بعدم قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت
این مرد درینجا آمده ست و سخنها از غیب میگوید خواجه برآشفت و بر زبان مبارک آورد که او را زنده گرفتیم و دادیم
همدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و ازان تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ و بنیاد کفر و فساد برافتاد و لهذا حضرت خواجه را مجدد مائه سابعه گویند
و بالجمله وجود اولیاء امت در هر اقلیم بروفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعائر اسلام ست و پیداست که از ابتدای
طلوع آفتاب جهانتاب اسلام درین آفاق هیچ عصر خالی از وجود اولیاء امت و اصفیاء ملت نباشد احوال این
طائفه علیه از مبادی مائه سابعه منضبط ست و آثار اکابر ما تقدم بوجوه شتی در نقاب خفا مانده و صدق هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بهم رسانده مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص
ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در
اسلام بتصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و ازوی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهدی
روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنه ستین و مائه و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الهجویری
المتوفی سنه خمس و ستین و اربعمائه و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد و شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لاهور
آسوده اند و شاه یوسف گردیزی که در سنه خمسین و خمسمائه از گردیز کابل بملتان آمده طرح اقامت ریخت و اول
اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری ست قدس الله سره و وی هم در سنه ۶۳۳ از دنیا رفت
از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش کده محبت ست هرچه درو فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز
گرداند و هم وی گفته از جوی های آب روان آواز می شنوی که چگونه آواز می برآید همین که بدریا رسید ساکت
گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که [illegible] متصل باشد تحقیق بدان که حق تعالی را

دوست ست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان بهتر از کار
نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست برآید و گفت
گناه شما را چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس
و فرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان
با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما الغریب سوی الغریب انیس و بدترین چیزها آنکه
درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج و محنت
از خلق برگیرد نه از کسی شکایت دهد نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر رسته باشد
فرمود خدا که بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود محرم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان
برداری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیاء
و اجله اصفیا ست بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نوربخش
در سلسلة الذهب گفته له فی احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین و در دلیل العارفین گفته سخن در حکایت
ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بجنبیزی نیرزد گفتند چرا گفت از آنکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
نزد خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گوهر نفس ست اول درویشی که توانگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم
اندوهگین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی هم در دهلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام
برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد
میر حسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان بدین یک بیت داد آن بزرگ — آری این گوهر نکان دیگرست
کشتگان خنجر تسلیم را — هر زمان از غیب جانی دیگرست

و این واقعه در سنه ۶۳۳ روداده و در مناقب الاولیا گفته اوش موضع ست از فرغانه و کاکی از آن گویند که نان کاک یعنی خشک نان
از وی برآمده بیست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد و چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید
و در ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود بر دوستان

غذا می آیند و دشمن گرفته غذا را می طلبند

شیخ الاسلام بہاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفۂ شیخ شہاب الدین سہروردی ست

پیش از ارادت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از آن در مجاهدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسید از اکابر اولیاء ہندست صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بود و میر حسینی صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فرید الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیاء شاکرست و این کریمه در حق او صادق وآتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفتگوئی واقع بود فرمود دنیا تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از آن قلیل چه قدر پیش باشد و گاہے میفرمود صحبت مار کسی را ضرر کند که افسون مار نداند و میفرمود که غنا میل بر خسارہ حال ماست بشیخ فرید الدین قدس سره نوشت یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازیست وی در جواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگرچه تپ آمدی یا فصد کردی و شیخ بہاء الدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا شیخ نوربخش در سلسله او را رئیس اولیاء ہند و عالم بعلوم ظاہر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد و هدایة الناس من الکفر الی الایمان و من المعصیة الی الطاعة و من النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخبار وصایای او آورده و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور وهذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه و تعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعضی رسائل او ست سلامة الجسد فی قلة الطعام و سلامة الروح فی ترک الآثام و سلامة الدین فی الصلوٰة علی محمد خیر الانام توفی رح فی سنه ۶۶۱

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفۂ شیخ شہاب الدین سہروردی ست در زمان سلطان شمس الدین او را میر دہلی میگفتند در سنه ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی امساک باران شد او را لازم گرفتند که دعا باران کن بر سر منبر آمد و دعا کرد بعده روی بآسمان نمود و گفت بالله اگر تو باران نفرستی من پیش از این در هیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاده

تند و پر شور و سیه مست بکهسار آمد ۔۔۔ میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از و یافته وقتی در غزنین استسقاء شد خلقی بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران بیارد وی از خانه برون آمد و خلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجا رفت باغبان
زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند برخیز و آب ده وی گفت بلی من و درختان همه
آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند
ما بندگان خدا و زمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت و بازگشت
عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالی

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین ست خلیفه خواجه اجمیریست در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت
همت عالی او از دنیا و عقبی برترست از بندگان خاص مولی عز اسمه بود از اولاد سعید بن زیدست که از عشره مبشره
باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگورست در ۶۷۳ از دنیا برفت او را تصنیفات و مکتوبات
بسیارست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه ست سه طایفه اند چنانکه در کلام مجید آمده
الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذورانند
که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب سابق غافل شدند
و مشکورانند که با ایمان همعنان آیند و با اقرار همرکاب و قانیانند که خطاب الست بربکم یاد دارند و جواب آن که
قالوا بلی ست فراموش نکرده اند و درین جهان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند و در بدایت کار بطلب نهایت
اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و در خود راه طلب کرد
دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی
نام او از هیچ دیوان برآمدی و نشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی نه همی گفت که در حضرت عزت داشته
در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی برنداشت آزاد آمد و آزاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب
هدایت پوئید و صدق عهد میثاق از خویشتن چه نمید تا هم وی هم گفته راه را هشت [illegible] است اول آن علم ست که بی علم
عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح ست که بی نیت عمل چیز باطل نباید چهارم
صدق ست که بی صدق عشق رو ننماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک تا
نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد در پیشگاه ست که تا نگشاید روی مقصود ننماید
و هم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم کوتاه و درین عمر

کوتاه تر از عمر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک است که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکی بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت بر آورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب و این ماهتاب را در یاب و غنیمت دار و این عمر کوتاه را گذشته و رفته انگار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر مرده مرد نی میدان و پیوسته این بیت بر دل بخوان

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن　　اندر غم عشق تو رود اولی تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب ظلمت خوش خفته ست و شنیده اند که دعوی محبت که کرده ست او را سوال و جواب ست که پاره از آن در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی از آن اجوبه این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و قابض نیست بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیا ست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی بوصول مراد مولی ست ترین ظالمان گریختن از معاصی و آویختن بطاعات ست و درین مقتصدان بریدن از دنیا و آرمیدن بعقبی ست و درین سابقان برآمدن از ما دون الله و قولا بالله ست قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی زاد و منزل شریعت از نفس و مال بر آمدن ست و بنعیم مقیم در آمدن ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة و زاد و منزل طریقت از جان و دل بر آمدن و تبتل الیه تبتیلا و بذروهٔ اعلای وحدت بر آمدن و ان الی ربک المنتهی فردا کار بر خلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت و باطن ظاهر بالابفرود بدل خواهد شد و فرود ببالا عوض خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالم یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود و گناهی ست که بطول مکث در گور مکفر شود و گناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود و گناهی ست که تا دوزخ نبیند و آتش دوزخ آنرا نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از ینجا چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فرو خورد آتش دوزخ با درویشان چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفتان در وجود آورده اند الناری مثوی المتکبرین

بروز حشر فغانی زنار پرس مترس　　تو بیکسی و غریبی ترا کسی پرسد

اما فقر کو و فقیر کجا مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین شکر بدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی عدم الامکان و بسیاری فرمودی مباد که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر مسلمان پاره کند

کجا خود شکر این نعمت گزارم　　که زور مردم آزاری ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رح از مشایخ متقدمین هندوستان گلزمین ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود مولع بود بسماع هیچکس در زمان او اینقدر توغل در سماع نداشت که او داشت ؎

چه خوش باشد آواز نرم حزین — بگوش حریفان مست صبوح
به از روی زیباست آواز خوش — که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علما عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را بر پا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیارست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در ششصد از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهورست در وی شرح اسما حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب از ان کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسرست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمه چندا بیاد می باید که وقت کاتب حروف از احاطه آن قاصرست باری هرچه آمد نیکوست انتهی بعده انچه بخامه از ان کتاب سپرده شرح اسم هوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیارست در زمان خواجه قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر صرف بودم این ساعت نقره ام تا بیشتر چه شود و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب افخاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله است

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبره او در کول ست از اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت ...... ؎

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد — جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد انگاه قاسم سقری آن دو مصراع را بیاد داد ؎

چون در دل بخاک در خواهم شد — بر عشق سری زگور بر خواهم کرد

شیخ برہان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علما رعہد سلطان غیاث الدین بلبن بود اتصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث راپیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میلی دارد بعضی اشعار درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ست

گر کرمت عام شد رفت زبربان عذاب | در بعل حکم شد و که چه بادید نی ست

وی بار ہا گفتی که خدا عزوجل مرا از ہیچ کبیره نخواہد پرسید مگر از یک کبیره گفتند کدام ست گفت سماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد ہم بشنوم قبر او در دہلی ست آنرا تختهٔ نور گویند

شیخ احمد نہروانی مردی بزرگ بود بافنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بہار الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه بر سر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار بداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بداون ست رحمہ الله تعالی

شیخ بدر الدین غزنوی خلیفهٔ خواجهٔ قطب الدین ست از اہل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاہور آمد و از انجا بدہلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیدم که میگفت خواجهٔ قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی

سودای تو اندر دل دیوانهٔ ماست | ہر جا که حدیثِ تست افسانهٔ ماست
بیگانه که از تو گفت آن خویش من ست | خویشی که نه از تو گفت بیگانهٔ ماست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده ست چه شکل میر قصد گفت شیخ نمیر قصد عشق میر قصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیہ الدین خجندی وی قدس سره خلیفهٔ خواجه قطب الدین ست و از خواجهٔ بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیا و ارکان اصفیا ست بغایت ریاضت و مجاہده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شہری بشہری میگشت تا در اجودہن سکونت کرد وقتی یکی از حرمہا گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض ہلاک رسیده ست سر برآورد و گفت مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید از جہان سفر کند رسنی در پای او به بندید و بیرون افگنید گویم این کمال مرتبهٔ تسلیم و رضاست که فوق آن متصور نیست و وجه تسمیهٔ او بشکر گنج چیزہا گفته اند که از جنس کرامات ست والله اعلم بحقیقة الحال رح فی سنة ۶۶۴ عمر شریفش نود و پنج سال شد وی گفته چہار چیز از ہفت صد پیر پرسیدند ہمه یک

جواب فرمودند اعقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغر بشي اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه و فرمود ان الله يستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه و يردهما خائبتين و گفت اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و فرمود روز نامرادی شب معراج مردان ست و گفت کار گرم خود را بسخن سرد مردمان خنک مگذار و گفت چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و فرمود آن نما که باشی ورنه باز نماید آنچنانکه باشی و فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين و گفت الصوفي يصفو به كل شيء ولا يكدره شيء فرمود

دوشینه شبم دل حزینم بگرفت ٭ اندیشهٔ یار نازنینم بگرفت ٭

گفتم ببرو دیده روم بر در تو ٭ اشکم بدوید و آستینم بگرفت ٭

نقل ست که پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که دران اختلاف علماست گفتند فرمود سبحان الله یکی سوخت و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف ست و فرمود آفت در تدبیر ست و سلامت در تسلیم و گفت العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف و گفته ارذل الناس من اشتغل بالاکل واللباس و می گفت فردای قیامت دنیا را به صورت ... بیارند تا اهل دنیا دوستان خدا به بینند خواری دنیا را و گفت هر روز بر دنیا پنج بار ندا می شود که ای تلخ باش بر دوستان من تا در تو نیک نبینند و شیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفت معراج الفقراء صیانة الفاقة شاه حبیب الله قنوجی خلیفه شاه نور الدین فرید نیز هست سلسله مقصود ... قطب الاولیا ...

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست و لقب او سلطان المشایخ و نظام اولیا و هی از محبوبان و مقربان درگاه الهی ست دیار هندوستان همه او بود از آثار برکات او در دهلی علم آموخت و حدیث خواند و مقامات حریری یاد گرفت و با جودهن رفت و شش پاره پیش گنج شکر تجوید کرد و شش باب عوارف نیز شنید و پرسید فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعده بنعمت خلافت مشرف شد و در دهلی بموضع غیاث پور که الآن خانقاه در انجاست ساکن شد و قبول عظیم یافت و ابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی که گرمستی طافح ست و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند میر خسرو این بیت در وصف او گفته ست

تو شبانه می نمائی بهر که بودی امشب ٭ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند دران سطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت
وگفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هرکس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذپاره پیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سرمه
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی ست شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده ست
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگذارد مات رح
فی ۷۲۵ شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسله ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام ست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی ست موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام ست او را از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود رد او رد
همه شد یعنی مردود ست ولکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عصره من یاخذ بیده گویم درین نقل ما را نظرست زیرا که جنید در وقت او بود او هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیاست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته قفل سعادت را کلید هاست بهمه کلید ها تمسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر کشاده شود فرمود
در وقتی که خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که درروی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد وازوی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکرست سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت باوجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدیکه ندانستی کدام روز کدام روزست
واین ماه کدام ماه ست واین درم چه درم ست شیخ نظام الدین اولیا پیش از انکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شد و دو بار عرض کرد که یکبار سورهٔ فاتحه واخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار اغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی مشو چیز دیگر شو روزی بخدمت شیخ فریدالدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یارب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود نه بعده گفت الا دجاف

مقدمة الکون قبر او مقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دہلی ست

سید جلال الدین بخاری بزرگ او را سید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بہاء الدین زکریا ست و جد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جہانیان جہان گشت از بخارا ببکر آمد و بسید بدر الدین بکری که از اکابر و اعیان انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم مبشر شد بتزویج دختر سید مذکور و سید بدر الدین حسب دولت بشارت یافته جگر گوشهٔ خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب ملتان آمد و اورا اولاد صوری و معنوی بہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او ہم در انجا ست در اخبار الاخیار و تاریخ فرشته نوشته او سید صحیح النسب و نسبا و بامام علی ہادی چنین میرسد سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الہادی در ملتان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد ہمان روز شیخ بہاء الدین زکریا از آنجناب خرقه یافت یافته بسکونت بلدهٔ اچه مامور شد مقبرهٔ او در انجاست انتہی حاصله و در ترجمهٔ مخدوم جہانیان نوشته که چون سید جلال رخصت یافته باچه آمد و بمقتضای شریعت نبوی متاہل شد او را سه پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم سید بہاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمدند یکی مخدوم جہانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین راجو قتال انتہی محرر سطور از اولاد مخدوم جہانیان ست بچہارده واسطه بآنجناب و بشانزده واسطه بسید جلال سرخ میرسد چنانکه از رسالهٔ زبدیه و جز آن واضح ست والله اعلم

شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست میر حسینی سادات مرید او ست کنوز الفوائد ملفوظات او ست که خواجه ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده ست و در ان سخنہای او بہر زبان در عربی و فارسی آورده وی گفته در کلام قدسی ست حکایة عن الله تعالی لا اله الا الله حصنی ست ہر که در آید در حصن من ایمن گردد از عذاب من یکی حصن ست دیگر حصار ست حصار آنست که گرد بر گرد در گیرد فاما نگاه ندارد و نگاه دارد و حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد بعده گفته در آمدن در حصن بر سه نوع ست ظاہر و باطن و حقیقت ظاہر آنکه خوف و رجا بجز از خدا زائل گرداند که اگر ہمه عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او ہیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا ہو وان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق کرده که ہر چه جز حق ست از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسیده جاودانی نیست و رقم قلم عدم بر و رفته کل من علیہا فان و ثبات و بقائی ندارد ہستی و نیستی آن التفات ننماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که آرزوی بہشت و خوف دوزخ

در دل نیارد و جز بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چون انجا رسید بهشت خود در تبع او گر ودوزخ از وی گریزان باشد انتهی ولنعم ما قیل

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ؛ که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف ست در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده ست ذکر او بسیار میکنند و در مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نموده در انجا می نویسد که مجموع آدم مرکب از دو چیز صورت و صفت و حکم بر صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم اما ظهور صفت بر سبیل تحقیق جز در دار آخرت صورت نه بندد چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد صورت متلاشی شود و هر کس را در صورتی که لائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم باعور را با چندان طاعت برانگیزند فمثله کمثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب تکبر پلنگ و صاحب بخل و حرص در صورت خوک فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید این باشد و علی الاطلاق که مرد از این اوصاف ذمیمه ترکیه نیابد هنوز وی در عداد بهائم و سباع ست اولئک کالانعام بل هم اضل و تزکیه نفس حاصل نشود مگر بالتجا و استعانت در حضرت عزت وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و تا فضل و رحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد و لولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعیوب نفس خودش بینا گرداند کنند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه کونات در جنب آن متلاشی ست بر درون او تابد تا همه دنیا و بزرگیهای آن در نظر او خاک بود و اهل آن را در دل او سنگی نماند چون این حالت بر درون مستولی گشت هر آئینه از اوصاف سبعی که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رو نماید چنانچه بجای ظلم و غضب و کبر و بخل و حرص همه عفو و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پدید آید و هنوز این معامله طالبان عقبی را ست کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق الله مر ایشانرا مسلم ست فهم هر کس بدان نرسد

عهدیست مرا که نگیرم بجز تو دوست ؛ شرطیست مرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا ظهیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت مضمضه و استنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر افتد و مزیل جنابت شود لون و طعم و ریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد و طعم بمضمضه تحقیق شود و بوی باستنشاق بعده فرمود مولانا از علوم قالی مالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم و خلیفه و داماد شیخ گنج شکرست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت وی را رساله ایست مسمی باسرار الاولیاء در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در علم تصریف کتابی نظم نموده و غایت تبحر و فصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالی

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست از اعاظم خلفای گنج شکرست [illegible] و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال ماست و گاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر تو گردم [illegible] دادی بر وی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ فرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد از وی [illegible] جمال را چگونه هست عرض کرد از ان روز که بخدمت پیوند کرده ست مواضع و اسباب و شغل خطابت کلی ترک داده ست و گرسنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود الحمد لله خوش میباشد گویند که او از ان روز که اینحدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بغایت متلهف بودی و از سبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک لحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی رح بعض رسائل و اشعار دارد و از انجمله رساله ملهمات معروف ست قبر او در هانسی ست با یکی از اولاد خود در یک جا خفته ست او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مرا در گور کردند دو فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که با او را بدو رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقرائت سورهٔ بروج و طارق بعد از فاتحه میگذارد و بآیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار در علم حدیث بیکواسطه تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیا ست سلطان غیاث الدین بلبن او را گفت ما را کمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد ما را بر قبول نماز خود وثوق تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که آنهم از ما برود سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار ست خلیفه سهروردی ست و پیر سلطان قطب الدین بوده گفته

مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم اما الذوق و حالی که در سماع بود نمی یابم

مولانا نور ترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را بزرگی دیگر آورده است که از انجا تفیض حال و تشنیع مذاهب لازم آید اما در فوائد الفواد مذکورست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما او را باو چیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را سخنی گیرا بود اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرموده وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و بس اما صادق بود در جهان مشایخ و علما و خلق دیگر بود و تبرک میدیدند و پای او می بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را بدیدی بتحقیق دانستی که مرد خداست [illegible]
بداؤن بزرگان بسیار بود چنانکه امروز اشراف بسیار اند در اول بهشت و شهر [illegible]

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست وقتی وی در کوی میگذشت در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق باز گشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من بتو پیوستم تو از ینجا بدهلی رفتی و برده باخریدی و باز گشتی و این برده به ملتان بردی و از انجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نماز است شیخ زکریا فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آورده ای من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود هیچ نخوانده اما درمیان سطرها اگر آیتی می بود آنرا بشناختی و را گفتندی از کجا بشناسی که این آیه قرآن است گفت نوری که درین سطر می بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در مسجد متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق نیست مستم چنان بکن که ندانم ز بیخودی • در عالم خیال که آمد کدام رفت •

شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم از ان سه شرط اول این ست که طعام یکوقت خوری

تا او عاری علم خالی ماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن درمیان راه نکنی

شمس الملک از صدور و افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود

آخر کم از آن که گاه گاهی | آئی و بما کنی نگاهی

تاج زهرد که از شعرا وقت بود برائے او گفته ست

صدرا کنون بکام دل و ستان شدی | مستوفی ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بداون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بداون گوئی که در موضعی نشسته بسیار دچون بیدار شد به فورا انجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاو دید بعد از فوتش ان مقام دفن کردند کشتی که عشق دارد نگذاردت بدینسان بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجائے که ستر عورت هم نداشت

تنم ز بند لباس تکلف آزاد ست | برهنگی ببرم خلعت خداداد ست

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سد جوع را که بدان قوام تن باشد و خرقهٔ جامه را که بدان عورت بپوشد تارک شود هم معاقب گردد او از انها بود که ازینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر ست روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش نباشد هر عبادت که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور | تو غره به بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی کاری هیچ نکردی انتهی گویند در انوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکاه نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم

مید | بهستی تو امیدست نیستی ما را | که گفته اند که هیچ نیست الله هست

شیخ مصلای خود لعج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در ان پیوست و در پلنگرے در تذکیر او بودم این رباعی گفت

لب برلب لعل دلبران خوش کردن　　آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست　　خود را چو خسی طعمۂ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گونه گشتم ساعتی بایست تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبۂ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضۂ متبرکۂ شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود ست و هم کامش محمود خلیفۂ نظام الدین اولیا است در صاحب سر و وارث احوال او بغایت اتباع شیخ داشت و طریقۂ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در ان مریدان شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید سیر الاولیا می نویسد که در مجلس نظام اولیا مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که خوب نمیکنند انتهی چراغ دهلی گفته غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزیند در خیر المجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه دست گفت حال نتیجه صحت اعمال ست و عمل دو گونه ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قلب و آنرا مراقبه خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود درین شبهی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل با طرف حق متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باید نشست تا چها پیدا شود فرمود آنکه طعام یکوقت خورد کوتاه کنند آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوق

و ناگرفتنی نگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو و غسل و مصافحه با برادر مسلمان پس
چکنند انچه نزدیک دست ست یعنی آستین را کوتاه کنند تا او را اندکر شود ببریدن دست و همچنین کوتاه کردن دامن
جامه و موی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سرباختن ست
اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسیدند مراد از جاهدوا فینا چیست
فرمود بگویم در بیان آن تقریری برگفتند که فهم مستمعان بدان نرسید فرمود فردا ترا انیم تقریری آسان برگرفت
و گفت فینا ای لاجلنا و فی الله ای لاجل الله در کلمه فی شدت اتصال ست که در کلمهٔ لام نیست فی برای ظرف ست
و در ظرف مظروف ست و استشهاد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله و فی الرقاب فرمود این را
المجا... گفت و در دیگران بکلمهٔ لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم نحو و معنی و بیان بود
بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا با امید بهشت خواهد کرد یا خالص از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لله باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود
و جاهدوا فی الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف ست
بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و
آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیخوخت اما جذبه را مراتب ست
جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبه خواص توجه قلب ست بسوی حق با انقطاع عما سواه از جملهٔ فضلاء عصر که در
حلقه ارادت وی بودند یکی مولانا مظهر کره ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس ست که در سنه ۷۵۶ ختم کرده
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته رحم

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقهٔ او طریقهٔ سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزدوی
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بیفتاد
او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ شیخ گفت چون او خود را مستحق شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید و بوی رسید و گفت شما را چند کرت آواز دادیم که
شیخ مصلای خود را بستانید شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملائی فقیرم وی در گجرات رفت و همانجا بجوار رحمت
حق پیوست و در پتن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هر درسی نباید بعد هر درسی وردی بایست

صوری وآن درویشانند که بدرها میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانهٔ خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو ما را چیزی خواهد رسید هر دری صوری به از هر دری معنوی ست زیرا که هر دری صوری چنانکه هست بنماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق بنماید و باطن در بدر میگردد

مولانا فخرالدین زرادی خلیفهٔ نظام اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در صحراها و بیابانها خدا را عبادت کردی و صوم دائم داشتی بزیارت خانهٔ کعبه رفت و از انجا ببغداد شتافت و علم حدیث بحث کرد و بعد از ان بشوق دهلی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجهٔ شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز را ازان دیار برآرد مولانا را گفت که شما درین کار با ما موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمه شک ست مولانا گفت در مستقبل همین آید سلطان ازین سخن بخود پیچید و گفت شما مارا نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سبعی سلطان ازین حرف بیشتر در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین نیلی خلیفهٔ نظام اولیاست روشی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فریدالدین شافعی که شیخ الاسلام اوده بود کشاف میخواند مولانا شمس الدین یحیی و علمای اوده سامع بودند تدریس علما داشت اما با وصائف تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد الفواد را که ملفوظات شیخ ست بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه میکرد ازو پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران رغبتی نمی نمائید مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما ملفوظات روح افزای مخدوم من کجا یابم

مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست
کجاست زلف تو مشک ختا کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیرالدین در وقتی که در شهر حی بود بخانهٔ او می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست قبر او همانجاست و این برهانپور که شهری مشهور ست بنام شیخ آبادان ست

خواجه محمد بن بدرالدین اسحق از اولاد دختری گنج شکر ست جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت دستی داشت و در علم موسیقی آیتی بود بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود وی از ملفوظات

شیخ کتابی جمع کرده است او مجالس نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوقی در نمیگرفت وی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند ؎

هر چیز دی که بینی امشب از من همه در گذار تا روز

در جلسه اثر کرد و ذوقی پیدا آمد ٭

مولانا شمس الدین یحیی خلیفهٔ نظام اولیا است او را شرح مشارق است در وی نقل کرده ما تشاوب نبی فقط چراغ دهلی در مدح او گفته ؎

سألت العلم من احياك حقا فقال العلم شمس الدين يحيى

سلطان تغلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکنند تو در کشمیر برو و در بتخانهای آن دیار بنشین و خلق خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تهیهٔ اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم که مرا می طلبند فردای آن بر سینهٔ او دنبل برآمد بیمار افتاد و ازین عالم رحلت کرد رحمه الله تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفهٔ نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا باشی و بسوی دنیا و ارباب دنیا مائل نشوی و ده قبول نکنی و صلهٔ پادشاهان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتهای آلهی فان فعلت ما امرتك به وظنی بك ان تفعل ذلك فانت خليفتي وان لم تفعل فالله خليفتي

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعرا و برهان الفضلا است در وادی سخن یگانهٔ عالم است و ثقاوهٔ بنی آدم در اخبار الاخیار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد آنچه او را از مضامین و معانی در اطوار سخن و انواع آن دست داده هیچکس را از شعرای متقدمین و متاخرین نداده در طرز سخن بر فرمودهٔ شیخ خود نظام اولیا رفته است که سخن بطرز اصفهانیان گو با وجود وفور فواضل موصوف بود بصفات تصوف و احوال مشایخ و اگرچه تعلق بپادشاهان داشت و با ملوک و امرا بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخالط بود اما توجه دل او به آن جناب بود بعضی را از برکات آثارش توان دانست چه در دلها از اهل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار ایشانرا قبول دلها و جذب خواطر نبود و شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود و هیچکس را بخدمت شیخ آن قرب و محرمیتی که امیر خسرو داشت نبود هر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از یاران هر کرا در خواست بودی عرضه کردی و در وقت تهجد هشت پارهٔ قرآن خواندی وی گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر نبود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگریم که مرا بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود شش ماه زیست و در نهم شوال ۷۲۵ از دنیا برفت
این چند بیت بی اختیار از کلام او درینجا نوشته آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود

نیست آن دولت که بوسم پای والا یت ولی … پائی آن بوسم که در کوئی تو گاهی بگذرد

بحشر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتی … مرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم

ملاسلتی بجز این نیست آشنایان را … که آشنائی و بیگانه وار میگذری

کششی که عشق دارد نگذاردت بدینسان … بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

دل ببستت بزلف و ندانستم اینقدر … کز وی چنین دراز شود گفتگوی دل

زین غم که بکس نمی توان گفت … شبهاست که غمگسار خویشم

امیر حسن بن علاء سنجری مولد و منشاء وی دهلی ست و او در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانه عصر بود و باوصاف تصوف موصوف او را نسبت بمیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هردو مصاحب و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که میر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بر بام و طیفه نشسته بود نزدیک نردبان نشستم هر بار یک طبق در را باد میز دبسته میشد بنده آن در را محکم بکدست بگرفت تا ایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این در گرفته محکم گرفته در سیر الاولیاء مینویسد که روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که مومنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بینند بلفظ مبارک راند که سخت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیزی دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت

در شمع انجمن چندی از اشعار او نوشته شده از آنجاست این سه بیت

دستار و ندار سر کوی تو زاهدان	بر سر سبوی باده بجای عمامها
تو آفتابی و من صبح میتوان دانست	که بیتو من نتوانم نفس برآوردن
حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرنج	ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکند

خواجه ضیاء نخشبی در بدایون بود در زاویهٔ خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از آنجمله سلک السلوک او بغایت کتاب شیرین و رنگین است بزبانی لطیف مشتمل بحکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید

نخشبی خیز با زمانه بساز	ورنه خود را نشانه ساختنست
عاقلان زمانه میگویند	عاقلی با زمانه ساختنست

آنچه ظاهر است از حال او آنست که وی از صحبت خلق برکرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیا است گویند مرید شیخ فرید است که نبیرهٔ خلیفهٔ شیخ حمید الدین ناگوری است والله اعلم و رشحهٔ از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامهٔ خواب من راست کن تا بخسپم وی گفت یا مولای الک مولی قال نعم قالت اینام مولاک قال لا قالت الا تستحیی ان ترقد ومولاک یقظان وهم وی میفرموده قیل لابی ذر جمهر ای الدواب اجمع قال الانسان وضع بین یدیه مضار الموت والفقر والنار والله تعالى رافعه والانبياء سائقه والكتب قائده وهو جموح وی گفته این راهی است که اگر کی طاعت نکند بهتر از آنکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبد الله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجد فاذا زال زالت العلة محمد واسع که جهان وسیع در چشم همت او تنگ تر از چشم سوزن بودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیز من کسیکه او دو بار از راه بول بیرون آمده باشد او را با جاه چکار بیچاره چند را از ماهیین و حماسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر آنگاه گریبان گرفته در معرکهٔ شجاعان آورده اند مرد باید میکشید و نمی جا نمی اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را در میان نه بینی طائفه که از طاعت تو نگرید

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه توانگر کنند جنید را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی از آن دشوارتر ست که ما در دنیا گمان می بردیم یکی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برکشید کمتر از آن برآمد
که در خانه وزن کرده بود گریه در روی افتاد گفتند چرا میگریی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایهٔ شریعت بغایت قدم راسخ
داشت معاصر نظام اولیاست و دائم بشیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی بجز بعذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست مسمی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق
آداب و رد انواع بدع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یک ذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین اودهی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعهٔ از یاران شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم بکنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگرست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زادهٔ دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده ست بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از پیش ما
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کار ست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت مخدوم شما همه را میخواهید که همچو خود کنید فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست از وی برداشت قبر او پایان روضهٔ شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود و طریقهٔ ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در آنست که پنج وقت نماز بجماعت دریابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خورد مرید چراغ دهلی ست و خرقهٔ خلافت از وی بستاند شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین
قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون ست پیش ازین که قوی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر و ضعیف
شدیم چون حاجتی بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن ست که چون مریم علیها السلام
را حضرت عیسی متولد نشده بود میوه زمستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد
شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا
جنیا بر و شاخهای خرما را بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر ریزد در آن حال و درین حال اینقدر تفاوت است
خواجه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشائخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
کند او را تصانیف عالی ست از جمله آنها مکتوبات مشهورتر و لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب
طریقت و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته در یکی از انها گفته فی المثل اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند
هست تصرف کن که خواسته ای لیکن هوشیار باشد تا از آنچه فوق دنیا و آخرت ست محجوب نگردد و قاطع طریق نشود
بلکه همان گوید که آن عارف گفته ست

دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد   ما حاصل این هر دو بیک جو نستانیم

شیخ حسین [illegible] در اوائل حال در حضرت [illegible] بتعلیم و تعلم اشتغال داشت و بعد از [illegible] که باعث بر
سلوک طریقه فقر است سفر حجاز کرد و بزیارت سید کونین صلی الله علیه وسلم مشرف شد و بوطن اصلی رجوع فرمود و او را نیز مکتوبات ست
متضمن اسرار توحید و باعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف و بیانی عجیب بعضی از آن در اخبار الاخیار مذکور ست
در یکی از آن گفته وصیت کاتب همین ست که ما شغلک عن الحق فهو طاغوتک و همین نوشته بدوستان مسلم
و بخدا می سپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
اسلام دانی و زمانی که از وی غفلت یابی کفر شماری اعتبار لا اعتقاد اینقدر از برای دفع خصم در تحریر آمد
اصل کار را توبه ست و مقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات کالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له مارا و
ترا همین مهم ست که چشم و گوش و دست و زبان از معصیت و خلاف پاک داریم و شب و روز درین تجسس باشیم که امروز
زبان پاک ماند یا نه همچنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از آن بتوبه و تجدید ایمان بسوی خدا
باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه
لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر کرا دست دهد او جنید وقت ما ست اگر انصاف دهی

مغز سخن این ست و خلاصه کار این باقی دیگر با نقش بر آب روان ست اگر آنی و این دولت دست دهد یا گاهی
دست دهد آن زمان شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آن زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابوعلی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک
نموده در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی از مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجه
قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبد الحق دهلوی گفته هیچیکی ازین
دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوبست بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب
آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگوید و کلام نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه است
وقتی شوارب او بنهایت دراز شده بود و هیچکس را مجال نبود که بوی امر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنامی که
جوشن شریعت در بر داشت متعرض وی گرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد
شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده است روضه او در پانی پت

[illegible]

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهدی ست او را حق گو ازان لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا محمد عادل گویند او ازین حکم ابا کرد و گفت ظالما ترا عادل نخوانیم گفت سلطان حکم او را از قلعه بالا
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رحمه

سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفه راستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلامی عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص ست در بیان اسرار حقیقت
طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت
میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان
همچو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمارست که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقامی عالی دارد از افراد اولیاست
در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تا دیل و صرف ظاهر مراد ست پس از کاملان وقت خود ست او را تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیاری از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده سخن بر هستانه میگوید بحر الانساب از وست در انجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده و نسب آبا و اجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود و مقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی و دیگری سبحانی نسرائیدی چه در تجلی ذات محویت ست محو چه داند که من کیستم و چیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست و طال لسانه در تجلی صفات الی قوله بحکم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه با او گفتمی انچه گفتمی و او شنیدی انچه یقین ست و گفته انچه از زبانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند و میگوید و دلم اقتباس از روحم میکند و روحم اقتباس از روح علی میکند و روح علی اقتباس از روح نبی و روح نبی از کلام بیحرف و صوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السماء و معراج القلب الصلوة در اخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده و گفته که کلمات اهل سکر و حال که در حالت ذوق و غلبهٔ حال واقع یابد خارج از قواعد عقل و موازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری و مادرش مریم بنت سید محی الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات و سیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در سفرنامه مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم و ولایت و سیادت و مرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات وست از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته مشهور ست که وی هر که را معاینه کردی نعمتی که آنکس داشت بستدی و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و در گازرون از شیخ امام الدین استفاده ها کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرات از اُچه در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد و اخلاص انچه باید بجا می آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که انسـ[ـان]
در زمینها هی دیگر نیست البته کسی را جوادی فراق و دیوانگی می برد الان آبا دانی که در زمان سابق داشت نمانده ست

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود بر ده بدست بوسل و مشرف ساخت مخندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود
تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و معتقد آن بود
که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع نماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی
ربود و از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام
و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود
و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد و دو سال بملازمت آنجناب
بوده نسخهٔ عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی السمرقندی
رسیده از و نیز خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ... بد العطار
بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بمخدوم جهانیان جهان گشت و حکایت احیا میت که شیخ بدر الدین یمنی باشد
نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطورست که مخدوم کسی را بمریدی نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او
آمدی گفتی من از انها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که
او از مریدان مخدوم جهانیان ست بعد از وفات آنجناب نسخهٔ عوارف را نزد سید صدر الدین راجو قتال خوانده
و وی برادر خرد مخدوم ست در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بر وی غالب بود هرچه
بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت
علیهٔ قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی
را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را ولادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه و وفات روز
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه و مدت عمر هفتاد و هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بدیدنش
رفت و بر در حجرهٔ مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته ست مخدوم فرمود که همدان غیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفت و ایشان را درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت میداد
در مثال می نوشت وصینا هذا الاخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم
والانقیاد لاحکامها وان لا یتردد الی ارباب الدنیا واصحابها وان لا یحضر فی مجالسهم ابدا وان یتوجه

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیده العزیزة نائبة عن یدنا وهو من بین الناس
خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان و در
لطائف اشرفی گفته مشائخ جمیع فرق صوفیه ومشائخ همه سلاسل طائفه علیه حضرت علی بن ابی طالب است کرم الله وجهه
بتخصیص سلسلهٔ سادات و در دودمان سادات اینانند اشرف الشهداء حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم
الهی از مرتضی اخذ نمود و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی
بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
بسید عبد الله و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المؤید البخاری
و از وی بسید جلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیر الحق بخاری و از وی بسید المتاخرین ومرشد العالمین سید جلال الحق
مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهی لیکن در بخاره دو واسطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود و آن سهو القلم
کاتب است و نیز گفته که مشائخ این سلسله سادات بخاریه و مشائخ نسبت به مقامات عالیه وی شده ولیکن مخدوم جهانیان
آنقدر حقائق ومعارف وخوارق عادات که از وی صادر شد هیچکی از بزرگان القدر متاخرین ظاهر نشد مظهر العجائب
ومصدر الغرائب بود در ربع مسکون هیچ درویشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده و ویرا خلافت واجازت از
سیصد و چهل و چند مشائخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت وارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح مرید بود وی
را از شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته و در خاندان وی تا حال هر دو سلسله جاری است از سهروردیه و چشتیه مخدوم زاده
سید [illegible] بخاریه انتهی و چون از وی مقامات مذکور با خلافتهای متعدده به میر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید و این سلسله هم
سادات بخاریه سلسلة الذهب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری در میان نیست و نسبت
اهل بیت شکستگی نفس و بیزاری از لذات اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حال آن کس [illegible] است از قسم [illegible] که
در میان عالم [illegible] حضرت مخدوم قدس سره [illegible] دو واسطه [illegible] از آنجا

مرا با خلافت مرا از برکات ظاهر و باطن مالامال وی ساخت [illegible] فرماید

گرچه خردیم نسبتی است بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم

مولانا خواجگی مرید و خلیفه چراغ دهلی و شاگرد مولانا معین الدین عمرانی و استاد قاضی شهاب الدین جونپوری
وی [illegible] منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقهٔ باطن شد و مراتب تزکیه و تصفیه بکمال رسانید و بر طریقه و اعتقاد
مرشد خود شغل درس پیش گرفت و همواره بدانش آموزی می پرداخت و اکثر تحصیلها از او [illegible] علوم [illegible]

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویاء صالحه که میر سید محمد گیسودراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار
نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد و در همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست بیزار و تبرک به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاد شهر بود حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف اوست چنین
گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید و توشیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را
فرستاده بود تا آثار فضل و دانش از وی اینجا بظهور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان
ابواسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده
بخدمت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه
از آن شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود و نیت
اقامت آنجا یار محکم ساخت و مواقف را بنام سلطان ابواسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار بر کرسی نشانید

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس انوار معنوی و از مریدان چراغ دهلوی ست
در فضائل و علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیرهٔ صاحب هدایه بود در جهت تقدم و تاخر
مجلس گفتگو شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرهٔ صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود
در چند محل از هدایه خطا کرده است ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها که خطا کرده است
به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور را حظ افزا نمود
کرده صحبت مجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی موافقت بود اما در هجرت از شهر دهلی باتفاق حضرت مولانا
از آنجا با اهل و عیال برآمده بکالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او درون قلعه
کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت و بلاغت داده اول آن این ست ع

اطار لبی حنین الطائر الغرد — وهاج لوعة قلبی النائیه الکمد

واذکرتنی عهود ابالحمی سلفت — حمامة صدحت من لاعج الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار و سبحة المرجان و مآثر الکرام و تسلیة الفواد مذکور ست رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند مشهور بود در دهلی بقصد زیارت خانه کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی
در آمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال میداد و خلق افعال عباد میکرد و میگفت این
دست من ست اگر بکشایم من بکشایم و اگر ببندم من ببندم هیچ کس را از حاضران قدرت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بودی دست چپا دست بر پشت بر بندی حاکم گجرات را این عمل وی خوش آمد جاریه از دار الحرب
آورده بود به پیشکش او کرد و ازوی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریحی کندی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود است دانشمند فیاض بود و درویش کامل
مرتاض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد دائم درس میگفت و بافادهٔ علم مشغول بود و طریقه چراغ دهلی اکثر
خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود و گفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل
دارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب و ریا کنند وی نعمت باطن را بافضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را
باجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره بافادهٔ طالبی می پرداخت و لب تشنگان را بسلسبیل علوم سیراب میساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او
علم و مغز او علم و استخوان او علم است و از این طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در ۷۹۱ه بگذشت و بمقام
عند ملیک مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت ساله بود قبر او به مقام خواجه قطب است رح قصیده او که در
معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید

یا سائق الظعن فی الاسحار والاصل	سلم علی دار سلمی وابک ثم سل
عن الظباء التی من دابها ابدا	صید الاسود بحسن الدل والنجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار و آزاد بلگرامی در تسلیه و مآثر و سبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق است از مشاهیر اولیاء هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعدد اسماء الهی نود و نه منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران ما پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول
حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر نفی الخواطر بدین عملها
کار سالک تمام گردد ان شاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرضداشت کردم که چه سر است که مشایخ بعد از نماز فریضه
مصافحه میکنند فرمود سنت برین است که چون مسافری از سفر باز می آید با دوستان مصافحه میکند درویش
در نماز علی الدوام مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود و چون سلام میدهد بخود باز می آید
ضرورة مصافحه میکند شیخ نور را مکتوبات است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت پارهٔ از آن
در اخبار الاخیار نقل کرده فقره از آن این است بیچاره چندین نور مسکین عمر بباد داده و بوی مقصود نیافته و در

۱

ودر تیه حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده ع

همه شب بزاریم شد که صبا نداد بوی تو — ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته و نیز از شصت جسته و از شر نفس اماره یکساعت نرسته جز باد بر دست و آتش در جگر و
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ع

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد — یار از جفای خویش پشیمان شود نشد
گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد — بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پنڈوه است در سنه ۸۱۳ وفات کرده رحمه

شیخ سارنگ در اوائل حال از امراء نامدار سلطان فیروز شاه بود و بلده سارنگپور آبادان کرده اوست در آخر
که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول است نهاد مرید شیخ
قوام الدین خلیفه مخدوم جهانیان است سفر حجاز کرده و زیارت نمود و سید راجو قتال برادر مخدوم جهانیان خرقه او را
دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جهت رابطه سابقه طلب او فرستاد قبول کرد و از آن سعادتهای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکهنوی نام او شیخ محمد است از صغر سن در سایه تربیت و رعایت شیخ قوام الدین بود که پرورش یافته بعد
مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آن دیار لفظی است که در مقام تعظیم و محبت استعمال کنند چنانچه میان
در دیار ما شیخ مینا محصور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات است در سرکهیج از مضافات احمدآباد آسوده است مرقدی لطیف و مقامی
بغایت لطیف و منزه و مصفا که نظیر او بر روی زمین کم باشد و کهتو نام قریه است قریب اجمیر آبای او [illegible]
نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسله او بشیخ ابومدین مغربی میرسد [illegible] اهل الله [illegible] مشایخ و وسائط وصول
بحضرت سید کائنات قلیل اند از بابا اسحق هیچ واسطه با آنحضرت صلعم [illegible] عمر [illegible] صد و [illegible] سال
[illegible] محمود بن سعید ایرجی ملفوظات و احوال و حکایات او [illegible] تحفة المجالس نام [illegible]
مخدوم جهانیان [illegible] ملاقات کرده [illegible]
دوست حق آید [illegible] وقت [illegible] سلطان احمد
گجراتی است که بانی احمدآباد است در سنه ۸۴۹ [illegible]
قطب عالم نبیره مخدوم جهانیان است [illegible] گجرات [illegible] سید برهان الدین [illegible]

ودر زبان خلائق آن دیار بقطب عالم مشهور است روضهٔ او در بتوه است سه کروهی احمدآباد وفات او در ۸۵۷ه
بوده که عدد عبارت مطلع یوم التروية است بر در روضهٔ او سنگی افتاده است که جامع صفت سنگ و چوب
و آهن است و این هر سه صفت در وی مجتمع موجود و اصلا تشخیص یکی ازین هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام است
شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ است باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن است باز چون بنگرند بخاطر رسد
که نه بلکه چوب است هر کدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم است و هم مشکوک عجائب چیزی است بمشاهده تعلق
دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بپای او خورد گفت این سنگ است یا آهن یا چوب
حق تعالی این هر سه صفت را در وی ایجاد فرمود والله اعلم انتهی تحریر ظهر که واسطهٔ آل و ذمه بوی دارد
وقتی که در سنه ۱۳۰۹ وارد احمدآباد شد بزیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اندوز گشت
جایی پرصفا و نزهتگاه است

وضع فقیری ما ناساز هیچکس نیست — ویرانه ایم اما بسیار خوش هوائیم

گرامی جگرگوشه‌ام ابوالخیر نورالحسن انعم الله علیه بکل نعمة نیز درین سفر و زیارت همراه من بود و لله الحمد
شاه عالم پسر قطب عالم است نامش شاه منجهن بود نیز در احمدآباد آسوده است روضهٔ او زیارتگاه و تفرجگاه اهل
آن دیار است مقامی عالی و جای پاکیزه دارد در راه سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود و حال طافح
و سکری غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در سنه که عدد لفظ
نورست از دنیا برفت نام وی از کبار مشایخ است حق تعالی از برکات او با نیز حصه بخشد شیخ عبدالحق دهلوی
مینویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات است مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
ملتانی است خلیفهٔ نظام اولیا و در حقیقت در آن سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از ویرانهای آنجا نور کیفیت
وولایت می تابد

سرزمین که نسیمی ز زلف او زده است — هنوز از سر آن بوی عشق می آید

دوار الملک یکی از اولیاء وقت و مقبولان آن دیار است در لباس سپاهگری و صورت عام بود و بعضی خاص وه
علامات خصوصیت التماس داشت قبر او قریب جوناگده است
قاضی محمود دریائی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالت و حلاوت بود جگر بهائی می که بزبان هند
دارد بغایت مطبوع و مشهور است و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لائح وقتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی ادب برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بکشاد و تبسم کرد و پدر گفت یا محمود
این چه اداهای خفقانست بتیمان از چشم پوشیده قبر او در قصبهٔ بسرپور گجرات است

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
سن و معمر و مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی
و تعلیقات هم دارد و در لباس بر وضع عوام آمد بار اکتفا کرده در سلسله متولد شده مولد او چانپانیر است و در آنجا
نشو و نما یافته و در بلدهٔ فاخره گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسب نمود و در سن [illegible] از دست شیخ قاضی بجا آورد
و سالها بدرس و افاده و افاضه نشسته و مشرق و مغرب عالم را از فیض [illegible] سیراب ساخته در سنه نهصد و [illegible] گذشت
[illegible] تاریخ [illegible] شیخ احمد آباد و در صحن خانقاه خود آسوده است شرح الشرح نخبة الفکر و جز آن
از مولفات اوست نزد این [illegible] موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که محرر سطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستسعد شد و بعضی اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرموده
سراج تا کعبهٔ معظمه را نمی بیند تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه
بدیع الدین مدار بوجه او از کالپی بجونپور رسید و از آنجا بازگشته بمکن پور که موضعی است در نواحی قنوج آمده آنجا بود
شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید و غسل نشد سلسلهٔ او بسبب [illegible] دیگر به پنج واسطه تا
بحضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از دائرهٔ شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بود مکتوب نوشته شاه والا جاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند بهندوستان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این است
اخذ الخرقة عن الشیخ طیفور الشامی المعروف بابی یزید البسطامی عن الشیخ یمین الدین الشامی عن الشیخ
عبد الله حامل رایة النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه وسلم هکذا
نقلنا عن رسالة العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید و در نسب این است بدیع الدین مدار بن بهاء الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن اسمعیل بن الامام جعفر صادق هکذا رأیناه فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحمل القول الجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان
از خلیفه ابو القاسم اکبرآبادی بعض اشغال این طائفه اخذ کرده ست مثل شغل آینه و در قنوج دو سه چیزی ادعا
می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبرهای شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت
صلعم و در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریف چرا باشد که ما فوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر
کرده انتهی کلامه در مناقب الاولیا گفته پدرش حاجی ست شاه را خرد سالی طلب گذاشته بصحبت خضر افتاده و
توجه بانواع ریاضات نهاد و بعده سند اخذ خرقه چنانکه گذشت ذکر نمود و گفته و اینها طریقه اویسیه داشت از
روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافت بعده ذکر خلفا او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در مکن پور
سی و نه سال استقامت فرموده و در ۸۳۲ ساکن بهشت شد و در روایتی آمده در مدار الاسرار ست در ۸۳۸ از این
عالم رحلت فرمود تاریخ سنه اول ساکن بهشت ست و تاریخ سنه دوم آه افسوس شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش
شاه کو نیست انتهی گویم در صحت جسد وی درون قبر مکن پور نیز نزد اهل علم مشهور سخنی ست مشهور بعضی هم در اینجا
نشان میدهند و این قول عام ست و خاص و در مکه میان صفا و مروه میگویند علی کل حال از مداریان این زمانه
هیچ مپرس که بنده گورانده سراپا مکر و زور والله اعلم

مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب اوراد می داشت آنرا میگرفت و در آخر
شب از خانه بیرون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود و چون پاره از شب میگذشت بخانه می آمد گویند ابدال
بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما چگونه باشم و ما را مصاحبت بر شما ابدال

شیخ رفیع الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود و شیخ حسام مانکپوری گفت او میگفت الله
که من از سگ بازار هم کمترم شیخ عبد الحق فرموده وقتی این حکایت بخدمت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر
خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام بس

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود و شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
باشد فرمود مردمان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست اگرنه
چشم از برای چه میکشایند انتهی و لنعم ما قیل

نشانده ام که خیال تو راه گم نکند
براه دیده دو رویه درختهای مژه

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جهانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق در آمد و خلافت عظمی از مخدوم
جهانیان جهان گشت دارد و او را بسیار مدح میکند در حقائق و توحید سخنان از بس عالی افتاده او را مکتوبات
مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق بحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتی
بدان واقع شده کرده بود و او درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچهه پنجه از قریات جونپورست بسی بمقام
بفیض ست در مکتوب مذکور قاضی را بمشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که ترتبها بمشرب وجدانی نصیب
شمهٔ از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء
الخاتمة وادنی نصیبه منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که بر آمدن از ورطهٔ دریای شرک
خفی جز بدستگیری این عقیده امکان ندارد انتهی رم لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظرها هست

شیخ قاسم اودهی دهلوی مرید شیخ فتح الله ست که از علمای دهلی بود وی رساله دارد مسمی بآداب السالکین
در وی مینویسد درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه
و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بمعنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار
منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیرخان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه
از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی
از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه هیچکس اینچنین اسرار حقیقت را
فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست کسی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد
و اکثر نظم خسرو را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لادو سرای قریب مقام خواجه قطب الدین
بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم حاضران
غائب از آن رو که ما ئیم پیدا نائیم و از آن رو که ما ما نائیم هیولا آئیم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را مانگوئی
این حروف ست که ظروف اشارت ست و نقاطی ست که نکات اسرار ست بیاضی ست که در چشم دل سواد میدهد
و سوادیست که در دماغ جان سودا انگیز د نوریست دیده افروز ناریست پرده سوز ما شجر اخضر طوریم که نار نهانی
آن نور هم نورش بر ما تافته و ظلمت از ما شتافته و ما را بما یافته بما از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی
گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست و آنقدر معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتاب دیگر کمتر ست

سید یداللہ نبیرہ و خلیفہ گیسودراز است مشرب عشق و محبت بر وی غالب بود وی را با زنی محبتی واقع شدہ مدتی پنہان داشت آخر آن زن را در حبالہ عقد خود آورد وقت جلوہ ہنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آہی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفہ نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شدہ بود ہر دو را پہلوی یکدیگر در قبر کردند رحمہما اللہ تعالے

کشتۂ کہ عشق دارد نگذارد ت بدینسان | بجنازہ گر نیائی بمزار خواہی آمد

شیخ پیارہ مرید سید یداللہ است و تربیت از گیسودراز یافتہ وی در اول کہ بخدمت میر سید پرسید درویش جا می عاشق بودہ او جواب کرد و گفت بندہ برای عشق آموختن بخدمت رسیدہ ست من عشق چہ دانم کہ چہ باشد فرمود مقصود امتحان حال ندانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعہ افتادہ ست بگوی عرضہ نمود کہ من وقتی بر ہندوزنی نگران بودم فو ہیچ حیلہ وصال او دست نداد زنار بستم و بہ بتخانہ کہ او بپرستش می آمد رفتم تا او را ببینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہمتی چون تو دیگر کجا یابم کہ او را طریق محبت خدا بیاموزم این کار عالی ہمتان ست عزیز تر از ایمان دیگر چہ چیز خواہد بود آزا صرف راہ محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را چلہ فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکہ رسید ولنعم ما قیل ؎

دلیل عشق حقیقی ست عشقہای مجاز | بآفتاب رسد شبنم از نظارۂ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ ست از کاملان وقت و صاحب کرامت بود و مرتبہ عظیم و شانی رفیع داشت در گور و بنگالہ بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشینند و حکم کنند شاہ گور از جہت توہم و غدغہ کہ لقول اغرض گویان بخاطر او راہ یافت وی را شہید کرد قاتلان چون در خانقاہ او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند ہر مریدی کہ شمشیر میزدند شیخ یا قہار یا قہار میفرمود چون تیغ بر وی زدند فرمود یا رحمن و بہمین کلمہ جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتادہ بود و اللہ اللہ میگفت

شیخ محمد ملاوہ او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل حالت بعد و فراق شیخ را حال بجدی کشید کہ نزدیک بانزہاق روح رسید شخصی کہ بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید کہ مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکبارگی و فرحت در شیخ پیدا شد گویا از سر نو جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجيب في صبابته الهجر يقتله والوصل يحييه

گه بلطفم می نوازد گه بنازم میکشد زنده میسازد مرا آن شوخ و بازم میکشد

الوصل يحيي والفراق يميت فما زلت في العشق حيا وميتا

چشمت کشد و لبت دهد جان مرگ آید و در میان نگنجد

چشمت بغمزه لب بشکر خنده میکند تفسیر آیت خلق الموت والحياة

وی روزی در سماع بود و تواجد مینمود رائی از رایان آنديار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و هندوانی که با وی بودند گفتند بگیرید و در سر رفتم او را از آن مجلس کشیده بدر بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر مرا بیرون کشیدندی بجای او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده

عاشق گردد هر که بکویت گذرد آری از در و بام تو ببارد عشق

وفات او در سنه ۹ بوده قبر او در بلاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبد الحق دهلوی سعد الله رح مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق او چه کبر سن همچنان تازه بود ع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز و درین نزدیکی قصبه بلاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد و الد بزرگوار رح را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانه این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بدست ایشان میدهد رنگی از رنگهای این پیر نورانی در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبد المقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زباد که از گریه مشکین حکایت شیخ آزا نجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قدر با قاضی ست شیخ عبد الحق گفته بر شیخ طریقه سوالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود و تخیل که در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا تیغی نیز دست بهم داده والله اعلم گویند در خانهٔ وی زر بادیه بود شیخ در دهلی بود در واقعهٔ
امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بجونپور رفت قاضی همدران واقعه از دهلی بدانجا رفته وفات او در سنه بود و هم
شیخ تقی در کرده مانکپور بود و حالی بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرموده نام او در دفع هوام گویند
بسیار موثر است خصوصا در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان ابن قبجق
بغزو برآمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز دران لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مغلان آمد سلطان
حمله برآورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ برزد که چه میگوئی بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین بگفت و به
لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله و بحمده سعی ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است سلسلهٔ شطاریه بدو پایدار گردیده است سطوت ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم چون در مجلس حی نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که اینجا تشنه [illegible] عبارت از طالب علمان بی اعتقاد
باشد یا شد تا سخن خدا گفته شود رسالهٔ او در طریق شطاریه مشهور است قبر او در قلعهٔ مندو است رح
شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفهٔ شیخ نور است از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت
او را ملفوظات است رفیق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجا می نویسد فرمان شد سالک از ذکر
عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسد ولکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پردهٔ غیب
چه گشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا نور اوست یا پرتو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت رسد
هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لا اقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چهار چیز می باید دو درست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال سکرات والمنع موت
فرمان شد دنیا همچو سایه است و آخرت همچو آفتاب هرچند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب رسد
سایهٔ خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که مگسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش و آمیختهٔ کس مباش
جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بودند ترجمهٔ ایشان
در اخبار الاخیار است
مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر حزازی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نغز اند و کشت تو نیک است شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیزها دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدم

شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائمی از قوم نوایت ست و این قوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیته طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینهٔ منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگرفتند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمدآباد ست شیخ علی نحریر زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود و از علماء صوفیه موحد ست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده از وست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز از وست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازاله شکوک و اماطه شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید تزیح عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذا لم یغشهم دین ریب التقلید وهي من القرآن المجید فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شئ شهید الا انهم في مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شئ علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شئ هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الآیة ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالها العرب ع الا کل شئ ما خلا الله باطل ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به وبصره الذي یبصر به والذي نفس محمد بیده لو دلیتم بحبل لهبط علی الله الی غیر ذلك من الآیات والاخبار والجمهور اولوها فرارا من الشبهات در ۸۳۵ متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هند ست و شهره بلاد عرب و عجم مولد او دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی ست از شرح اوصاف او اگرچه در زمان او دانشمندان

بوده اند که اساتذه و شرکای او بودند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را اعطا کرد هیچکس از اهل زمان او نکرد
دانش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبدالمقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که رایات
تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی
رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی
افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلمای بلندآوازه ساخت عرق حسد ابنای جنس در جنبش آمد قاضی
شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی نموده

ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو — واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ای در بقای عمر تو نفع جهانیان — باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند در اندک زمانی جماعه حساد فانی گشتند حواشی کافیه و ارشاد نحو که در وی تمثیل در ضمن تعبیر التزام نموده
و بدیع البیان در علم بلاغت که در آن هر قصیده تسجیع شده و تفسیر بحر مواج از وست در تفسیر نیز از برای تسجیع تکلفی کرده
شیخ دهلوی گوید قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد وفات وی فی سنه ۸۴۹
قبر او در جونپور است رساله ای مسمی بمناقب السادات در انجا در عقیدت و محبت باهل بیت نبوت سلام الله
علیهم اجمعین [illegible] شیخ گفته رساله سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود ان شاء الله تعالی
بعده [illegible] آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار
شیخ [illegible] از اولاد شیخ حمید الدین است بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
ذوقی کمالی داشت و عشقی تمام و علمی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر است که صاحب مقام
و مولف کتاب [illegible] شیخ [illegible] بود وی را تفسیر است مسمی بنور النبی هر جزوی را از قرآن مجلدی جدا نوشته است
وحل تراکیب و بیان معنی قرآن از انچه در تفسیرها می باشد بتفصیل و تسهیل هرچه تمامتر بیان فرموده بغایت صاحب
بود محبت حضرت سید کائنات صلعم هرچه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را در تسمیه نسبت بآنحضرت صلعم کرده
وقف نموده بود عرابه با خود میراند و گاوان عرابه را هم خود نگاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت جامه کهن
در پوشیدی [illegible] شیخ [illegible] دهلوی گفته فقیر آن جامها را زیارت کرده است هر سه جامه دستار و پیراهن
و ازار از یک جنس پارچه بود و انانچه ذراعی بیک فلس هم نیرزد انتهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث
الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم ست بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوی
و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانباز بود و اهل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابه مجلس سفیان ثوری
بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری ست شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت
تمام گفتی چنانکه زهرهٔ ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد روزی
الدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسمان میطلبند پیش پیر خود برو او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود
همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افاقه دست داد
دست بر آوردی و تکبیر تحریمه گفتی و بیخود شدی و در همین حالت الله اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در سنه ۹۲۵ در پایان پیر
خویش جای یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه ست حسن ظن آنست
که از باب غلبه و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر همین و الله اعلم

شیخ حمزه دهرسوا از اولاد شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست و دهرسو قصبه ایست که در نواحی نارنول پیری
عظیم با برکت و نعمت و کرامت معمر الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی
بود وی گفته دنیا بمثل آتش ست بهاء اندر ربیعت که از وی چیزی بکفه خورند و در وقت سردی گرم شوند چون
زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد و این ماجرا
در سنه ۹[illegible] رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی ست درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق
و سکر و حالت و فقر و تجرید بود و جذبهٔ قوی داشت مولد و مقام و مرقد او ردولی ست استاذ او را علم ظاهر
می آموخت وی نمیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تنبیه کند چون آگاه شد
پیش آنجا عه رفت و گفت که من غنیمم مرا دختر نهید وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود و مسلمانان
آن جمله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان بگویند
تمام هفته خدای تعالی بلا از آن شهر بر دارد تو نیز بگو گفت مرا درین کار نیت درست نمیشود زیرا که هر بنده که خدا را
از جهت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بندهٔ خود باشد نه بندهٔ خدا شعر مسطور گوید و چه خوش موافق ست
این مضمون کریمه و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب
علی وجهه خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین وی گفت منصور بچه بود و طاقت نیاورد و اسرار

قال شیخی شیخ مینا ادامه الله فینا

شیخ حسن بن طاهر در نه سالگی کلام الله را حفظ کرد و در هژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و
ازان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و
خرقهٔ خلافت و کمال از حق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فردای قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما
چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه ماست عالم بود و عارف برادر
سلطان سکندر لودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود روزی بهمین خیال بخدمت او آمد و التماس
نمود که فاتحه بخوانید تا مرا سلطنت دهلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه و تعالی
بحکمت خویش ترقی یکی خواسته است تو در دنیا معارضه مکن تو مطیع او باش قبر او در مدیع منزل دهلی است
و آن برجی ست از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغییر السنه آنرا بجی سندل گویند روزی قوال این رباعی سرایید

ای ساقی ازان می که دل و دین منست ... پر کن قدحی که جان شیرین منست
گر هست شراب خوردن آئین کسی ... معشوقه بجام خوردن آئین منست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب وجد میکرد روز سوم در همان غلبهٔ شوق جان شیرین
بجهان آفرین سپرد وفات او روز جمعه نهم شهر ... بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله است
او را رسائل دیگر است در طریق سلوک و علم توحید در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن است و رفتن
حسی انتقال است از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این او در مرتبهٔ
نفس تزکیه می نامند و در مرتبهٔ قلب تصفیه و در مرتبهٔ روح تجلیه الخ شیخ دهلوی درین محل از لمعات قطب عالم نقل
آورده که شریعت کمر بندگی در میان بستن است و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت
فرمانبرداری ست طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دوست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا
و حقیقت بقا و جذبه عبارت است از رحمت خاص که آتیناه رحمة من عندنا عبارت ازان است و دعای
مصطفی صلعم اللهم انی اسألک رحمة من عندک تهدی بها قلبی مبنی بر آنست و الیه اشار صلعم فی

قوله انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن

درین دیار ازان سرخوشم که گه گاهی ... نسیم بوی تو آم زین دیار می آید

این اشارت است بتجلی دائم و فیض حق و جذبهٔ حق و توصل بحق عبارت است از انقطاع و تبرا از ما سوا و خودی و دنیا

وارتفاع جهل و علم بوجود مطلق والله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قادری بود و مشرب
شطار داشت و او را رساله ایست درین باب و در وی گفته الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق او را در حال
استشمام روائح طیبه چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک بازهاق روح بودی گویند شخصی در حالت
نقاهت غالیه پیش او آورد بمدد آن ذوق وصال یافت وکان ذلک فی سنه ۹۲۱

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار ما رواست مردی بزرگ بود و کمال اتباع داشت هیچ سنتی از سنن
سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد و فقر و فقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم زاده از اولاد آن مولانا عماد است که در
زمان [illegible] بود میگویند وی در ایام عزت سلطنت خود گفته بود که فیض خدا منقطع نیست چرا باید که فیض نبوت
منقطع شود اگر کسی حالا دعوی پیغمبری بکند معجزه نماید تصدیق کنید یا نه مولانا عماد بر فور گفت که گردن چنین
[illegible] تعلق حکم کرد که او را ذبح کنند [illegible]

مولانا سماء الدین [illegible] در میان علوم رسمی و تحقیقی و تقوی و ورع از دنیا زیادت بر قدر ما یحتاج اختیار
نکرده مرید شیخ کبیر نبیره مخدوم جهانیان و پیش مولانا سناء الدین که شاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کرده و از
ملتان برآمده در [illegible] گذرانید و بدهلی آمده سن کبیر داشت بر لمعات عراقی حواشی نوشته که مجمل معانی آن
[illegible] رساله دیگر [illegible] مسمی بمفتاح الاسرار اکثر آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نسفی است در سنه ۹۰۱
بگذشت [illegible] بحث تعلق ارواح قبل از اجساد یا بعد از آن و مقام روح پیغمبر صلعم و معنی شفاعت و آنکه در [illegible]
[illegible] ذکر کرده [illegible] اخبار الاخیار نقل نموده ح

شیخ عبد الصمد [illegible] پسر مولانا سماء الدین است از زهاد وقت بود و بغایت تجرید داشت تزوج کرد و چون مانع
حضور وقت و فراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کرده بود و هر چه گفتی
بعینه [illegible] گفتی خواهد آمد خواهد رفت و نگفتی خواهم آمد خواهم رفت گویم در کتب صحاح اهل حدیث نیز همچنین کرده اند چنانکه
ترمذی میگوید قال ابو عیسی بخاری میگوید قال ابو عبد الله و [illegible] پادشاه [illegible] قومی را اسیر کرده بود در آن میان جماعه
از سادات نیز اسیر شده بود وی نزد پادشاه رفت و گفت که سادات را بگذارد قبول نکرد وی گفت حرام باد
سکونت در شهری که تو پادشاه آن شهر باشی بعد از آن بسند رفت پادشاه آنجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت
و گفت مرا اینها کار نیست [illegible] تشویش [illegible] ظلم نکند هم در بعضی

قربات منند و مقام کرد و قبر او همدرانجاست رح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در اچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی خوارق عادات بوجود می آمد اشتهار آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام شیخ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بروی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند در حدیث شریف است لان یهدی الله بك رجلا خیر لك من حمر النعم وفاتش در ۱۹۶ در اچه بوده همانجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایهٔ فاتقوا الله ما استطعتم بمرتبهٔ فاتقوا الله حق تقاته رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد بهمین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی مکی در اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایهٔ دیوار مقبرهٔ شیخ بهاء الدین زکریا نایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انتفاع و استمتاع بدان درست نباشد رح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایهٔ دیوار قرضخواه ننشستی

شیخ عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت الهی نشناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار ست و وی سبحانه بواسطه بدان متکلم ست و خلق از آن غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر بنا بر نیت زیارت مدینه در خواست و بر اه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود و بنده عاجز میگوید که اگر حضرت پیر رح چنین میفرمود که یکی کلام مجید ست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیرا که نفع دوام این سنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را بالیقین نخواهد بود و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دهلی قصد حرمین شریفین کرد و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بشارتها اشارتها یافته باین حد و دعود نمود لفظ شیخ حاجی بهمدد سال وفات اوست که در ۹۳۲ بوده وی را تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در انجا درج نموده شیخ عبد الحق دهلوی رح میگوید غالباً وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت بوده ست و بدانجهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت نامرعی مانده بعده شیخ سخنی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیر شش ماه بود در حرم
شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که بر گلشن راز شرح دارد درین دیار در زمان سلطان سکندر از
مکه معظمه تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اهل مشرب حلیه نیک نورانی داشت جگر گوشه خود را
بشیخ مدثر بن حاجی عبد الوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت
بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید و این بیت برخواند

دست تا پیدا گریبان میکشد — من پی دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در سنه ۹۴۲ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست
شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و درویشی کامل و چندیری توطن داشت و کبیر السن بود در جواب
ابیات صاحب کشاف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد

وجماعة سموا هواهم سنة — وجماعة حمر لعمری مولفه
قد شبهوه بخلقه فتخوفوا — شنع الوری فتستروا بالبلکفه

چنین گفته ست

عجبا لقوم ظالمین تلقبوا — بالعدل ما فیهم لعمری معرفه
قد جاءهم من حیث لا یدرونه — تعطیل ذات الله مع نفی الصفه

در سنه ۹۱۱ از دنیا رفته در علم و عمل و ورع و تقوی بمرتبه بود که پادشاه ... میکشید و حاجات مسلمانان برآورده
شیخ عبد الغفور اعظم پوری خلیفه شیخ عبد القدوس ست صاحب مقامات و کرامات بود و گویند وی حضرت
سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغه صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد النبی الامی الحسینی اسالک
شیخ عبد القدوس صاحب علم و ذوق و حالات و حلاوت و وجد و سماع بود اگر چه بظاهر دست بیعت از
شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق بود او را کتابی ست مسمی بانوار العیون در فضایل آن
مناقب شیخ احمد نوشته و در رساله قدسیه در معنی گرسنگی سخنی غریب بتقریبی مرغوب گفته که در اخبار را احیا
مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام ست
دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و ناشکیبی ست سوم را آتش محبوب و معشوق
خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جمیل یحب الجمال ست

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی
زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار ست

شیخ ادهن دهلوی جد مادری شیخ عبدالحق دهلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل و متورع و متعبد و در غایت خشوع و انکسار و تادب و وقار بود بهان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لائح بود و اکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در سنه ۹۳۴ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس امجال عبور از آن راه نبودی اگرچه خود بار گران بر سر داشتی استاده شدی و استماع نمودی اکثر موالی و اهالی شهر شاگرد او بودند و او را در وعظ بحسب اختلافات مقامات وعد و وعید حالات عارض شدی و جمله اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان بهلول مفتی دهلی بود در سنه ۹۳۶ برحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت و حلم و وقار بود و او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لهذا از اکناف عالم از عرب و عجم بعضی بسابقه استعداد و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن این دیار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند از آن قبیل اند و فی الحقیقه محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تحریر بیرون ست و از وی نیز در باب فراست بلکه کرامت حکایات نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت و ایالت سنه اربع و تسعین و ثمانمائه ست و ارتحال او بعالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمایه و مدت سلطنت وی سی و نه سال رح گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست و عهد دولت و ایالت نواب شاهجهان بیگم ملیکه این دار الاقبال و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول همم وی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب و سنت مبذول ست ترقیات روز افزون بخشد و زمان حکومت و عزت او را عمر دراز و بقاء طولانی ارزانی دارد

برست پاس خاطر آزادگان و شکر
بپاد بر خدای جهان آفرین جسدا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست یگانه روزگار و جامع اطوار بود نام اصلی او جلال خان ست عارف کامل و شاعر فاضل بود قصیده و او بیشتر از غزل او [illegible]

شده و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته مصاحبت صورت و معنی در ذات او تعبیه بود
کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن داوری ابتدای او از زمان سلطان سکندر بن بهلول ست و تا زمان همایون بن
بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحاء در خواب بقبول این بیت در پیش آنسرور
صلی الله علیه وسلم بشارت یافته اند

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات　　　تو عین ذات می نگری در تبسمی

مقبره او در مقام خواجه قطب الدین ست قدس سره وقتی که طالب علم در دهلی کردی کار من زیارت وی و زیارت
جناب خواجه قدس سره مشرف شدی روضه عالی بغایت نزه و لطیف ست و خانه که الآن قبر او در دست و در حیات
حیات مسکن او بود همراه همایون بگجرات رفته بود و پسرش شیخ عبدالحی نشاء غریبی داشت و ظهور عجیبی بی کوشش غیر
و حالتی بود و با هرها انفه سری داشت از انجهت او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده به همه بود و در آخر که چشتی
که او را بود چنان خوش بگذرانید که کلفت و محنت را گرد سراپرده احوالش مجال عبور نبود هر روز در حواله گاهی بود دائم
در سیری و سرور و شوقی بود و با اینهمه از معنی فقر و فنا و دردمندی که سرمایه سعادت ابدی ست قسطی کامل نصیب
او شده و در جوانی رخت ازین سرای فانی بربست و در سنه ۹۵۹ درگذشت رحمهما الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متبرک بود و صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هند وقوفی
تمام داشت شعر هم میگفت و این ابیات از واردات وقت اوست

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد　　　که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد
بجستجوی نیابد کسی مراد وصلی　　　کسی مراد بیابد که جستجو دارد
نشاط باده پرستان بکام ما نرسید　　　هنوز ساقی ما باده در سبو دارد
حدیث عشق تو تنها نمی من میگویم　　　که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکف دلبری بده تو علا　　　که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و سکر و وجد و حال بود دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی
و بلباس خاص مقید نبودی گاهی خرقه مشائخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چهار منکوحه داشت و حصول
فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و وی تا بوده بخانه دنیاداری نرفته و هیچکی را از ایشان
بخانه خود نخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال هیچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید ازان طائفه که بر قوالان حکم رانند که فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا هرچه بگویند خوش آید و همران ذوق کنم گوییم سعدی شیرازی گویا از همین وادی گفته است انچه گفته است

کسانیکه یزدان پرستی کنند — باواز دولاب مستی کنند

قبر او در جونپور است در سنه ۹۰۰ درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی مرید شیخ حسن طاهر است از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زهد و تجرید است وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بکمال نفس حاصل کردم و دانستم که نفس بهیچ طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد همایون پادشاه یکبار وی کاغذ مفید با مهر و نشانها که در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا هر چیزی و هر مقداری که خواهند درانجا بنویسند فرمودند ما را احتیاج نیست وی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود دعوت کرده ایم که

از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا — که نیم بنده دیگر و نه خدای دگر است

قبر او در ظفرآباد است در سنه ۹۰۰ برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهر است از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام مجاوری کرده و بمشایخ بیعت نموده وی بعد از نماز دیگر در ایام شب تا چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همچنین تا شام درآمدی در خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افروختی بشغول شدی در سنه ۹۰۰ درگذشت وی گفته عالمی است که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة عالمی دیگر است که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفه الله تعالی فی قلب المومن فیفرق به بین الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر است که مدرک آن جز محبت نیست وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظه و ورای این اطوار طوری دیگر است که عشقش نامند دران طور چیزها معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حس معلوم نشود او را کلمات است در بیان توحید وجودی که قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جهنجهانه خلیفه شیخ محمد حسن است حال طرفه داشت بعد از ان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمده از مجاهده بمرتبه مشاهده رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را و بندید و ضامن وی شد و او را گفت تو از شهر بدر رو که من بجای تو در بند خواهم بود از بعضی یسرا و محنتها آمده همه را تحمل کرده از خود اظهار

نکند و گویند بی‌واسطه از آنحضرت صلعم باذن و اشارت شیخ دهلوی گفته و چه کمال باشد ورای آنکه کسی بی‌واسطه
از آنحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان او و شیخ امان پانی‌پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیریت
او بعالم گفتگوی در میان بوده و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر می‌نمودند و شیخ امان را
درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را در آئینه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار
و اجرای این کلمات بر زبان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر متجاوز است لکن چون ایشان گفته اند و نوشته ما را
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه با ضمیمه مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد از این تحریر به بزرگی را
نقل کرده و در ضمن آن قصه شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل احادیث موضوعه است چنانکه حال معرفت
این دانا برای اهل معرفت معلوم و معروف است

شیخ امان پانی‌پتی نام او عبدالملک است و لقب او امان است وی از علمای صوفیه موحده است از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف در میان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا و اجمالا انکار نباشد و گفتی مرا در ابتدا حال دو دلیل بر مسئله
توحید بود الا الان بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار است
و آنها تحقیق از تقریرات لایح وی گفته سرمایه درویشی پیش ما دو چیز است تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بادشاه بر آنها تهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف
کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چرا نرود که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاده باحیت است و خوار
کردن ایشان حیفی دیگر از ان نیز خون در جگرم و از این نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
سادات بازی کنان در ان کوچه میرسیدی کتاب از دست گذشتی و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودندی
او را مجال نشستن نبودی و در مجلس او ذکر دنیا و مالایعنی و غیبت مردم نگذشتی اوقاتش بذکر حق و نشر علوم معمور
بود و فرمودی قال این علم همین حال است هرکسی را بچیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان است
خانقاه و ساز نداشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خورد و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بارها دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

و بیخود افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه کس و بهمه
چیز در مقام وداع شد کتاب را بگشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها
گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردیم در این اثنا او را تبی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و
کوزه های نو بیارند که امروز وسواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بر وی غلبه کرد در آن حالت میگفت
که مشایخ طریقت استاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی
سنه ۹۵۶ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رح یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در
اخبار الاخیار در ذکر ارادت او باوی رح و نقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرده و در اینجا ضرورت ذکر آن نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت و جذبه و بشکل در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی
و از پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال
مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی
سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و در بیابان نهادی روزی
پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا تف وی بطبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز از وی
مسموع شده است چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بیست و پنج سال
وفات کرد در سنه ۹۴۸ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن معین عبد القادر الحسنی الایرجی متبرک و دانشمند کامل بود و در سائر علوم عبور نموده کتب
بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس به انشاء او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط او آمده
بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکس کمتر دادی و چنانچه فنون
علوم احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهره کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی
روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواجه صاحب
چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش در این اثنا حضرت
خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند
که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آوردند و در عهد
اسلام شاه در سنه ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نسبیه دانشمند بود و محدث در معقولات شاگرد دوانی است
و در حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش
از شیراز است و معین الدین صاحب تفسیر معینی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شد و کس نماند در سنه ۹۵۴
آنجهانی شد قبر او هم در انجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود و جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی بر صحیح بخاری
شرحی نوشته مسمی بفیض الباری و سراجی را که در فرائض است نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت مستحسن
در شعر بود حج کرده و سیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما ینبغی و صدر
حیات بود در سنه ۹۶۸ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی در میان گور غریبان افتاده است در اخبار الاخیار
از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده است

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدینی الچشتی المتقی اصلش از جونپور است و تولدش در
برهانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی است عالم بود همراه زاد التقوی و راحلهٔ توفیق عزیمت حرمین شریفین
یافت و شیخ ابو الحسن بکری را که عالم و ولی بود تلمذ نمود و مهاجر شد جامع صغیر و جمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود
شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در ان کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن
گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی و فارسی او از صد متجاوز است شیخ ابن حجر
مکی در ابتداء حال استاذ او بود و در آخر مرید او شد و خود را تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد او است
و محمد بن محمد سخاوی استاذ او و شیخ ترجمهٔ او در اخبار الاخیار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صالحه از حالات و کرامات
و حکایات زهد و ورع و دیانت و تقاوت او ایراد کرده و بعض وصایا و مکاتیب او نقل نموده رح توفی فی سنه ۹۷۵
شیخ مکه تاریخ وفات اوست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوٰة در کتاب الامارة والقضاء از شیخ عبد الوهاب متقی
نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار است اگر بدست آید غنیمت است چندگاه باین
نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان
محمود گجراتی که بغایت معتقد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانهٔ سلطنت
شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کردند و بدار العدالت نشستند و جمعی از خادمان و یاجیان که در خدمت می بودند

رشوت گرفتن بنیاد نهادند بسلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط و تفریط
مینمایند سلطان باور نداشت گفتند جاهای که همیشه با ایشان می باشند رشوت می ستانند البته شیخ نیز میدانند و روا
میدارند چون شیخ شنیدند که بسلطان اینچنین رسانیده اند چندگاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی آید روزی در چبوتره عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و یاران سلام علیک کردند و برخاسته
دویدند و گفتند که این هر دو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی جز در ایام سفر آن بود که دو حجره
راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود نمی آمد و کاریکه از
دست خود می برآید بکسی دیگر نمیفرمود و در حجره دیگر مصحف و چند کتاب ضروری میداشت یکی از وزرا ایشان را
تکلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه تشریف آرند تا در وی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از اینجا دعا
بکنیم خدای تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آییم اما به سه شرط یکی آنکه هر جا که خواهیم بنشینیم
ما را تکلیف نکنند که بالاتر بیایید و بر صدر نشینید گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف
نکنند که این بخور یا آن بخور هر چه ما را خوش آید بخوریم سوم آنکه هرگاه که خوش آید برخیزیم و برویم تکلیف نکنند که یکساعت
دیگر بنشینید

شیخ عبدالوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی است تولد او در مندو است هم از زمان صغر قائد توفیق الهی رفیق حال
ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جید و دلیر
شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا که یافتم عبدالوهاب است شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگوید عمر شریف
ایشان الآن والله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد حجهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بمکه معظمه است طریقه
ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدان اشتغال
نکنند و انکار هم نکنند و بد نگویند و چنانچه عادت فقهاست بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمود و باید که هر چه بشنوند
اگرچه سخن باطل باشد زود بانکار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهمند سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد بعد از آن اگر توانند آنرا موافق حق سازند و گرنه رد کنند و اگر این را نتوانند از سر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود ندهند میفرمود هر کرا ببینند که بکلمه اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و تکفیر و تشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را
نداشته باشد و این سخنان بگوید او ملحد است او را بالقطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی بخواهد بود قاموس لغت مبالغه می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم دارد و سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بمنزله غذا است که همیشه احتیاج بآن
باقی ست و نفع آن عام و ذکر بمثابه دوا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد و روش سلف متقدمین همین ست که تشبث
بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم از آن قبیل نیست که هیچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح
نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و منامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آمده دران از جعرانه روبت آنحضرت صلعم میسر شد وقتی
ما انجا بخواب رفته بودیم دیدم که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار میفرمودند و صائم
شب به جنة می رفتند گویم جعرانه موضعی ست بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم
حنین در انجا اقامت فرموده عمره برآورده بود و پس اگر کسی عمره باین نیت از جعرانه برآرد خوب شاید او را باین نعمت بنوازند
سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بمکه آمد و استیذان در آمدن نمود اذن ندادند
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدهای دلها بیکدیگر بس ست وی بهمین کلمه از ایشان راضی و خرسند
رفت اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجملی از احوال شیخ خود نوشته اند و زاد المتقین
کتابی ست از شیخ عبد الحق دهلوی که دران ترجمه این هر دو بزرگوار ببسط تمام ثبت نموده رحمهما الله تعالی
میان غیاث در بروچ که از بلاد مشهوره گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیر الناس من ینفع
الناس اند هر چیز و هر جنس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمردم خیر میکردند چه از زر و جامه و
اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانه ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم و عامل
و متقی و متبع بودند شیخ عبد الوهاب متقی میفرمودند یکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمودند افضل الناس میان غیاث ثم شیخک ثم محمد طاهر محرر سطور
مقام بروچ را در سفر احمدآباد گجرات دیده بر جای بلند افتاده ست امروز آنرا بهروچ گویند و در اصل بهرگچه ست
میان شیخ محمد بن طاهر در پتن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بتحصیل کتب متداوله بحرمین شریفین رفت و علما و مشایخ
آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوطن اصلی
عود نمود و هنگامه افاده علوم و اعلاء کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شایع بود ازاله کرده سیاه ان

اہل سنت واہل بدعت این قوم تمییز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از انجمله کتابی ست که متکفل
شرح غریب صحاح سته ست مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگر ست مختصر مسمی بمغنی که دران
تصحیح اسما و رجال کرده بی تعرض به بیان احوال انها بغایت مفید و در طلب این کتب سعی علی شفقی بسیار نموده و دو[?]
بوصیت شیخ سیاهی بجهت امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز نقل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
در کار باشد و در ازاله بدع واهل بدع که دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بدست آنجماعه در سنه ۹۸۶ بشهادت رسید
شکر الله سعیه وجزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمه وی علحده در یک کراسه نوشته در انجا تحقیق قوم بوهره نموده
در مآثر الکرام می نویسد که او در شکست بواهیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدا از سید محمد جونپوری میکردند مثل
استاد خود کمر بست و عهد کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نبندد و چون اکبر پادشاه در
در سنه ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرد و در پتن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ پیچید و فرمود
باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بر وفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازم ست دران سال
حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما
عنقریب صوبه گجرات بر عبد الرحیم خانخانان قرار گرفت و حمایت از طائفه مهدویه باز تمکین جستند[?] شیخ دستار
از سر گشاد و عزم آگره کرد که ماجرا را بسمع اکبری رساند و تدارکی بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بطریق کنایه
منع کرد و فرمود عالم مظهر اسما جمالی و جلالی ست حفظا آثار بدا الحکام هر اسم صراطی ست مستقیم سود نبخشید[?] و رخت
کوچ بربست جمعی از مخالفان در پی افتادند ما بین اوجین و سارنگپور رتبه شهید ساختند نعش او را از مالوه به پتن
برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی بلده[?] بود در علم و فضل
و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاهت ممتاز عصر می زیست و سالها بر مسند افتا حرم محترم سر بلندی داشت در
سنه ۱۱۳۸[?] گذشت شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره ست و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب او بود یا
از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند والله اعلم

شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الوهاب متقی بود او را در سلوک این راه رفتار خاص بود عجائب
حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل حبوب و بقول هر چه بدست او می بود میداد خواه مظفری
و خواه روپیه اصلا مقید نمی شد که حساب کند و بها پرسد

شیخ عبد العزیز بن حسن طاهر خلیفه میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

بر خلق و اعانت فقرا نظیر نبود وی از اہل سماع است گویند در وقت رحلت ہم بذوق و حالت رفت و ختم او
برین آیت شد فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون والد شیخ عبد الحق دہلوی او را دیده است
می گفت ہرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست ہم میداد از جہت معنی شوق
و غربت که در صورت او مشاہده می افتاد تولد او در جونپور بوده و ہمراه پدر یکنیم ساله بدہلی آمده در سنه ۹۷ وفات یافت

میان نجم الدین مندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین مندوی بود عارف
بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت
واقع شد و بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدہلی آمد و در مقام خواجه قطب
کاکی می بود رحمه الله تعالی

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست که مرید مولانا الہداد شارح کافیه و ہدایه ست
مجذوب بود و حال صحیح داشت و سکر و تلوین بر حال او غالب بود ہر که بملازمت او رسیده البته چیزی
از باب اشراق باطن و کشف خواطر مشاہده نموده وی از سماع پرہیز کردی و مریدان را از تعلق بظاہر صوری منع
نمودی و گفتی باز را اگر چشم نه بندند و ریاضت نفرمایند بگنجشکان جنگلی گیرد و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید اوائل و کلان تران کنند و باوجود آن گاہی
که حالتش در گرفتی آتش در نہاد او افتادی مات فی سنه ۹۸۱ رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسماء الہی نیز فتحی داشت شبہا بر خود
گریستی و فریادہا کردی و نعرہا زدی و بر خر سوار شدی و در کوچہای شہر گشتی بسیار سن معمر بود و در سنه ۹۸۸
از دنیا برفت رح

شیخ اسحق پیرزانی بود از جانب ملتان بدہلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات
ساکت بودی و سخن بکسی کم کردی شیخ عبد الحق دہلوی میفرماید که بنده بملازمت او رسیده بودم طریقه التفات
و عنایت را دیده دی میگفت من منتظر پسری ہستم حق تعالی او را در سن کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او
نقل نمود نزد رحلت غسل بر آورد و وظیفه قرآن خواند و ہرچه در خانه بود بدر کرد و بخفت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعه در سنه ۹۸۹ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض و متعبد و سالکی عارف بود و ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

میان مونگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود و نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت حاجی محمد گفت وقتی بلاهور
نزد شیخ حسن بودم که بنابر محبتی که با او داشت همراه بودم روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مونگر در رسید چون
نظر او بر بودلا افتاد گفت تو اینجا کجا آمده و ترا بدینجا چه تعلق است همین گفتن بود و از شیخ حسن از آنجا گریختن
احوال بجایی ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

بابا کپور مجذوب اصل از کالپی است سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پر آب میکرد آخر
حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی این نظم [illegible]

پوشید لباس هرکه را عیبی دید   بی عیبان را لباس عریانی داد

شیخ دهلوی میگوید اغنیا را بحکم راه سیاد و بعالم دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند
لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

[illegible] الدین مجذوب در نارنول بود صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او هم آنجاست
در هر جا که نشستی تا چند روز برنخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بودی و گاهی در خنده و گاهی با خود در
[illegible] بودی و گاهی دو تاره در دست [illegible] آهن پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی خدایا
یا خدایا برو خدایا بنشین هر که حق کردی همین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق است

بی بی فاطمه سام از صالحات قانتات عابدات بود و شیخ شکر گنج گفت وی مردی است که او را بصورت زنان
آفریده اند و نظام اولیا گفت شیر از بیشه بیرون آید کسی نپرسد که نر است یا ماده فرزندان آدم را طاعت
و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعده فرمود بیتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی   هر دو طلبی ولی میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیار است و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب
علیا رسید بعد از وی بزمان قطب الدین تغلق شاه با فرزندان سرآمد زمان خود بود و بحکم المال والبنون
زینة الحیاة الدنیا با کسی هیچ از اولاد و احفاد در دهلی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک
معز الدین همه [illegible] اقامت بدار القرار بردند و آغا نیز در سنه ۷۹۱ از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

تام وی در فترات عهد فیروزشاه بولایت ماوراء النهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد و از سوی پسران
شدند شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند و سپاهی بود در همراهی در بعضی غزوات شهید شد پسرش شیخ سعد الله
که جد حقیقی شیخ عبدالحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیداری
کردی و گریه نمودی و ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات امیر خسروست که در خاطر والد الشیخ مانده گفته که در آخر شب میخواند

همه شب رود رهی را بر وصال نشسته   هر کس بخواب راحت من بقرار نشسته

غرضی ورای امکان چه خیال فاسد است این   هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در سنه ۹۲۳ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبدالحق دران هنگام هشت ساله بود و فضائل و ملفوظات
او نیز بسیارست مشرب توحید داشت و مرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته مارا نوافل و مستحبات و عزائم که
روندگان این راه را باشد اصلا نیست غیر عجز و نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت گفتن ست
هم مشاهده غریب و تماشای عجیب وارد ظهور حروف مختلفه از مکمن غیب و تجلی اشکال متنوعه از کتم عدم با وحدت علم
و اراده قلبی مثال عجیب ست از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود باحکام و آثار ماهیات که عبارتست از
صور علمیه تمثیلی مطابق مقصود درین باب تمثل جبرئیل ست بصورت دحیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو الساری فی جمیع الذرات علی ما کان علیه من الوحدة و الاطلاق تجزی و تبعض در نور ممکن نیست
اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بفروزند دران یک چراغ نقصانی و تبعضی و تجزی نرود همچنان وجود الهی با آنکه
مصدر جمیع اشیاست بحال خود در تجرد و اطلاق خودست و هم وی گفته ارواح چیست حصص فیض الهی و تعینات
وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته نه انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را بمثالی
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغ
نهند نور چراغ از ان سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خودست دران انقسام و تبعض راه نیست همچنین
درینجا وجود الهی بر صرف اطلاق حقیقی خود باقی ست و با وجود آن از روزنهای دریچهای ماهیات تابانست
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبدالحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
وی چندانست که احتیاج بیان ندارد و چه زمزمه اشتهارش گوش جهانیان را نواخته و خامه
معجز نگاری [illegible] مناقبش همه را اجمالاً و تفصیلاً [illegible] اختصه [illegible] که [illegible] اهل علم حافظ قرآن

و جامع و اعلم فقهای عهد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادل است و منکر آن
منکر محسوس و جاهل تو در طائفه اهل سلوک مشرب در دو عشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
ظاهر است مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و نشر علوم
سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علماء متقدمین و متاخرین دست نداده است مختار
مستثنی گردید تصانیف او بصد مجلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده است در محرم ۹۵۸ متولد شد
و در ۱۰۵۲ بنام آگهی و گشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا است و تاریخ رحلت فخر العالم
او را محبتی وافر است با رسول خدا صلعم و الفتی تام است با شیخ عبد القادر جیلانی و تعلقی کامل است با شیوخ خود
چنانکه از کتاب اخبار الاخیار و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد و طافح همین نشاء محبت و غلبه
العشق باعث شده است او را بر ذکر بعض چیزها در اثنای نوشتن احوال مشائخ که نه بر طور ظاهر شریعت است بلکه
آنرا از دواعی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
که سخن ما صفا و دع ما کدر را شیوه گیرد و زبان را از آلایش بدگفتن و دل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
دین و اکابر یقین پاک و صاف دارد خواه ایشان از متقدمین باشند یا از متاخرین شیخ هم ازان خیالات که نسبت
بجناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی داشت در آخر عمر رجوع فرمود و در مکتوبی بنام خواجه حسام الدین خلیفه خواجه
باقی بالله قدس سرهما تحریر فرمود که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز است
و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت درمیان نمانده و قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین
عزیزان و بزرگان می باید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است
سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و نتیجه
منوال است انتهی والحمد لله علی ذلک محرر سطور را هرچه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف
در بدایت حال بطفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد ایشان
حاصل گشته و در نهایت کار کشود خاطر و فتح باب از مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا و از
تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیر یمانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
و شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد و لله الحمد تا هنوز شورش در درونه او بالفاظ و عبارات شیخ دهلوی
و حسن اداء و اشارات وی بهیجان است که بود افاض الله علینا من برکات خلف الصدق او شیخ نور الحق تلمیذ و مرید

ومقبول والد بزرگوار و وارث کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگار ست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد او توجه جانب دکن شیخ را قضاء مستقر الخلافه آگره تفویض فرمود مدتی بقضاء آن مصر جامع پرداخت و حق
این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوة دست لسان
کشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت و در سنه [illegible] بجوار رحمت آسود
و درین نزدیکی این ترجمه نیز قالب طبع ست

شیخ احمد سهرندی قدوه اخیار ست و زبده مقربین ابرار امام ربانی ست و مجدد الف ثانی نسب او به بست
و هشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد تولد وی در سنه ۹۷۱ بوده و در کمتر ایام از تحصیل علوم متداوله
فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیه و قادریه و سهروردیه و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بهوای حجاز محمل
شوق بر بست چون بدهلی رسید با حضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیرا افتاد و در طریقه علیه نقشبندیه
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان مینماید که آفتابی شود که عالم از و روشن گردد انتهی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که درمیان صوفیه و علما از هزار سال بود وی از میان برداشت
و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین
اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرامات وی که در کتب منقول شده بصفحه
میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود تا در عرفات نبینم سالها رفت و حج رفتن میسرش نیامد یکی از بشرات ایشان
این ست که قل غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او که امام رفیع الدین
نام داره مرید مخدوم جهانیان جهان گشت بوده از مکارم اخلاق او بود صبر و شکیب در رضا و تسلیم و تعظیم هرکس فراخور
حال وی و شفقت بر خلق و صله رحم و رعایت حقوق و سبقت در سلام ولینت در کلام و طریقه ایشان کتاب و
سنت ست و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین با بنای کرام سپرده
خود از خلوت قدس و بزم انس کمتری برآمدند تا آنکه در دهم محرم سال هزار و سی و چهار بعد ارتحال استانها رحلت خود
کردند و بعمر شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت صلعم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمه الله تعالی اللهم ارزقنا من برکاته ما یکفینا فی الدنیا
والاخره

حاجی محمد شریف [illegible] خلیفه خواجه [illegible] چشتی ست در ریاضت و مجاهده و ترک و تجرید [illegible]

ودمی راسخ داشت واو را کشف وکرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو رجز بتوضا نشکست
نیر الدین لقب او ست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا حکایت نمیکرد و بخانه دولتمندی نمیرفت
وی گفته اگر فقرا ما را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف با ارادت پای او بوسیده بود

شنیدم که در روز امید و بیم　　　بدان را بنیکان ببخشد کریم

وسبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و نعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
می آید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مدهوش و بی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
عبادت آفریده است تا شب و روز او را بپرستیم و ما بهر و زبد مشغول میشویم انتهی سال وفات او در نظر نیامده
الا مدت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه ۵۸۴
بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا هند قبر او
در بلده قنوج نوشته از صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا
متصل جانب شمال واقع است اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در ینجا مطلقا از
هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت تمام دارد انتهی و مثل آن در عروة الوثقی
نقلا عن بحر الاسرار و معادن البرکات زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده است والله اعلم انتهی
و بقولی قبر او در شام است و بقولی در قریه [illegible] که از قریات بخارا است والله اعلم و بالجمله در قنوج بر کناره
جوئی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک است آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که ببرکات و انوار دارد هر
محزونی که آنجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بگرد در گرفته است می نشیند غم و الم رخت از سینه
او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد و محرر سطور را از زمان طفلی عادت
داشت که هر پنجشنبه آنجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی است که پیر طریقت
خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیا قنوج است صاحب مرآة المبتدین گوید که وی بزرگ بود و از عشق چاشنی
تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک و بلند افتاده [illegible] آن نیز باید و بران عمل می شاید

قاضی عبدالمنتجب که جدّ اعلای شیخ فخر شوری بلگرامی ست مقتدای وقت بود و حاکم شرع شهر خود مرید اوست
روزی درس میگفت که شیخ قاسم درآمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ ست و روغن
و فتیله دارد و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب وی
افتاد و بدرجهٔ کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج ست این بلده در زمان باستان چنانکه ابوالفضل در آئین اکبری
گفته دار الملک هندوستان بود ترجمهٔ این شهر به وجه تفصیل در حظیرة القدس و ریاض المرتاض نوشته ایم فارجع الیها
ومنجمله عمارات این بلده روضهٔ شیخ کبیر ست معروف ببالا پیر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود و تاریخ بنای آن
سنه ۱۰۸۱ است و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن سنه ۱۰۶۵ است و تاریخ بنا رابسه آن که محمود خان بن سلیم خان تزیین کرده
سنه ۱۰۶۶ است و این در زمان عالمگیر پادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ خجسته ست و روضهٔ دوم را نواب بهادر خان
بن دریا خان افغان غوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاهجهان پادشاه در سنه ۱۰۵۵ تعمیر نموده تاریخ وفات شیخ کبیر
بن شیخ قاسم قادری سنه ۱۰۵۰ است و تاریخ وفات قادر شاه بن شیخ کبیر سنه ۱۰۶۲ گنبد دیگر ست که در آن شیخ محمد مهدی
بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و وفات مهدی در سنه ۱۰۷۰ است و تعمیر روضه در سنه ۱۰۸۸ و تعمیر
مسجد خرد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر غزنتی خلیفهٔ اوست در سنه ۱۰۷۸ بعهد عالمگیر شده و دیگر مسجد
جامع این بلده ست که در زمان ابوالمظفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش سنه ۸۰۹ بوده در این محل بتخانهٔ
کلان بود و آنرا شکسته و سنگهای او را در کار دانیده این مسجد ساخته اند دیگر مسجد ملا علی اصغر قنوجی ست سال بنای
آن از این مصراع می برآید ع سبح باسم ربک فی بیته العظیم + دیگر روضهٔ سید جلال ثالث ست که از
اجداد مهر سطور باشد این روضه را هری خان فتح جنگ در سنه ۱۰۸۰ عمارت نموده و این هری خان معاصر سلطان حسین
بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در پنجا دو روضهٔ دیگر و یک مسجد آخر ست که آن نیز بنا کردهٔ اوست و در آن اسلاف
این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد دیدنی ست نه شنیدنی کم عمارتی باین حسن و جمال

درین اجیال و احبال خواهد بود ع

صد هزاران صورت اند قالب حسن و جمال ریختند اما ز تو مطبوع تر کم ریختند

دیگر روضهٔ مخدوم اخی جمشید راجگیری ست و بنای آن در سنه بوده و دیگر مزار شاه فتح الله ست و سال عمارت
آن سنه ۹۰۱ هجریست و بر ابواب این همه عمارات کتبه های نظم و نثر مشتمل بر سنوات مرقوم ست و قصبهٔ آبادی
این بلده و کهنگی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال و دولتمندان با اقبال از شمار بیرون

سراپا جمال خارج از حد تقریر و تحریر ست درین نزدیکی هندوئی در خیال خود تاریخی از برای این شهر نوشته و گلدستهٔ
قنوج نام آن نهاده اما چون هندوست و اطلاعی بر ماجریات جز تقویم پارینهٔ کیشداران خود ندارد بسیاری از احوال
و حکایات خصوصاً مقالات و حالات اسلامیان که در خورد نوشتن بود از وی باقی مانده و لله الامر من قبل و
من بعد

میر سید محمد قنوجی در تبصرة الناظرین که تالیف سید محمد بن عبد الجلیل بلگرامی ست در وقائع سنه احدی و مائة و الف
[illegible] سال میر سید محمد قنوجی که علامهٔ نحریر و جهبذ خبیر و از عشیرهٔ سادات رسولدار بودند و مدتها بدرس
و افادهٔ [illegible] طلبه گرم [illegible] چشم از مطالعهٔ نسخهٔ حیات پوشیدند نقل ست که هرگاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه
[illegible] صاحبقران شاهجهان را بسبب [illegible] کفره که از دارا شکوه سر میزد و او منع نمیکرد محبوس داشته
[illegible] اورنگ خلافت شد در آن هشت سال که [illegible] تعالی در این حبس ایشان بودند بعد
وفات گنبدی عالی [illegible] تربتش بنا کرده اند فقیر کمترین بارها زیارت این بزرگ کرده ست رحمة الله علیه
گویم این گنبد با احاطهٔ روضه هنوز موجود ست و عجب مقام پر فضاست

ملا علی اصغر بن شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیه
از مشاهیر علما و این کهنه خاکدان بوده در ۱۰۵۱ متولد شد و تحصیل اوائل کتب عربیه بخدمت میر سید محمد قنوجی نمود
و متوسطات و مطولات را بحلقهٔ درس سید عصمت الله سهارنپوری بتکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی
فاتحهٔ فراغ خواند در ۱۱۴۰ پانزدهم ربیع الاول برحمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم
سلوک و تصوف کتابها دارد هم در نثر و هم در نظم و تفسیری نوشته بغایت متین و مختصر و نامش ثواقب التنزیل
از مؤلفات وی ست اللطائف العلمیه فی المعارف الالهیه اوله الحمد لله الذی خلقکم و ما تعملون
عالم الغیب و الشهادة فتعالی عما یشرکون الی قوله و علی آله و اصحابه الذین علی قدمه قاموا و اثرهم
حاموا و قالوا ربنا الله ثم استقاموا درین کتاب مسائل تصوف را با دلائل سنت و کتاب قوت داده و تحقیقات نادر آورده دیگر کتاب
تبصرة المدارج ست در علم سلوک در آن استفادات خود را از شیخ پیر محمد لکهنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده دیگر
قصیدهٔ طولانی ست درین مشرب عرفانی و آنرا القصیدة المیمنیة فی النفحة المحمدیة نام کرده مشتمل ست بر یکصد و هشتاد و پنج بیت
و خود بر آن شرح نگاشته میر آزاد بلگرامی رح در ماثر الکرام نیز ترجمهٔ او نوشته اند عالم بالادست و عامل خدا پرست بود و ملا جیون
و وی هر دو نزد مولوی لطف الله فاتحهٔ فراغ خواندند و از شیخ پیر محمد بیعت کرد و اربعینات کشید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچیده مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در
حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صفه مدفون ست این مصراع تاریخ وفات اوست ع
شد نهان آفتاب صبح علوم ۞ و بالجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکرهٔ همگنان را
بر نمی تابد قدری قلیل را از بنهادر ابجد العلوم نوشته شد فارجع

خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت زیارت
حرمین شریفین پیراسته او را کتابی ست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین
که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزادهٔ شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب مکی در
قوت القلوب و در روش امام غزالی در احیاء العلوم ست

قاضی علیم الله قنوجی کچهندوی در تبصرهٔ مستشاق نوشته همدرین سال یعنی سنه خمسة عشر و مائة و الف قاضی
بقضاء الهی وداع اینجهان فانی نمود قاضی از اولاد مخدوم جمشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر
مسند قضا موروث نشسته بافادهٔ طلبهٔ علم هم میپرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کچهند و براجگیر
محلهٔ قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان شیخ قنوج هم کرده
و در وقائع ۱۰۳۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبد الباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سرهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع
علمای دیار و امصار بود در ۱۱۵۹ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ
وی کم کسی باشد که در اقران سر بر آورده نیست والد ماجد فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر
از شاگردان او بوده اند وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فنی از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه
سالک بود در علم تصوف مالک پیش مسجد خود زیر صفه پهلوی پدر و جد خود آسوده ست جد فقیر سیر کتابخانهٔ او
کرده عجب صحت و صفا دارد والد ماجد پیش علامهٔ وقت بود در ۱۲۰۰ بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم
کرد و بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این
خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران ست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بود و همواره با اوامر یا خدمت و درس علوم می پرداخت و از ایام طالب علمی مطالعهٔ کتاب علم
باید [illegible] نمیرسید از وجه بیماری خارجی دل برداشته آنحضرت [illegible] گشت

و در مدینهٔ رسول اقامت گزید و تزوج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینهٔ منوره هست و هم در
بلگرام زمانهٔ او گذشته است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیهٔ ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دهلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد
و با دای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیرهٔ سعادت اندوخت و چراغ هدایت در جا به سوی اتباع شریعت حقه بیفروخت
مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری ست که در سند و میانه چندی در قنوج اقامت ورزید آخر ببلگرام
عود نمود و انزوا کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری در اینجا [illegible] دعا کرد الٰهی از
زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاه امکان [illegible]
[illegible] انس خرامید این وصیت بعضی از فرزندان بخط خود نوشته بود یا بني عليك بتعمير القلوب وتنفيس الكروب
فان الله سبحانه عند المنكسرة قلوبهم وعليك بحفظ النسبة مع المداومة على الكتاب والسنة واعبد
ربك كانك تراه ولا تقصد في الاولى والاخرة الا اياه حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير
وی در علم اسما و تکسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آزرد و این مذهب ابدال است در حدیث آمده من اتبع الصيد
غفل در ترجمهٔ مشکوة گفته این تنبیه است کسی را که عادت کرده بدان و منهمک است در ان بی نیت تحصیل قوت
حلال والا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال است و لکن شاعری گفته

بشرع گرچه حلال است از مروت نیست — هلاک صید که او نیز چون تو جانور است

و گفته اند که آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکرده و کسی را منع هم از ان نموده انتهی گویم در حدیث دیگر آمده
اتقوا هذه المجازر (ای المذابح ۱۲) فان لها ضراوة (ای عادة ۱۲) کضراوة الخمر مراد آنست که مشاهدهٔ ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد
و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشته شخصی را که از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند که سبب چیست
گفت خدا طالبان را اهل دل خوانند و دل را کعبهٔ حقیقی گویند پس آنچه بر محرم کعبهٔ آب و گل حرام است بر محرم کعبهٔ دل
بطریق اولی روا نیست

شنیده ام که بقصاب گوسفندی گفت — در آن زمان که سرش را بتیغ تیز برید
سزای هر خس و خاری که خورده ام این است — کسی که پهلوی چربم خورد چه خواهد دید

عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران است آدمی اگر با مور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی
کارهای دنیا چه بد است که الدنيا مزرعة الآخرة انتهى غرض که صید بضرورت قوت حلال مباح است و بی ضرورت

هرکه همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت
التزام بازیه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را یاد نیست
که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد

میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون اشعار میکند آنکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه
در غفلت ازو در آید تا بدیگر حیوانات بزرگ جثه چه رسد و الله اعلم

سید بده بلگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین است در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبد الرحمن
صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین است عاشق منش مبتلا مشرب سوخته دل
انس پرست فراخ مشرب بهمه روی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گذشتگی پرور نیاز گداز آرزو و دشمن قناعت
پیوسته گشته شدید بوده و مراقبه شب با صبح آورده و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیرا که هیچگاه نظر او بر رنگ آمیزی بساط روزگار از جا نرفتی و دل بر سیمای هنگامه دهر فریب نخورده بلکه
بزبون ترین خورش و پوشش وداع گرسنگی و دلاسای برهنگی بگشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۴۱ه آخشیجی پیکر
بخاک سپرده باصلی موطن بازگشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده است سید عالی نسب والا حسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر است
پاس شریعت بدرجه اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت برآمد بتقریب اتفاقی
کوتی جعد ایشان در آتش سوزان تا دیری گذاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم است
در ۹۵۰ه رو بدار البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت درگذشت آیه کریمه فلبث
فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال است اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در بارهٔ نوح
علیه السلام نازل گشته

میر عبد الواحد از نسل سید طاهر و ابن سید بده است قطب فلک ولایت و مرکز دائرهٔ هدایت بود صاحب
آیات ظاهره و کرامات باهره است مرید شیخ صفی الدین سائی پوری است و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندره
دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در تقوی و توطن
میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل دارد و طبع نظم بلند و میر

علاء الدوله بن میر یحیی سیفی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میر از اکابر سادات قنوج ست و خالی از نشأ فقر و درویشی نیست و سلیقهٔ شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبد الواحد بن سید ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهده صاحب صحت حال و فصاحت مقال ست انتهی و قنوجی گفتن او بآن جهت ست که وی در قنوج که جدا شده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله چشتی درباره او در خواب دید که آنحضرت صلعم با او لب بتبسم شیرین کرده حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر در غایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد شیفته شد و حال نامرادی و دردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم تو آنجا بنشین و می نگر بدین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند بشیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدحی آب بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد انتهی از لواد تصانیف او شرح کافیه ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا با وی ملاقات کرد و پانصد بگه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر در آمد نابینا گشت فریاد برآورد میر او را توبه داد و دعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار چنیان بر دست وی بدولت اسلام مشرف اندوز شد و همیشه حاضر می بود و خدمت بجامی آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه ۱۰۱۷ اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبد الصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفای شیخ سعد الدین خیرآبادیست در کشف حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریقهٔ پیر حصور و مجرد می زیست وی گفته راه درویشی راه مرگ ست و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیلهٔ جلب رزق دانند و برجوع و قبول خلق فریفته باشند در سنه ۹۴۵ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز نبودی این غریب را ازین مردار که رهانیدی و بپایهٔ صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای یاران شکر نعمت باریتعالی بر من درینحالت افزون ترست که نام من از دفتر توانگران کشیده در جریدهٔ فقرا و مساکین ثبت کرد الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله الحاصل مرید باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقه و بینوائی نگریزد و زمدسه

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ ویرانهٔ　　　عرصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ

هر لعیبی نا سزائی ترک دنیا کی کشد　　　سرفرازی بار سد در یادلی مردانهٔ

او را چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده گوری وجیت هیر که هر دو از پردهای هندی ست بخواند آیه این ست رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین تا در کلمه توفنی الخ جان بحق سپرد آزاد بلگرامی قدس سره فرموده این از ان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوربی بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسید تد مخدوم پوربی بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری روز میثاق ندای الست بربکم ازین پرده شنیده بودم اتهی گویم این گفت و شنید ندانم از کجاست و چراست والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صفی مذکور ست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الٰهی در رسید او را از آلایش دنیا مبرا گردانید در همان حالت کمند جاذبه جانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ صفی داد چون بوفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع در میان آورد مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت باتمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد وکان ذلک فی سنه ۹۷۶

شیخ عبد القادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک و دیگر فضلاء عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم و سلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و ابو الفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود جا جا که بحال ایشان پرداخته در ترجمهٔ شیخ فیضی نوشته و بسیار میکند و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست الحب لله والبغض لله هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمرور دهور خصوص در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه اور ا

انجا بفصل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی و از جمله راست مزاجی های او این ست که وقائع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از اظهار کلمهٔ صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه ناندیشید و بمضمون آیهٔ صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود جزاه الله خیرا و هذا وصف من لا یخاف فی الله لومة لائم و هو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق وفی یراقب الله سبحانه فی یومه و غده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمدآباد ست محرر سطور این مقام را دیده وی از کمل خلفا و تلامذهٔ شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن بافادهٔ محصلین و امر معروف و نهی منکر اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسهما الله تعالی دامنگیر شد و باین دولت کبری استسعاد یافت و برگشت و باز با صوفیان و درویشان رهگرا شده در کوه احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذهٔ اوست شیخ محمد عقیله مکی در کتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و رسالة ارادة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و ما لا یسع المرید ترکه کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینة سنة ١٠١٥ و قبره بها یزار و یتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست در علوم عقلی و نقلی پایهٔ بلند و در حقائق و معارف رتبهٔ ارجمند داشت اسلافش بکسب معماری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعماری قلوب باختصاص بخشید عالم عالم دلها را بتردستی همت معمور گردانید مدتها در حرمین شریفین بسر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد و بدیار هند برگشت و در شاهجهان آباد بدرس کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در سلک تحریر کشید در سنه ١١٤٢ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبد الواحد ست در سنه ١٠٦٢ متولد شد در مآثر الکرام گفته وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین باو ناز کنند می زیبد و اگر زمین و زمان برخود بالند می شاید صاحب مرآة المبتدین که معاصر اوست می طرازد که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبهٔ قطبیت و ابدالیت آنچه توان گفتن در ذات او موجود ست دولت مادرزاد او دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه بصد کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بهم رسانده نماز را بقضا نخوانده و اگر وجود ایشان قبل ازین می شد در مجتهدین و سلف صالحین می شمردند امروز کسی که ائمهٔ سلف را خواهد ببیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فهمی میشاید امروز آن زبان کو ثنای
ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد و فهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند
که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میر ست انتهی
بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور
داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی از دریای کمال ایشان بود
همواره بافاده محصلین پرداختی و بسا مردم را بمیامن تربیت بر صدر استادی نشاند سید کرم الله پدر شاه
لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملک را بر روی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی
از مسائل توحید پرسید فرمود من از ین مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد
چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد مسائل را فرمود سخن خانه بیا ز نا زتوان گفت حالا آنچه میخواهی استفسار
کن در میان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود و در سنه [illegible] در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت
عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست
شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد در بارهٔ
پدر می نویسند که راقم الحروف اکثر بحضور صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر مرتاض نورانی صاحب اخلاق
رضیه و سجایای مرضیه بود و لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در سنه [illegible] برحمت حق پیوست شاه طیب
شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار
شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخهٔ حیرت عقول ست
شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بست
و سه روز کتابت کرد در سنه ۱۱۵۲ جانب نزهتکدهٔ اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش کریمهٔ وهم
مکرمون فی جنات النعیم یافت
سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متعبد صاحب فضائل صوری
و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذرانده و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی
میل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسبت ظاهر و باطن بکمال رسانده مرید میر عبد الواحد شد میر صبغة الله مختصر خود را در سلک ترویج او کشید وی تا دم آخر با نزوا گذرانید و قدم از حجرهٔ طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دهلی کرد و بزیارت خاک آسودگان حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبد الحق دهلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن عود نمود و اوقات بیاد مولی تعالی معمور داشت در ۱۰۴۲ بعالم روحانی پیوست نسب میر آزاد بچهار واسطه بوی میرسد

میر سید حسین دهلی وال بلگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن کمال الحق دهلوی ست شیخ بارها بسر منبر در مجمع عام فرمود سیدی امانتی که بما را از جد شما رسیده بسلامت نیاز شما کردیم علما وقت او را مجتهد زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه نباشد حال کسیکه دنیش هوس نفس او بود و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردار است که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد او پیوسته در کلمهٔ حق گفتن ملاحظهٔ کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بروی مردم کلمهٔ حق بر زبان میراند حتی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر صوری که در شهر و قبیله فوت میشد روز سوم بخانهٔ او میرفت و بزن متوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر دیگر بجوئید تا بنان و نفقه خبر دار باشد عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجالس خاص و عام میفرمود که اولاد فاطمه همه بهشتی اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز خواهند ماند اینچنین گفتن مصلحت نیست جواب میداد که اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند یا نوشتهٔ آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه از زبانش جاری میشد اینچنین ست در مرآة المبتدین در مآثر الکرام گفته قول او موافق مذهب شیخ محی الدین بن عربی ست که در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث و قول علما درین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلما نیز همین ست که در کتاب مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این مبحث را در رسالهٔ سند السادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور گوید هر چند شرذمهٔ قلیل باین جانب رفته و غریق دار بهر جشیش آویخته لکن حق بحث و صدق صرف عدم دلالت ادلهٔ صحیحه برین دعوی ست بلکه براهین واضحهٔ کتاب و صحیح نیره سنت مطهره منادی ست باعلی صوت بر خلاف آن و صدور همچو دعاوی از علما و مشائخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حبک الشئ یعمی و یصم و اگر چنین باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقهٔ دیگر و همه را همگنان بجنت بی ضمنت روند کارخانهٔ دین و دنیا بر هم خورد و الله اعلم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغر سن مرید ساخت و دو نیم ساله گذشته
از عالم رحلت کرد وی فصوص الحکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفهٔ اکثر خانوادهاست بر سجادهٔ ارشاد متمکن گشت و عمرها خلائق را سوی
حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن
بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم خواند طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی مشکبوی فرود آورد و بر سینهٔ فیض گنجینه
برد و جان بجانان تسلیم نمود تصانیف او بیست و چهار رساله است او را بحر مواج می نامیدند قماشش بر علم غالب بود اکثر
بر زبان راندی چنانچه پیغمبران را واجب است اظهار معجزات امت را فرض است اخفای کرامات چند بار آنحضرت را
صلعم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کس اعتراض نکردی
مگر بواسطهٔ غیرت دین وی گفته هر چیزی را حدی نگاه داری باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب است و هم گفته بنده را تا رسیدن
بحق یک گام رفتن است و آن از خود رستن باشد و جمله خود را در سنت نبوی محو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان
نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفاء او همه صاحب نفحات و کرامات شدند بیرام خان خانخانان و شیخ عبدالقادر بدایونی
صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبدالقادر میفرماید هر روز باستفاده و استفاضهٔ بعضی کتب تصوف نزد شیخ
می رفتم اوقاتی و ستی بهم میداد که هیچ زبان ذوق آنرا بیان نتوانم و بطوری ازان کلمات ایشان ازبر گرفته ام که بیستی
ازان گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نبرود در سنه وفات کرد قضی نحبه تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قنوجی است که از کمل اولیاء عصر بود نسب حاجی منتهی میشود
بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفاء شیخ مبارک سندیلوی است مقتدای عصر و مفتی شهر بود در زهد و تقوی
و حفظ شرائع و حل دقائق علوم ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد خرازی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود
وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن
پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد ازان پشیمانی حاصل کند شخصی از وی پرسید که فاضلترین طاعات کدام است گفت ملاحظهٔ ادب
در جمیع اوقات [illegible]

شیخ ابوالمعالی بنون پسر شیخ ابوالمعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور است کلام الله از بر داشت و از حسن الحانش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک یاد خوانم
کریمهٔ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کرد و نوعی باواز دلفریب خواند که پادشاه را رقتی دست
داد و استدعای اعاده نمود نوبت ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریهٔ در مدد معاش مرحمت
فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را برجای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بر وجه احسن نگاهداشت فرزندش
شیخ عبد الجلیل قدس سره را میر آزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالی

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و الهی ست و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی را
بافضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان درد طلب را بمومیائی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه
شیخ الهدیه خیرآبادی ست که مناقب او در امور خان روزگار راجمالا و تفصیلا گزارش نموده اند و
معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبد الصمد بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبد القادر جیلانی قدس سره منتهی میشود خرقه از پدر
پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بهته من توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت
با وضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در سنه ۲۳ بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلای مجانین بود صاحب جذبهٔ قوی و
نفس گیرا ست هرچه بر زبانش میگذشت حکم قضای مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خوارق
عادات بسیار ازو سر زد در سنه [illegible] بگذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشن ضمیر میخانهٔ عرفان
بود و بارات طریق و ادارت رحیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند و دامن از غبار
خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که در بارهٔ
شیخ سراج الدین عثمان اودهی فرمود عثمان آیینهٔ هندوستان ست تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار
عالم ملک و ملکوت در هند از وجود مصفای مجلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آیینهٔ سکندر که بعضی اسرار این عالم
از آنها منکشف می شد یا آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آیینهٔ ایست که جمال
باکمال خود در آن آیینه مشاهده میکند و خود را در آن مظهر بتجلی خاص جلوه میدهد قال السید آزاد محرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود و تقریر بلنتوی سمت احسن بیان الا که الا الله ست و راه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

حسن غیور او نپسندد شریک را آیینه را بدست نگیرد نگار ما

میر شاه لدها قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید و علامه مرحوم میر عبدالجلیل گفته وی صاحب سخن بود گویا پرتو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گردید آرامگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود و مرید شیخ ابوالفتح بن شیخ الهدیة خیرآبادی ست از وی خرقه خلافت پوشید از حقائق و معارف حظی وافر برگرفت و دل بمبدء اصلی بربست و بیشتر اوقات بمطالعه کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخه مرآة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت و در جمع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه هضم نفس خود کتاب را بنام مذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سعیه

سید کریم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عهد و نادره عصر و متخلق باخلاق الهی بود حکومت سها نپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در گذشته دل از جهان فانی برگرفت طریق وصیت او قبر او را با زمین هموار کردند از آثار خیر او ست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبا کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشتند از پیش میر ابوسعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تلمذ کرد و تا مطول تفتازانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج و طبع ایشان تاثیر تمام کرد و اور متابعت نبوی سرتاپای ایشان فرو گرفت و تتمه کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کوڑه ای گذرانید و در فضیلت صوری رتبه بلند حاصل نمود و هم از شیخ جمال در طریقه علیه چشتیه بیعت نمود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبرآباد رسید التماس طریقه علیه نقشبندیه از میر ابوالعلا احراری نمودند حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بیست و شش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی لاحق میشد دوا وقت شب استعمال میکردند و میفرمودند که صحت و بیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دوا وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را بر باد دهم میر آزاد در ج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشرب بوده و در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیای اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیای قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سوره فاتحه و رسائل بعبارت عربی و رساله تحقیق روح و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رساله فنا و رساله عقائد صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات ست در [illegible] وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو با هم ارزانی داشته ابتدای حال دامن سعی باکتساب دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل اله آبادی گذرانیدند و در عمر بست و چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند او سبحانه خلقی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود با وصف این دقیقهٔ از دقائق فقر و انکسار فرو نمیگذاشتند پدر در بارهٔ پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد را احمد یکیست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکید طلب داشتند و بعد از قدوم شان سرود موقوف کردند مات رح فی [illegible] فرزند ایشان شاه فضل الله جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق و سرور بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع والاست

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما	لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت	گاه بانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در [illegible] بوده یرزقون الفردوس تاریخ وفاتست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای سجادهٔ آبا و کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ عزام آمد میر آزاد می نویسند که چون فقیر بارادهٔ حجاز فیض طراز از بلگرام برآمد و بموضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت بابرکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ فرشوری بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رد خداطلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد و نعمت فراوان از میر سید احمد فراگرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر حقیر احمد بن محمد مشیخت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بآن مشیخت پناه رجوع

آری تأمل ورنگ اجرا نفع نماید چنانچه بهمین معنی عارف شیراز اشارت نموده

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک　　　ازان گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

خداوند سبحانه مشارٌ الیه را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاهی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بخدمت قاضی علیم الله کچندوی فاتحهٔ فراغ خواند و از مراتب قال بمنازل حال افتاد و تا دم واپسین بشغل درس و یاد الهی بسر آورد و بعد سنه ازتنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمه الله تعالی

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود و کوس احیای سنت و ازالهٔ بدعت می نواخت و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میزیست در عنفوان شباب کمر سعی بتحصیل علم بربست و از بدایت تا نهایت علوم بر نهج دقت و اتقان تحصیل نمود و بدهلی تشریف برد و مطول بخدمت خواجه خرد فرزند خواجه محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از اول و آخر بخانهٔ شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق دهلوی سکونت ورزید و علم حدیث ازان جناب اخذ کرد و در ین فن اشرف مهارت عالی بهم رسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت و بلقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد او را در مآثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلهٔ علیهٔ قادریه بود و بیعت بجناب میر سید عبد الفتاح عسکری احمدآبادی کرد و بوطن عود کرده بر مسند توکل و قناعت متکی گردید و بقیهٔ عمر گرامی بتدریس علوم سیما حدیث شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر بمعروف و نهی عن المنکر پر جد بود و هیچکس مجال نداشت که در حضور اقدس سر موی از جادهٔ شرع متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیفه گو بود مهابتی داشت که زهرهٔ مردم در حضور وی آب میشد و معاش بوضع صفا و نزاکت میکرد نشستگاه خاص و پیش مسجد چنان مصفی و پاکیزه میداشت که نمونهٔ سینهٔ صافدلان و دیدهٔ پاک بینان توان گفت میر آزاد رح گویا این بیت را از زبان میر گفته باشد

حباب خوش منشم میزیم بوضع صفا　　　زآب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تهیهٔ وضو برخاسته بود ناگاه بر زمین افتاد بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغهٔ بسیار فرمود سه روزست که مطلقا از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز با هیچکس لب اظهار نکشود و وا نمود مرا بسیار رقت دست داد فی الفور ازانجا بمکان خود شتافتم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود مهیا ساخته حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاهر نمود

و دعاها کرد بعد ازان فرمود سخنی گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
اشراف گویند هرچند نزد فقها اکل آن جائز است و در شرع بعد از سه روز میتة حلال اما در طریقهٔ فقرا اکل طعام اشراف
جائز نیست من چون این حرف شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف
کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته برد حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میر از زین تاویل خطی وافر کرد فرمود
شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را برغبت تمام تناول فرمود میر از محلهٔ عشیرهٔ خود برآمده در میدانی اقامت گزید
و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حائک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حائکی عذر آورد میر سبب پرسید گفت چون بنماز
می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد
گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حائک در مسجد آمد و طهارت ناکرده
بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار
خنده زد و پیسهٔ دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته رفته حائک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
درگذشت وفات میر رحمه الله تعالی در ۱۱۵۱ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجادهٔ او شد وی نیز عالم
عابد فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذرانید و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در ۱۱۹۶ در ریاض
جاودانی آرمید مصراع بهشت سیر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تاب الله علیه گزارش مینماید که انچه از احوال
و اوصاف حضرت میر رحمه در ینجا ذکر یافت بعینها بی شیٔ زائد حال و وصف پدر والاگهر این بی هنر است و مناسبتی
عجبی میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت
ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نصح خلق و معیشت صفی و لطافت طبع و بذله
و قدرت انشا و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
کمال گویا صنو یکدیگر بوده اند و برادر دینی و طینی باهم هستند اینقدر تفاوت بالضرور هست که این هیچمدان محقر با خاک
برابر مناسبتی بپدر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبند واساتذهٔ ارجمند حدیث پیوند انجام کار او در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی الله بعزیز

خواجه عبید الله مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس سره است در سنه پیدا شد چون وی و برادر خردش خواجه عبد الله هر دو در منتهای عمر پدر بزرگوار پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود و هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر توجه کردند چنانکه اثر آن تا حینی اطفال هویدا گشت خواجه بزرگ در سنه بعالم قدس خرامید و خواجه کلان بعد وصول بسن تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرده بپایهٔ کمال و تکمیل بر آمده تذکرهٔ مشایخ مقدار یک لک بیت تالیف کرده در سنه بساط هستی بر چید و در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طلب علم بدهلی زیارت قبور پر نور ایشان کرد

خواجه عبید الله معروف بخواجه خرد از اطفال دیگر است در صورت و سیرت با پدر والا گهر مشابهت تمام داشت قرآن را حفظ کرده علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نموده درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نموده در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورده در سنه برحمت الهی پیوست

سید مربی از اولاد میر عبد الواحد صاحب سنابل است بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ لیس قنوجی است وقت فراغ در حلقهٔ درس ملا بو الوعظ خواند باقتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیتها فرمود و توجه موثر داشت در سنه [illegible] مان فانی را وداع نمود و همدرین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی از امرا و صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته بذکر میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته درین مقام باگاهی تمام نظر باید کرد و سر سری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی است شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفهٔ علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برد و از انجمن عوام بخلوتسرای خواص راه داد مصداق این معامله سید احمد است که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن با سید مربی قدس سره در یکسال همنشینی مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر بطفیل پدر کامیاب گشت سبحان الله موافقت سال این کرشمه وانمود موافقت حال چه کرشمها داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و فیض مصاحبت ماهیت تطهیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند

که کلاه گوشهٔ تاج شاهان شکسته است

آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیائی است که در خدمت درویشان است

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الٰهی نمودند
تا آنکه کمتر دمی باشد که بی ذکر خدا بسر آید ع

ورد زبان و مونس جان هست نام یار　　　یکدم نمیرود که مکرر نمی شود

محرر سطور عفا الله عنه وقتی که از کانپور بجانب کدوره رفت و بار اول آنجا بحضور حضرت ایشان دران هنگام
از علی پور چوپره تشریف شریف در کدوره ارزانی داشته بودند بکرات [illegible] مبارک ایشان دست بهم داد [illegible]
نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در سنه ۱۲۹۸ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و بکمال [illegible] به آستانهٔ الٰهی پیوستند
رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید راست علی رح باشند نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند رح فرزند چهارم جناب ممدوح سید علی احمد
بودند که پرتو کش دودمان کرامت و سیادت خود داشتی گذشته اند انتقال ایشان در بلدهٔ عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد هادی بودند که از علم و فضل خاندان حصهٔ وافی و کافی داشتند سید
ریاض مصطفی رح با اهل بیت خود که دختر سید ظهور محمد قدس سره باشد در وبای هیضه در سنه ۱۲۷۳ بریاض قدس خرامیدند
این مصراع مادهٔ تاریخ وصال ایشان ست ع پیاپی رحمت یزدان بروح هر دو نازل باد + سید شاه علی رضا فرزند
ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عهدهٔ نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و بصفات گزیده و خصال حمیده
و شمائل پسندیده معروف و مشهور رفاهم الله تعالی و سید محمد هادی در طلب علم بسوی دهلی برآمدند و زانوی ادب
در تحصیل کمالات بحلقهٔ درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بهادر صدر الصدور دهلی ته کردند و فاتحهٔ فراغ خوانده در همان نزدیکی دست فراغ
از آلایش دنیا افشاندند و این واقعه در سنه ۱۲۷۰ هجری رو داد غفر الله لنا و لهم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد
مولوی فیض الحسن سهارنپوری و بجز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس مدرسهٔ عربیه قصبهٔ سیهور
ده کروهی بهوپال از طرف دولت برتش منصوب اند دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب ست طبع منظم
دارند منجمله قصائد ایشان یکی قصیدهٔ بدیعهٔ عربیه در آخر تحفهٔ صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استاذ مذکور
ایشان ست دیگر قصیدهٔ عربیه در آخر کتاب الجوائز والصلات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف
نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند حماهما الله تعالی فرزند پنجم سید شاه خیرات علی
قدس سره که سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید مخدوم بخش قنوجی مختص گشته انتقال ایشان تقریباً در سنه ۱۲۹۱
بوده ست دختر نیک اختر ایشان والدهٔ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجمله قریهٔ چوپره موطن و مسکن این اکابر کرام ست

و بلده کالپی مرقد و تربت این بزرگان بمقام مدرسه کالپی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد و همگنان
ازین مشایخ در آنجا آسوده اند و در جوار رحمت الهی بوده رحمهم الله تعالی اجمعین و بارک فی اخلافهم الی یوم الدین
تاریخ مسجد مذکور که در سنه عمارت یافته از شیخ محمد افضل الهآبادی قدس سره اینچنین است ع ملک جاروب کش اینجا همیشه
و تاریخ مرمت آن که در سنه ۱۱۶۷ از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته خواجه سعدالدین خان بهادر نواب که دوره
چنین برآورده اند ع فلک دائم ز شوقش سجده پیشه +

سید سعد الله بلگرامی مجمع البحرین فقر و فضل بود مرید جد خود سید فیروز است و شاگرد ملا فیضی ساکن امروهه که از
شاگردان شیخ لیس قنوجی بود و آخر بملا عبدالرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و تلمیذ بلا واسطه ملا عبدالحکیم سیالکوتی
بود پیوست و فاتحه فراغ خواند و بوطن آمده به مسند تدریس نشست و مدتها درس گفت ناگاه ورق حالش برگشت
یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیره آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد منزوی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روز بشغل درس و افاده در سنه ۱۹ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیه کریمه یشربون
من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات است رح

سید لطف الله معروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره ترجمه والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی
از کمل اولیاء بلگرام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود لقب وی سید العارفین و سید الاولیاست مرشد سبق
وی شاه اعظم بوده اند در عمر بیست و دو سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هندوستان را سیاحت کرد
و در برهانپور خدمت شاه برهان راز الهی را دریافت و از صحبت ایشان تمتع فرا گرفت بعده در کالپی رسید و دست
ارادت به پیر سید احمد داد حضرت سید را نسبت بآنجناب نظری و عنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند با هر دو
یکجا اتمام داد این بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

اینجا ز فیض پیر مغان بزم وحدت است — در پرده وا دریده کثرت نماست را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب اینجا سید احمد شاه لدها نوشید و دیگران درد چشیدند در بلگرام هفتاد سال
در گوشه انزوا قدم افشرده با فاتحه انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقه انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بکرشمه کار طالب میساختند و گاهی بریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را از مردمان ممتاز برون
و اندولق پوشیدن و مرقع دوختن و خود را در نظر خلق وا نمودن منع میکردند و از تاهل و کسب معاش که سنت
سنیه انبیا است علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن است که ظاهرش با معامله خلق متفق باشد و باطنش

در یاد مولی مستغرق و فتوح را ذخیره نمیساختند و هرچه از غیب می رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا وارد و صادر میگرفتند و اکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می آمدند و میگفتند سیر صحرا دلکشاست سرش آنکه صحرا نسبتی بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تمکین ادا می فرمودند و هرگاه از حقایق و معارف سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد اینها کمالاتی که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجلس اشرف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشان است که بیان محل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم نا قصان محفوظ ماند

خوشتر آن باشد که سر دلبران ۔۔۔ گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق ست ایضاً محمد نام تشبیه ست و الله نام تنزیه ایضاً شریعت منتهای مردان ست ایضاً شریعت رنگ ست و حقیقت بو چون گل سرخ جامع جهتین آمد بر سائر گلها تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت

کناره گر خطرهای بیکران دارد ۔۔۔ میانه روز دو جانب نگاهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای فقیر و جامع شریعت و طریقت بود گل سرخ می گفتند گویا از همین مرادی ست و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۱۰۶۰ واقع شد آیهٔ مقربون فی جنات النعیم و کریمهٔ ولهم رزقهم فیها بکرة و عشیا هر دو تاریخ وفات ست میر آزاد در سلسلهٔ علیهٔ چشتیه مرید اوست و قبضها اند و خرقه میر عظمت الله مد ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه ست و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته اگرچه ایام زندگانی در ملازمت ما بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آینهٔ رنگ دیده ست و غنچهٔ جمعیت از شاخسار تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین ست که ظاهر مشابه عوام باشد و باطن مماثل خواص انبیا علیهم السلام که اخص الخواص اند اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جاده کمال جمعیت می پیمایند همین روش مستقیم اختیار مینمایند شناخت مردان الٰهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریابد عوام از نقصان حس در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند لهم مدار اعتقاد عوام بر امتیاز وضع ست شخصی را که وضع او از وضع سائر الناس ممتاز یابند ولی پندارند و سر رشتهٔ اعتقاد در دست آرند طعن ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق شاهد حال ست و خطاب او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء مصداق این مقال حضرت

می‌دانند چنانکه می‌نویسند که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی می‌نمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله می‌فرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهور است
روزی تقبیل ابن پیغمبر نمود و با انبساط تمام با ایشان معاشرت می‌نمود یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده‌ام فرمودند این رحمتی است که او تعالی به بنده‌های رحیم خود عطا می‌فرماید و چون اخص خواص در بعضی
اوصاف با عوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال می‌کنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگردند
و بزرگ می‌دانند اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
از آن اوصاف و اخلاق ایشان که مشابه اخلاق ایشان است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بود نقل کرده‌اند
از فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان می‌مرد و خبر موت بایشان می‌رسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی‌یافت
و میگفتند سگ بچه مرده است بیرون پرتابید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بر وی
گریه کردند و محزون شدند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
گنج شکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اولی بهتر است و آنرا بی‌تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و
گرفتاری می‌انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این دار دار آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه
ساختن و در شبه انداختن عین مصلحت و حکمت است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها انتهی کلام المجدد رح و بالجمله میر عظمت الله خوش صحبت سنجیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق
و تهذیب آداب میزیست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته‌اند و شعر بیشتر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان
بیخبر است و فی الواقع باخبر بیخبر بود هر سطر را وجدی و حلاوتی که در سخن ایشان هست کمتر در کلام دیگر اهل سخن
کمتر بدست می‌آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت بر معرفت است و تمام حکمت در حکمت
وفات ایشان در دهلی در سنه [illegible] بوده وقت احتضار پرسیدند اگر حکم شود نعش را ببلگرام روانه کنیم و اگر درین شهر مکانی
اختیار افتد اشارت فرمایند فرمودند این مشت خاک را هرجا خواهید بپرتابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
سید انور را الله مرقده از صغر اعیان شاه لدها ست قدس سرهما صاحب دل بریان و دیدهٔ گریان خداد وست دنیا
دشمن با بتدا حال در طلب علم دامن بر زده بخدمت شیخ ابوالفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواند و بدهلی رفت و

معتکف شد سند یومیه و اراضی معاش را بخدمت آورده پاره پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین گشت ریاضات شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجیبی بهم رسانید شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تورمت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و بیطاقتیها میکرد و گریبان چاک میگشت زر و سیم در دست نمیگرفت میفرمود دراین مردار دست آلودن نیز جائز نیست ازبس تشریع لوای احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت میخواند امام برسر این آیه رسید فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا در عین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که دراین اثنا رهرو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین عالم بیرون گذاشت و در ۱۲۱۳ه بمردبشراکم الیوم جنات تاریخ وفات است

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغر سن کلام الله را از بر کرد و کتب درسی مرتب گذرانید و مرید شاه لدها شد و جادهٔ سلوک بقدم آگهی درنوردید و سیر را بمنتهی رسانید پادشاه عالم بهادر شاه بسر می برد بسیار عالی مشرب بلندحوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ۱۲۳۲ه گذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت است

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب البرکات بلست شاهباز یست آشیانش سدرة المنتهی یکه تازیست میدانش سموات علی شعشعهٔ ولایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا مدة العمر سر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عرصهٔ علوی و سفلی می ربودند مرید سید مربی ست اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت و عقیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کالپوی تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستانده در مارهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخایر مثوبات اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر است و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت است روز عاشورا ۱۲۴۲ه عنان از عالم سفلی تافت و بگلگشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال زیست رحمه الله سید آل محمد فرزند او بود در ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقهٔ خلافت پوشید در مارهره و بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت بسعی تمام نگاهبانی میکرد و در ازالهٔ امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تاوین بتمکین می آورد و باتباع سنت سنیه نبوی تیر غوب می انداخت در ۱۲۶۶ه در زیر هشتاد قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور است خلیفه شاه لدها است آوازکان طرق کثیرتا

بدائرهٔ وحدت بکشید و در احیاء قلوب فیض مسیحائی داشت و بادل شکستگان لطفش کار مومیائی میکرد بتقاضای
شعر نیکسیر رسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعهٔ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در سنهٔ
دامن از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند بهر دو
برادر بمفهوم آیهٔ کریمه و تعیها اذن واعیه بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند
عبارت موعظت بانتخاب درینجا نقل کرده میشود آل محمد و نجابت الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شده بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود ها جنبش ننمایند و بخانهٔ مخلوق و مردم دنیا نروند و بدیدن حالی که دل داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین و دیانت
آراسته باشد البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند
که سازندهٔ کارها کارساز است و حسبةً لله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت ننمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرده درگذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی
بمن رقعه نویسد ازین کار رد و انکار بگذرم عزیزان با این محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بکد و جهد پیش کردند

ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

خواندی باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن ففروا الی الله و لا تقنطوا من رحمة الله و
توکلوا علی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقهٔ ظاهر را باسلوب ادب روا که پیش سازند و شعار دین را
هر چه تقلید و تکلف کرده اند دریغ نکنند چاه و الی الله جهاد اکبر این است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
با نفس کنند و بحاکم رجوع نشوند و بر خلق هرگز هرگز اعتماد نکنند و بانها محتاج نشوند

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است

المقصود علم و عمل را پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و اجابت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و اخفای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدرین
ایام که دل با من عتاب کرده جانم پیچتاب نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت و دیگرانرا نصیحت ای ناهموار

هویت سفید شد و دولت همچنان سیاه ست ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس کار خود بنشین و بر حال خود تم والم
نما هی کدام حسنه از تو سر زده که دیگری را بنصیحت پیش می آئی و کدام حمیده را سر انجام داده که دیگری را ارشاد و سیرنمایی

بس کن و وقت از دست مده

بنشین پس کار و دیده بردوز	از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که بنمائی و آنچنان نمائی که می باشی چون نیک نگریستم از ان هم

که دل گفت آه صد آه

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم	عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

بس کردم توبه نمودم خموش گشتم بجوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحی من المیت بمنه و کرمه
انتهی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی صفات ست بیرون
از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت واقتدار طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امید وارم که چون
بمطالعه این کتاب سعادت اندوز ندنیابة و خلافة از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش دل و جان شنید
و تا دست رس بموجب آن کاربند گردند اگرچه عبارت آخر این موعظه از صاحب عذا مجاز ست و از حقیقت اما
از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اثیم را نا امید وار نباید بود که گوینده گفته ست

داد حق را قابلیت شرط نیست	بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب الله بلگرامی از احفاد سید محمود اکبر ست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالا خانه حویلی
خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرود نیامد و رداء ورع و تقوی بر دوش
گرفت و خود را بفتراک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید

حریر شعله را آب می بافند	کتان ما بشب مهتاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشانه که هیچکس او را از ین طائفه نمیدانست صورة در زی سپاهی و معنی در یاد الهی
در سنه هزار و صد و هم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بعد فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشید
بخواب رفت و جان بحق سپرد

سید [illegible] از نسل سید احمد اهل ست در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب [illegible]

میل حق جویی بهمرسانده و تقبیل عتبه عالیه شاه لدها التزام گردید و بعد کشف برهان شرف بیعت دریافته و در اوقات
گداخته طلای خالص برآمد و مشق ذکر قلبی بجایی رسانده که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله باواز بلند مردم می شنیدند
از ابتدای عمر تا انتها در گوشه قناعت قدم افشرده بمزروع زمین قلیلی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد
و با اختلاط مردم کم می پرداخت وفاتش در سنه ۱۱۶۰ بوده

سید لطف الله معروف بخُرد میر برادر عینی سید محب الله مذکورست اگرچه ظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت
اما فی الحقیقه شمع خلوت در انجمن می افروخت حظی وافر از ثروت صوری داشت و دوام همت بر انجاح مطالب
مستمندان صرف میکرد و بی تیغ تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی
داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهر و باطن روزگار بسر آورد در سنه ۱۱۳۲ از دهلی به بلگرام می آمد و قضا را مابین
سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیدند بعد از یک هفته ساغر شربت احمر چشید کریمه
رضوا عنه تاریخ ست. سلیم از دست بیداد که نالم پو بگشت بالگذارش افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود آخر باقتضای علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدها شد
و در سنه ۱۱۳۲ در سلک منهم من قضی نحبه منتظم گردید کریمه و یجزی الذین احسنوا بالحسنی تاریخ رحلت ست

شیخ محمد حافظ برادرزاده شیخ محمد سلیم ست بغایت کریم و متحمل میر لیست اکابر و احباء شهر او شاعر بتقدیم
میرسانید حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین گوپاموی بود و در زمره مستعدان بامتیاز برآمد و خط نسخ
و نستعلیق در جودت می نوشت چون عم او منصب قضا باو سپرد چندی بنابر ضرورت وقت تمشیت نمود دل
بیار دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال بمرتبه خوط
ارادت شاه لدها گذاشت و کچکول حال بمهر داغ عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق
مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگفت سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانه وی میگذشتم او
بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیتی از میرزا صائب گوش کنید ست

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید — نسخه افسوس شد دستی که در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانه قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت
ابیات امانت پدر خود بگیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت با ذوقی
و کیفیتی که بزبان قال تعبیر نتوان کرد ست

یار قبا چست کرد رخش بمیدان برید — این سر و هر سر که هست در خم چوگان برید
غمزه زن مار سید ساخته وا زید جان — یوسف ما باز گشت مژده بکنعان برید
مست خراب مرا حاجت نقل ست اگر — این جگر ناسوز را نمکدان برید
نیست دل چون منی در خور شاهین شاه — پاره مردار را بر سگ دربان برید
بر ورخ از خون نوشت خسرو دلخسته حال — وه ز دل مانده ام قصه بسلطان برید

در سنه ۱۱۲۹ ارتحلت کرد رحمه الله تعالی

شاه رحمت الله بلگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین است حضور بود از عنفوان شعور راه در طلب نعل در آتش کرد خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرده است و در نهایات الوصال خرامید و طریق آزادگی و گذشتگی پیش گرفت سالتمام بیک چادر و کلاه و زیر جامه اکتفا کرد و در کنج مسجد مسکن گرفت و از طعام دنیا ذره برنداشت و گاهی لب بسوال هیچ چیز با هیچکس نکشود اینبار حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود و آخر حالت اطمینان بهم رسانید مرید نمیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری محبت است عزیزی چون بجد شد گفت مقصد از ارادت چیست اگر این است که فردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست در آن روز کلید من نافذ است یا نیست در صورت ثانی مرید شدن بیفایده و در صورت اول با وشما آشنائیم همین باشد که آشنا را در صورت قدرت از خدمت آشنا خود را معذور دارد و رغبت بمظاهر صوریه بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شی که در نظرش خوش می نمود فریفته او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جا نظری افگنم تمام حسن منظری آید اگر انسانی منظور میشد تنها با منظور نمی نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزادمشی او بودند و او آئینه وار همگی را بیک نگاه میدید هر کس امید انست بر من مهربان تر است تمنای مرگ بسیار داشت و با ذم الذات بالکثر یاد میکرد طفلی را نزد او آوردند که این یتیم است در حق او دعای کنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح دارد یتیم کسی است که این ها نداشته باشد در نفس اپسین دو سه مرتبه لفظ حق بر زبان آورده در گذشت اعتنا سید عبدالوهاب بلگرامی پسر سید چه حال دارد یا این بیت فرموده است

ستند ذره بر فهم کز نغز ار توحید فقر — لذتها آوازه در کام جهان انداخته

مشمول رحمت الله تاریخ رحلت است که در سنه ۱۱۶۰ بوده

سید محمد صوفی بلگرامی سیاحت بسیار کرده و صحبت بعضی از اعاصیدلان رسیده فیضها گرفته آورده و سالها ریاضت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدهاست تا مرید شد طرفه حالتی و
کیفیتی بهم رسانید برق و اسوختگی در خرمن افتاد دنیا و مافیها را پشت پا زد و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت
و دوام بادای صلوة و نوافل و اوراد اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجایی رسید
که باندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صداهای موزون بیخودی دست میداد

و مضمون این شعر معاینه می‌شد

کسانیکه یزدان پرستی کنند　　بآواز دولاب مستی کنند

و صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و ساعتی نمی آسود

سبکی بال راه فلک بر بسته اند　　هر چند دیر آمده در بسته اند

در اواخر عمر داعیه حج مصمم داشت غالب آنکه سر خود را در راه حرمین شریفین باخت و این حادثه در ۱۱۴۱ رو داد
سید غلام مصطفی برادرزاده شاه لدهاست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشاء فقر و درویشی
دو بالا داشت در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمال گذاشته
بدرجه تکمیل بر آمد و همیشه بشیوه سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و نعل وارون زده سمند سیر فی الله جولان
میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگ صعب جرعه شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم
گردید و این واقعه در ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او ظاهر نگردید وی پیش از شهادت

رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده

در خلوت ما ورای ما یاری نیست　　هیچ که بفرش و عرش اغیاری نیست
ما روح مجردیم ز آلایش مرگ　　ما را بجنازه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
شان شریعت غرا را نهایت اعتنا میکرد و حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنوی است سه نوبت
مناسک حج ادا کرد و بزیارت علیه علیه مستسعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یسین حموی خرقه و خلافت
گرفته و سند صحاح سته و سایر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر جابوری اخذ کرد و اسانید اجازت هر کدام مشتمل
اسامی کتب در ثبت او مسطور است القصه با فواد ان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان
مشغول گردید و عاقبة الامر ببلگرام آمد و خلوت گزید بجز ادای نماز کم از خانه بر می آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محله را مسکن کرد و امامت مینمود و باطفال لپلندیه قرآن میخواند در ۱۱۵۱ در جوار رحمت آسود ان المتقین فی جنات تاریخ رحلت است

سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمه‌اش در ابجد العلوم نوشته‌ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکور است
میر آزاد او را در مآثر الکرام بنام سید محمد مقتدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت
حرمین شریفین یافته در ۱۱۶۳ باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبید یمن
اقامت دارد و نزد شیخ عبدالخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت
نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز هست در ثبتی که بقلم او دیده‌ام نوشته حضرت بمنزله
فی دهلی و فاتش در مصر قاهره بوده و او را زبیدی مصری دانند و هیچکس نمی‌شناسد که وی از بلگرام قنوج است علاوه بر آنکه
کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر برآورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالی
بوی عطا فرمود رحمه الله تعالی

میر طفیل محمد اصلش اترولی است دانشمند کامل و عالم عامل است از ریعان شعور طریقه ترک و تجرید و انقطاع از
علائق دنیوی قاطبة اختیار کرده و سبق بخدمت سید حسین رسول‌نما خوانده و بسید مرتضی و دیگر فضلای آن عصر تلمذ نموده
در طلب علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتهار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت ریخت و قریب
سی سال تا دم واپسین در دولتخانه میر عبدالجلیل سکونت ورزید و بسیار بوضع لطافت و نزاکت و تمکین و وقار زندگانی
کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی میزیست قریب
هفتاد سال بر مسند تدریس علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میر آزاد
بلگرامی تلمیذ رشید اوست او را باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان است میفرمود حرفی
خاصی از عامی شنیده‌ام که هیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کناسان بتقریب طوی کناسی
در مکان مجتمع بودند و یا دفتر و شی ثناخوانی این قوم میکرد یک کلمه او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین
مردمها اید در آخرت زیرا که در میزان قیامت هیچ عمل ثقیل‌تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبه اتم یافته میشود فرمود
شخصی حاکم بلگرام بود و فی الجمله مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را
بجا آورد همه بری الذمه میشوند والا همه آثم گفتم این خود ظاهر است مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار
اطاعت کرد همه مامون میشوند والا همه ماخوذ آنجناب در ۱۱۵۱ انجمن روحانیان برافروخت میر آزاد میفرماید که
چنانکه ابو الطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه بروی زمین است که در ۱۰۰ در مکه معظمه از این عالم رفت و بعالم قدس آورد

آنجناب آخر علماء سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد را قصیده واردو در شان او که مطلع آن این ست

یا للاحبة سارو ا فی التباشیر　　فاسوح یومی کاحداق الیعافیر

شاه عبد الرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتداء حال بنوکرپیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد شرف خدمت شاه عبد الصمد خدانما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اعلی فائز شد و بوطن مالوف برگشت و دوام لباس بطور اهل دنیا می پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف معتقد شدند و علما و فضلا غاشیهٔ ارادت بر دوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد و وفاتش در ۱۱۳۶ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بلگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سررشتهٔ تحصیل علم بدست آورد و کتب رسمی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس میر طفیل محمد مذکور طلاب شراه مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبد الجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۳۲ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۵۰ باراده حج برآمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قراءت صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات فرا گرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجود ست و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبد الوهاب طنطاوی مصری دریافت و بر خی از فوائد علمی کسب نمود طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود در ۱۱۵۱ الجنة المادی بخرامید وی نظم عربی ایشانرا بسیار تحسین کرد و آزاد تخلص شنید و معنی آنرا فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله میر آزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سر زده امیدوار بها دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاذ مژدهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار اسیر اوزارم بنام آن خلیفهٔ پیغمبر مختارم امیدها دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ رها کنند

فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا　　بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیهٔ شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را بمشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از رسوم ابنای روزگار بهم رسید و بمعنی تخلص آزاد بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجیبی اتفاق افتاده بود و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب لغفوار پدر پسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که بالا هر رتبه که خواهید میسرست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد فرمود آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد دنیا بنهر طالوت میماند غرفهٔ ازان حلال ست زیاده حرام و این شعر فرو خواند ؎

درین دیار که شاهی بهر گدا بخشند	غنیمت ست که مارا همین بما بخشند

کلاه ترکیه بر نفس شکستن عهد همرنگی با آئینه جوهر تابستن ست اما نعمت آلهی را حقی ست بر زبان که بی تحدیث ادا نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سرسبد توفیق را آب و رنگ ثبات مرحمت فرماید وی هم در تازی و فارسی ید بیضا و خزانهٔ عامره دارد دو دیوان شعر فارسی و ده دیوان عربی و مولفات فراوان ازوی یادگار ست و اکثری ازان نزد این خاکسار موجود لطفی و حلاوتی که در زبان دل او بخشیده اند هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در مدحت سرائی خاتم پیغمبران صلی الله علیه وسلم او را ارزانی داشته اند شاید درین امت عشر عشیر آن بدیگری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصهٔ خاصهٔ مخصوصهٔ اوست آن کدام لفظ است و پرکار ست که خادم خامهٔ جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و تر ست از حکم و حقائق و معارف و حسب ذوق و شوق و معامله که بالاگردان افکار در ربار او نه هم دانشمند عصرست و هم عارف دهر و هم فاضل کامل ست و هم ناظم و ناثر عالی بخود ترجمهٔ خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکره ها جزآن آورده درین محل همین قدر کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد[1]

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رح از علمای ربانیین و عظمای محدثین ست نام پدرش ملا فلاریه بود از قبیله چاچر ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر ست مولد و منشا شیخ سندست در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در مدینهٔ منوره توطن و تاهل کرد و کمر تحصیل علم بر بست و با وجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ ابوالحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبدالله بن سالم البصری تلمذ کرد و تمام عمر بر خدمت علم حدیث شریف صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبهٔ اجتهاد برآمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

[1] در صفحه ۲۲۳ [illegible] ترجمهٔ آزاد [illegible] تاریخ وفات [illegible] ۱۲۰۰ رقم [illegible] ۱۱۹۲ [illegible] [illegible]

داشتند و از ذات همایون کسب برکات نمودند شیخ محمد فاخر زائر الٰه آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
که نام آزاد است تنها علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت که مسلم روایت میکند از ابی هریره که ان رسول الله صلعم
قال لا یقولن احدکم عبدی وامتی کلکم عباد الله وکل نسائکم اماء الله ولکن لیقل غلامی وجاریتی
وفتای وفتاتی وبخاری آورده لا یقل احدکم عبدی وامتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت و چه خوب واقع شد آنچه ابن نجار در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده که توتی قاری در مجلس
او این آیه خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بیاء الاضافة الی
نفسه بقوله یا عبادی ثم انشد

وهان علی اللوم فی جنب حبها — وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی — اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سره در ۱۱۶۳ رو داد و در بقعهٔ مبارک بقیع مدفون گردید

شیخ عبد اللطیف امروهی در عنفوان شباب همت باحراز فضائل صوری گماشت و مدتها در قنوج و بلگرام بکسب
علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد هستی در بوتهٔ ریاضت گداخته سرمایهٔ کنز مخفی بدست
آورد و در آخر بحرمین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفها الله تعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
شش نوبت بمدینهٔ منوره رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماه در مکه بخانهٔ او بود و سفر مدینه
مروتها از ین عزیز مشاهده شد که چند بر زبان بیزبانی ادا نتوان کرد و بمصاحبت و مجالست او اوقات بخجستگی وافر
گذشت جزاه الله تعالی خیرا بهشت نشیمن تاریخ وفات اوست که در ۱۱۶۱ اتفاق افتاده

بی بی خُرد مولد و منشاء او بلگرام ست آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را کدخدا سازند ابا کرد آخر نگذاشتند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی که مشاطه او را آراسته بجلوه آورد جلوهٔ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاهدهٔ این حال داغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند دزدان خبر یافته شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را وا کرده زیور و لباس بدست آرند بحکم قادر مطلق تعالی شانه همگنان نابینا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از ظهور این کرامت شوری در خلق افتاد و محلهٔ خُرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن لطف الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره نسب شریف او بچهارده واسطه بجناب سید جلیل القدر
ابو عبد الله جلال الدین حسین مخدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام ہمام سبط اصغر حسین بن علی علیہ السلام شہید کربلا می پیوندد و نفس از ائمہ اہل بیت نبوت ترتیب وار
در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن الم یجدک یتیما
فآوی کشید و اوائل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آلیہ بحلقہ درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب
نمود و غالب مولفات استاد را بالقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین
قنوجی و مولوی قادر بخش بلہوری از جماعہ دروس او بودہ اند و بعد از وفات استاد بلکہنو شتافت و از مولوی محمد نور
متوفی در ۱۲۳۵ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدہلی رفت و مولانا شاہ عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابنا
مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از اجلہ علوم
کتاب و سنت و فقہ و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت جہاد بردست سید احمد بریلوی مجدد مائہ ثالث عشر
نمود و مولانا محمد اسمعیل شہید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل ٹونک منجملہ احباب و اصحاب او بودند و بعد از
بیعت ہمراہ پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراہم آمد وقتی کہ سید احمد قدس سرہ
در بالاکوٹ در ۱۲۴۶ جام شہادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رح در قنوج پا بدامن عزلت در آورد و بانتظار
ہجرت از دیار ہند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و ہدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلق کثیر را
باقصی مراتب تقوی و طہارت رسانید لا اقل دہ ہزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلدہ در خدمت وی موفق بتوبہ
و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احبار و اہوا مجتنب شدند عامہ و خاصہ خوارق و کرامات بسیار
از وی حکایت کنند عمران مسجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زہد و قناعت و صبر و توکل و رضا
و تسلیم و جملہ اخلاق حمیدہ بر طبق کتاب و سنت مطہرہ آیتی بود در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و جمال و ظرافت
طبع و لطافت منش علامتی شبہا نماز کردی و در گریہ شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیہ گونہ روی مبارکش
برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ور نہ لا محالہ زبان بنکوہش آن و منع از آن بکشودی در مزید صلابت
در دین نمونہ عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود وارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلق بمعاش دنیا
بسی خوش گذران بود جامہ و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مہمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر در
توانگری نرفتہ و دولتمندی دنیا خواہ را بر در خود راہ ندادہ و در امر بمعروف و نہی از منکر تقصیری از خود راضی نشدہ
گویند دل سنگ از تأثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امرا و علما در بزم او مجال سخن دست بہم ندادی و ذلک فضل اللہ

یؤتیه من یشاء هم در صورت صاحب هیبت و جمال بود و هم در سیرت مکمل با کمال در رد بدعات روافض شکستن
رونق بازار ایشان انچه از دست و زبان وی آمده معروف دیارست و استغنائیکه در ترک املاک و اموال و جائداد
پدر نامور خود از وی بظهور رسیده مشهور امصار هم منصب نوابیت پدر بگذاشت و هم پشت پا بر تکوک نقود و امتعه
متروکه بزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسیارست و همه گویا ملفوظات طیبات اوست
اما این ملفوظ از دستخط خاصش در کتابی یافته شد می نویسد که آب دنیا بر دو قسم ست یکی از چشمها دیگر از چشمها آب چشمه ها
از برای شستن جامهاست و آب چشمها از برای شستن نامها از چشمه ها برای جامها مشکی و از چشمها برای نامها اشکی
این ذرهٔ بیمقدار کمین پور بی دانش و شعور اوست و از میان فرزندان او را با وی به خاصه مخصوص فرمودی و از ته دل
و درون خاطر التفات و محبت زائد با و داشتی امید و ارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر با تقاء
مبارک او و دیگر صلحا و اسلاف خویش محشور گردم رب انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی
بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری ختم الله له بالحسنی و اذاقه حلاوة رضوانه
الاسنی گرد آورد این نامه ست و شور افگن این هنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید میتواند گفت
که این بضعهٔ رسول و فلذهٔ کبد بتول ست صلعم اما نظر بانعدام نسبت معنوی می ترسد که چون رود عار آتش و چون کرم
ننگ آب نگردد ؎

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود	از آسمان بلند تر و از خاک کمتر یم

بیشتر در صف نعال علماء حدیث و قرآن رتبهٔ روشناسی بهم رسانده ست درین انجمن نیز خود را طفیلی این اعزهٔ کرام
ساخته گزارش میدارد که وی در سنه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان بسفر بسوی این کالبد
خاکدان کرد و از بقا بفنا و از فنا ببقا آرمید از غایت شرم و دفور حیا و نهایت آزرم و فقدان وفا نمیخواهد نام خود
بر زبان خامه گذرانیدن و در چمن این دولتمندان و ارین چون سبزهٔ بیگانه خود را رویانیدن اما از انجا که تا از شکم مادر
یکبار بدر آمده بشور عشق و محبت و فغان درد و الفت خمیر مایهٔ طینت اوست و دلبستگی بمطالعهٔ کلام حضرات صوفیهٔ
عالیمقام و دریافت احوال این طائفهٔ علیه کرام از ازل آزال در دهر داهر متاع جمعیت دل و مالک سکینهٔ طبعیت اوست
چنانکه گوینده گفته ست ؎

لها احادیث من ذکراک تشغلها	عن الشراب و تلهیها عن الزاد

لها بوجهك نور نستضيء به ومن جميل بنانك في اعقابها حادي
اذا اشتكت من كلال السير اوعدها روح القدوم فتحيي عند ميعاد

لامحاله درین مقاله من بیدل خود را درصف نعال این درویشان دولتمند جا میدهم و تا میدحصول و وصول برکات ایشان نغمه تازه در طنبور بیان میدمم ؎

گرچه خردیم نسبتی ست بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم ؁

دریافته باشی که بوم و نژاد این محسوح ضیض و اوج جهان ویرانهٔ کهنهٔ شاه آباد قنوج ست که از عمری درازست از ان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان جسته هردم غم سگالی را هدف یافته و بای حال از دمیکه از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفته و این جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بفقد پدر ربانی بر سر وی نخست آن بود که در پنج سالگی از عمر دو روزه فلک گرد یتیمی بر تارک حال او بیخت ؎

مرا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از ته دل درد مند نوازشها فرمود و در آموختن و برناز استاده کردن و بروزه خوگر ساختن کشش و کوششها نمود تا آنکه اندکی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون که شعبهٔ از جوانی ست بر سر حساب پارهٔ از زندگی در سر کار و بار کتاب خوانی و کاردانی گذشت و شمهٔ دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز مهر و وفا و ناداستنی بسر آمد ؎

بجز عشق بدخویان نیاموخت خدا اجری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر دهلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل صورت بست سپس فاتحهٔ فراغ چون آبی در کوزه و نانی در کاسه نبودم فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه را از برای جان خود نی نی بلکه از برای وابستگان خود کار بستم و با خاطری پرداغ و دلی بیدماغ و خانهٔ بی چراغ جادهٔ سیر و سفر پیمودم و در آنکه بهوپال بزبان فرمان دهی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت جاتگاه انداختم و حصهٔ بزرگی از عمر خردی با وظیفهٔ مختصری و شغل محقری در ملازمت وی بسر بردم ؎

اسی تقریب اوس گل مین رہے ہنتین ہین شکسته پائی کی ؁

و خود را با حفظ اخبار جهان و جهانیان در کنار زده قناعت بدون شکایت و حکایت پرورده‌ام و نام توانگری و آسودگی بر زبان نمیبرم تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پدرود کردن آنحضرت چو نوبت صدرنشینی بانوی کاشانهٔ دولت و بزم آرائی فرمان ده جهان ایالت نواب شاهجهان بیگم متعها الله تعالی وسلمها رسید در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۲.. هجری جاذبهٔ غیبیه بسوی خودم کشید و عنان اختیار از دست برود و تدبیر خرد از پای برافتاد و صبر رخت از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانمان برگرفتن و در وادی غربت افتادن و راهی نمود چه بارگاه عالم پناه خالق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوالی شمع گردانیدن سر فدای جلوهٔ جمال ام القری و صید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش از این خوابی دیدم که در صحرای میان بحر محیط نشسته‌ام و بکعبهٔ معظمه میروم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آن دیار برکت آثار میگردم کرت سوم در منام خود را در سلک مدینهٔ طیبه یافتم و در و دیوار ربوع آنجا در نظر آمدم و ابیاتی چند که شیر غرام باشد بلحن عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درون من است و از آن وقت هرگاه آن رؤیا بیادم می‌آید سلسلهٔ شوقم می‌جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در ربود و شرار ناتوانی را همت برق آسمان سیر کرامت نمود و اول بمناسک عمره و حج سعادت اندوختم

من از نیروی تقدیر کعبهٔ دل را شاد میکردم	مسی مالیده یاقوتیه کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گردش رنگی	بحکم شوق طوف تازه‌ای ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم	ز بیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس از کاروان هم پیش پا رفتم	بیاد لیلی محمل‌نشین فریاد میکردم
بصحراها غزالان را سلام از دو رهی گفتم	نگاه شهنه زمین بوس گلهای شمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آئینهٔ دل را	بصاحب خانه از این خانه را آباد میکردم
اگر آزادپای من هی من از کار وا ماندی	بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمراهی قائد توفیق و رهبر سعادت رفیق از کعبه عزم شهر قهار دلبر مدینهٔ طیبه آوردن و به نگاه علیه ابتهاج حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین سید الکونین جبین نیاز بر آستانهٔ رب العزت مسجد پر برکت و تربت نبوی سودن آرزو کردم زیراکه اوست قبلهٔ حقیقت سوادان رهنمون مشرب عارفان و مقام وصول واصلان شافع گنهکاران تابعان و موقف موقفات عاشقان و [illegible] و امان دل دادگان

نمود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی / نماند شوخی چشم شرار بولهبی
فدای خاصیت وادی عقیق شوم / که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی
زیارت تو کند آفتاب هر شب نذر / رود صباح جلوه ریز جانب عربی
زبسکه ذوق شکست تو داشت ساغر ماه / گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی
خوش است حسن تقاضا ز باغبان کریم / نصیب ذائقه ام کن حلاوت رطبی
بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب / توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی
بملک هند چو من نیست طوطی آزاد / که کرد تربیتم من شکر لب عربی

و بعد از تادیهٔ فریضهٔ حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و سعادت از مدینهٔ طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف و خطر و ابقی منافع در اثر و نعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة والسلام با غایت شغف باتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قیل و قال و ارجاع جملهٔ اقوال و احوال بسوی کتاب و سنت بفراغ بال و لله الحمد ـــ

عشق می ورزم و امید که این فن شریف / چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر مجهول در اذاعت و نشر مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از بیگانه و از اجنبی بود یا یگانه از انچه درین باب اندرین یا میسر میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر از ان حالت سابق یافت از سنه ۱۲ هجری که تا حال بیست و هشت سال میشود انفاس اوقات مستعار خود وقف را و این کار است و نزدیک به پنجاه و اند کتاب در میان اختصار و تطویل در شمار و هر چه در بدایت طلب علم نوشته بود و اکنون آن را خارج از اعتبار ساخته بیست و یک کتاب است و هدایة السائل مشتمل است بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی است بر یکصد و هشتاد و یک رسائل و باین حساب مجموع تالیف قدیم و جدید بسه صد و هفتاد و هشت مولف میرسد و بعد از اسقاط ۲۱ مولف سه صد و پنجاه و هفت تا باقی می ماند و مجموعه کراسات زیاده بر یکهزار و دو صد جزو می شود و یزید الله فی الخلق ما یشاء ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و تا باین شیوهٔ خاصه موفق آمد دروازهٔ آسودگی ظاهر و باطن بر روی او کشادند و از دولت و حکومت چندانکه نه فراخور حوصله و در خور شایستگی او بود بوسه دادند ...... ـــ

بخانه چند نشینی سری ببستان کش　　　چو چشم خویش دمی باده دگلستان کشمن

اما حکایت دولت پس آنچه در سر عام بوی ارزانی سیدارند مدخل یک لک روپیه سال ست و اگر تصرفها در انیابه یا وکالهٔ اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست اوست و اما حکایت حکومت پس بشمارهٔ این سال که دوازده صد و نود و هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او در وا شده ست و اینها را دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا رست

برای نازنینی میکشم نازجهانے را　　　ببوی یوسفی گیرم سرره کاروانی را

معهذا اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا را ابتلا، و بلا در بلاست و تمام این ناز و نعمت در خلا و بلا و مصیبتها در قفاست

مرا بر مسند جم می نشانند　　　الهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازندهٔ افلاک بدان آگاه ست و دل شرمنده و جان سرافگنده بران گواه جز شکیبائی کردن چارهٔ کار بدست نمی آید و با بی بسوی و هل الی خروج من سبیل نمی کشاید

فقیر را زسعادت همیقدر کافی ست　　　که نقش بسرش سایهٔ هما نگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

لقد جبت دون الحی کل تنوفة　　　یحوم بها نسر السماء علی وکر

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه　　　ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرق　　　ینمنم ثوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما　　　عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم الق الا صعدة فوق لامة　　　فقلت قضیب قد اطل علی نهر

ولا شمت الا عزة فوق اشقر　　　فقلت حباب یستدیر علی خمر

وسرت فی قلب البرق یخفق غیرة　　　هناک وعین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را در ینجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این شیوا بیانی و بالاخوانی نه از جهان انصاف ست بلکه جگر گوشهٔ خانمان ستم گزینی و اعتساف ولکن چون این بی سروپا را بر وجهی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاری ست و نه در ساحت

وضع آزادانهٔ او از جانب احدی غباری نبر چه رجا بالغیب گویند بجای خویش ست و تکاب ارتیاب ورید که برزغم جاکر او برخیره مثال مرهم ست از برای زوال ریش و کیفیت که ترک دنیا عبارت از ان ست که خود را برهنه کند و شکم را گرسنه دارد و عیال و اطفال را ببدبختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه چه شد و نان خورد اما آنچه برسد آنرا روان دارد و با او میل و التفات دل نکند و خاطر را بچیزی از ساز و برگ این جهان نیاویزد نشان جهرگین خیالست افراد بنی آدم با یکدیگر بلا حظه او بار خود و اقبال آمده ست و نمیدانند که خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه و تعالی ست بنده بیچاره درمیان نیست الحق بلا مبتلا موضع درست توانستی شد ؎

خود را میان کشمکش جبر و اختیار مجبور بوده ایم که مختار ساختیم
گویند رحمتست طلبگار بخششی خود را باین امید گنهگار ساختیم

ومع ذلک اگر نظر در حقیقت نیک باز میرود معلوم میشود که امور بسیار ست که بی ارادهٔ آدمی بظهور میرسد و وی دران بجهت قسر قاسر با اقتضای خلق و امر باری تعالی مسدور ست و در وارستگی از ان بیچاره هیچ مجبور ست ؎

آنچه نصیب ست بهم میرسد گر نستانی بستم میرسد
غرضکه قصور از طرف کسی نیست و ملامت بر کسی نیست ؎

غیری جنی وانا المعاقب فیکم فکانّنی سبابة المتندم
جرمم از طرف غیر و الزامست همه بر من گوئی سر انگشت ملامت زده گانم

والحمد لله تعالی علی کل حال بندهٔ جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم ست بیست سال کامل در فقر و فاقه گذشت و مجردانه زیست کرد و آزادانه بسر برد و بعد از ان که اقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کردند و متاهل شد و فرزندان بر آورد بیست سال دیگر رو بکمی آورد و هشت سال ست که بعد اللتیا والتی جایگاه عزت و دولت را بوی سپرده اند و در علم و علوم و حفظ و مقسوم شهرها رو بکارش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید ضیافت علم و لطافت طبع و ظرافت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و درد و قلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت و لذت فقر و فاقه و شادی و غم و غم و شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترکهٔ موروثی ماست که هنوز در خانه باقی هست والد ماجد قدس سره والهم الاحوال در ذوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا شبها بیدار می بود و گریها میکرد و جد امجد در علم سپاهگری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال بود و ذوق نادرهٔ روزگار نیز بیست این چیزی تیز بعد از کسب فنون علم و فضیلت سلسله علم حدیث و چند سنه این فن شریف تا امکان خود

بر پا داشته‌اند درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی‌تعلقی و وارستگی با کمال طیبت
قلب و حضور خاطر مقتضیی از خویش در هیچ کار رضا نداده بلکه ظاهر را غشاوهٔ حال باطن خود کرده‌ست و باطن با هوای
آمیخته پرورده التفات دل او از قصر طبیعت بر زخارف این سپنجی سرا نیست هم بهمگی طوعیت و یکبارگی نیست تا چه همت او
در نفس الامر بر صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات مست باشد که بود تا من الدهر او را باین خوی آشفتهای
او بخواند و وارز ما سوای خود چنانکه میخواهد وی اندیشد جدا سازند سوگند یاد میتوانم کرد که هرگز مرا هوس بر طلب جاه و
و شوق بر تردد در تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده‌ست و نیست اگر توجه قلب هست بجانب همین فقر و محبت
و اگر حدیث نفس هست هم درین اندیشه‌ست ؎

بدل خیال دهانی که داشتم دارم	بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست بر نمی‌دارد	من از وفاش گمانی که داشتم دارم

حیرت آیدم از جماعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را نزد ایشان اعتباری بود با خلق چه کار است کار
با خداست لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام ست که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می‌ماند مشرب
نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشانرا همین طیبت قلب
مع الله سبحانه و رضا بقضا روشی بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین مشرب خواهیم بود و چون مشاهده میشود که
علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می‌افتند بار اشکار آن
می‌آید که در عالم ظاهر معدود در زمرهٔ موالی نشدیم و با احدی از این طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع
نکردیم و هیچکی را از طرف خود و بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم جنگی که کنی آن از برای نفس خود است نه از
برای خدا طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و گرنه دو سه بار بگوید اگر نپذیرند بگوید که بنده را
چنین معلوم است آن نوع نیز بتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست و جدل از بهر کدام اگر یکی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب خوب نیست این کار محبت ست آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب این راه باید که کتاب و سنت
و فقه این هر دو را شیوهٔ خود گرداند و بر کلمات ائمهٔ حدیث و مشائخ کرام اعتقاد کنند و خود را بزور بر دامن آنها بربندد و شک و شبه را که
در بعض مسائل ایشان خلجان کند بجد در راه بر هد و درین راه اول بی‌تحاشی در آید و گرنه تمام عمر در خلجان بماند و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبهٔ تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت این عقیده
تردد و خلجان بسیار بود و هیچ چیز را تحقیق آن نمی‌بردیم با خود گفتیم که چنین بزرگان اولیای خدا و مشائخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و به ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزم که من شیخ و مرشد ایشان به ضلالت باشم عاقبت چنان شد
که فرق هر دو توحید او لاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیاً و معلوم شدن طریقه صحیح میان هر دو ثالثاً کسی دو در یافت و نیستی خود
و هستی خدا را بعالم ظاهر شد و سخنان اکابر دین از مشایخ و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بعهد حیات خود بیم آنم که خود را
در شبهه انداز به هم ممکن نباشد اینقدر ضرور است که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصه این عهد نباید انداخت و صحابه و در
طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا تابعین نشاید باید که حق را در مظاهر گونه چنان ببیند
که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و این معنی فقرا را در اینجا میسر است
تا انجا چه نمایند معامله طریقت بسیار است که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت همینقدر است
که ملاحظه معیت حق بجمیع اشیا را از دست ندهد و یکدم از این خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت است علامت صحت نسبت در رسوخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و از همین غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از وست و به دوست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین است که گویند همه از وست این کار دل است بزبان تعلق ندارد گفتن ها همان به
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت هستی از وست را همین معنی همه اوست یابند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد کان الله ولم یکن معه شئ پس هرچه پیدا شد و الآن کما کان یعنی اکنون نیز خداست و چیزی
دیگر با او نیست

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا	انچه جز هستی است هیچ و انچه جز حق باطل است

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ماسوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت
می نگرند لیس عند ربك صباح ولا مسا و در حقیقت مآل هر دو تقریر واحد است و توحید بجای خود ثابت است

راستی فتنه انگیز است سرو قامتش	هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم و در فهم ما مآل این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا مظهر
اوست بیک معنی در می آید و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از هیچ مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن
نیست هر چند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود و اگر گاهی از کسی این حرف مسموع میشود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهری بر دهن او زده شود تا باز این معنی دم نزند خود بگو فائده در اظهار آن کدام
غیر از ضرر و هتک حرمت شرع معتبر اینکه در اینجا گفتیم و نوشتیم از آثار شرب عشق و محبت است که از در و فطرت

بیان منظور آمده ایم و سینه در بین پیرانه سری جستجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب نماید
خود را بدرگاه رسیده ایم و گرنه دل پنهان از آتش محبت کباب ست و جان از شوق این کار خانمان خراب ست مجلس دلم
از اول تا آخر شوق و ولوله درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن مجید و جامع احادیث
نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ست

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش — غیر از متاع درد ندارد دکان ما
رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد — کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندکی که کاوید همه آتش بر آید رقت قلب
و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن ست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد
و جان متاثر نشود و تن حرکت نماید بارها خود را دیده ایم که چون یکبارگی حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
گذشت یا در بزمی از زبان کسی لفظی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند
و خاطر از ذوق آن معنی تا روزها بماند هم حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی مجمع تذکره های اشعار و گرد آورد
رباعیات ساده و پرکار اگر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چرا ست بعضی آدمیان هستند
که با این کس کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس آزاری نه و لکن ایشان را در دل این خس جائی نیست بیشتر
پی رضائی من با جماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست باتفاق اصلا کار نیست تا راه اتباع
سنت نامه مختصر یست نفح الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کرده اتفاق افتاده بود در بین زمان که روزگار ضعیفی
و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دلها غالب ست که لحظه از آن در رونده را فرصت و فراغت
دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطه ایام از خویش و بیگانه تعلقی که بقدت
شوق و ... باشد باقی نیست [illegible] می آید که خود را [illegible] هر دو برابر ست
معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی از معنی فراغ و خوشحالی بر وزنی میگردد و بر نفس خود هرگز یک چیز را
نمی بینیم که آنرا دست آویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هرگاه نظر به کبریائی و غنائی حضرت حق
می افتد همه طاعات و اشارات بر باد میرود خدا داند که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گذرد
دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گریان و بریان حضرت غریب پرور

شکستہ نوازان نمک پروردۂ عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی وحالتی مخصوص گردانیده ست که با خودسری دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود همواره در عالم جان از عشق ومحبت در دو بیتابی دم میزنم و در طریق غربت وشکستگی و فر و افتادگی قدم می نهم در زاویۂ غربت افتاده ام ودل بامیدواری نهاده با هیچکسم از نیک و بدکاری نیست واز هیچ آفریده اصالۃً بر دل غباری نه از مصاحبت این وآن فارغ بالم بلکه از ذکر زید وعمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد — چندی بخویش انهمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست وآرام چه وخوشدلی کدام وآسایش کجا وسیر کو هرگز طعام بوقت نخورده وخواب در محل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت وپارۂ در سفر معیشت وقدری در راه حجاز میمنت طراز بعزیمت تادیۂ فریضۂ حج وحصۂ بزرگی در مطالعۂ کتب وزحمت تالیف واندکی در تلاوت وقرارت اذکار

چه دودهای چراغی که در دماغ نرفت — کدام بادۂ محنت که در ایاغ نرفت
کدام خواب چه آسایش و کجا آرام — چه خار خار که در بستر فراغ نرفت
بجیرتم ز دل خود که عمر رفت وسلے — ز کنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هر چند درین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست وابواب نازونعمت هرگونه مفتوح اما ذوق حالات دلی همبر این منوال ست وشوق در رونش همچنان تازه کار رو تازه خیال باغ و بهار این چمن دنیا در دیدۂ بصیرت و مثال خارست وبوی گلستان این برگریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب ست نقشبندی طریقه صوفی مذهب قلق درو نداد خضر این راه ست که معرفتش خوانند ذوق بیرون او جذبۂ خاطرست که فاتح طریقتش دانند

هو الغفور زند جوش شراب میشنوم — صریر باب بهشت از رباب میشنوم
بر آستان خرابات چون نباشم فرش — که بوی زنده دلان زین تراب میشنوم
دویدن می گلرنگ را بکوچۂ رگ — بصد رسائی آواز آب می شنوم
صفای پردگیان خیال می بینم — صدای پای غزالان خواب میشنوم
ترانۂ که سر دار از ان شود رنگین — بهر چه می نگرم پیچ وتاب میشنوم
صدای شهپر جبریل عشق هر ساعت — ز جنبش دل پر اضطراب میشنوم

مگر ز صحبت دلهای گرم هی آسی · که از لباس تو بوی کباب میشنوم
تفاوتیست میان شنیدن من و تو · تو بستن در و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمره متعارف این دیار و محاوره رائج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر در آمد و از گزین نامهای علمای کبار و تذکرهای مشایخ ابرار بضبط عبارت و حوزهٔ اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف چند زبان قلم و سخن نگاشته قلم زبان را بار دیگر بر محک امتحان تواند زد و بآئین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی در پیلی بمبید و فیاض و دلی بقواعد تصفیه مرتاض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شرائط معتبرهٔ این شغل مذکر اند یکقلم مفقود و انواع توزیع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار ابنا زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و استقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیه این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه باختتام دیده شد که چون کچکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگون است و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پارهای بوقلمون چشمداست از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی نشان پاکیزه طینت درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوت آن را پیش از زله ربای هر تنه نهند و جز ریزه چینی دیت دیگر نبینند خدا امیدها و بنده بخشش میکند و کیفیت که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن است سمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الله ته نمودن و ادب آموختن است رسمی در میان نشناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل برندارد و آلهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود چیزی بخش که دران مستغرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر تست نامه آن در نوردیم یارب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میخواهم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین وتجاوز عما تعلم انک تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة

خاتمة الکتاب بجمع طرة المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ایست که در باب پانصد و شصتم

ور نہ اگر اسۃ تفصیلش پرداختہ وکتاب مذکور را بران تمام ساختہ مناسب می نماید کہ بعض الفاظ و معانی آنرا درینجا ذکر کردہ شود تا بر خوانندہ و دانندہ بلکہ شنوندۂ آن اگر نیت خالص دارد باب صفا کشاید و راہ معرفت و ہدایت جلوہ نماید و این وصیت ابتداعی از موصی نیست بلکہ ابتدایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان ست و بندگان دران پیروان سنت الٰہی و شریعت رسالت دستگاہ اند ؎

وصی الالٰہ و اوصت رسلہ فلذا — کان التاسی بہم من افضل العمل

لولا الوصیۃ کان الخلق فی عمہ — وبالوصیۃ دام الملک فی الدول

فاعمل علیہا ولا تہمل طریقتہا — ان الوصیۃ حکم اللہ فی الازل

ذکرت قوما بما اوصی الالٰہ بہ — ولیس احداث امر فی الوصیۃ لی

فلم یکن غیر ما قالوا و شرعوا — من السلوک بہم فی اقوم السبل

ہدی احمد عین الدین اجمعہ — وملۃ المصطفیٰ من انور الملل

بندہ چون درجای گناہی کند می باید کہ از انجا نرود تا آنکہ طاعتی ہم درانجای بکند و عبادتی بوجود آرد تا جائیکہ آن جای بروی گواہی دہد ہم از برای او گواہ باشد اتبع السیئۃ الحسنۃ تمحہا و ان الحسنات یذہبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین دیگر گمان با خدا نیک می باید داشت و در ہیچ حال با چنین محسن نیکو خیال بدگمان نمی باید بود انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی خیرا توجہ دانی کہ ہمین نفس آخر انفاس است باشد مبادا با گمان روی و کمانتین ندان شوی ؎

غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش — شاید ہمین نفس نفس واپسین بود

دیگر ذکر خدا در سر و علن و در نفس و در ملا می باید کرد کہ یاد حق مراد را موجب یاد اوست مر ترا فاذکرونی اذکرکم در حدیث صحیح آمدہ و انا معہ حین یذکرنی ان ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی و ان ذکرنی فی ملأ ذکرتہ فی ملأ خیر منہ دریاب کہ این چہ معیت و ذکرست و در کدام محل و بزم ست ؎

اہلا بمن لم اکن اہلا لموقعہ — قول المبشر بعد الیاس بالفرج

لک البشارۃ فاخلع ما علیک فقد — ذکرت ثم علی ما فیک من عوج

حق تعالی گفتہ والذاکرین اللہ کثیرا والذاکرات و بالجملہ اکبر ذکر ذکر خداست در ہر حال و بہر حال دیگر با جمیع قرب و قرابت می باید کرد بقدر استطاعت و اندازۂ جہد و استقامت در ہر زمان و ہر حال خصوصا رقیق

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني يمشي اتيته
هرولة ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ع گر بکشم زهی طرب ور بکشی زهی شرف ٭ شبر بشبر ذراع باشد ذراع
با ذراع باع بود و مشی را چون دو چند سازند هروله نامند غرضکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خداست
یکی ستانند و دو تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجا می تواند آورد دیگر اگر از دست کار خیری بهم آید
باری در حدیث نفس بآن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شر خطور کند می باید که عزم بالجزم
بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده ثم سیئه را نمی نویسند مادام که
بجا نیاورده و ثم حسنه را حسنه می نگارند اگرچه بکار نبرده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
غفران بر عصیان و اندازهٔ آن از قهار و غفار از یک تا هزار می باید گرفت شیخ گوید فلابد من المغفرة لکل مسیئ
وان لم یتب دیگر بشارت ست بر کلمهٔ اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست و بنا بر احتوا بر زیادت علم
افضل اذکار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبیون من قبلی لا اله الا الله
و چرا چنین نباشد که این کلمهٔ توحید ست و هیچ شی حائل توحید نیست لو ان السموات السبع وعامرهن غیری
والارضین السبع وعامرهن غیری فی کفة ولا اله الا الله فی کفة مالت بهن لا اله الا الله بجمله
در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقه آن نیست قال الشیخ نعلیك بلزوم هذا الذکر الذی یوفق

الله به وما یعلمه السعادة فتم ؎

مهما تفکرت فی ذنوبی	خفت علی قلبی احتراقه
لکنه ینطفی لهیبی ٭٭	بذکر ما جاء فی البطاقه

دیگر از سعادات اهل این کلمه دور نیست باید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بیخت اولیا او
اگرچه بمقدار قراب ارض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وامنتم دیگر ملازمت فرائض الهی ست بر وجه مامور بها و اکمال این نشا بنوافل باشد که
عمدهٔ آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضته وما زال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد انها جبر آن بروز
رستخیز میکند شیخ گفته ولیست النوافل الا ما لها اصل فی الفرائض وما لا اصل له فی الفرائض فذلك انشاء عبادة مستقلة یسمیها
علماء الرسوم بدعة دیگر مراعات اقوال می باید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جنابش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی
ناشنیدنی که معتقد آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء
من القول و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بسجن
از زبان نیست زیرا که در پس دو در و دروازه افتاده شنفتن و استادن و همانا اکثر الفضول ست و بابها مفتوح میباشد
قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند ست که زبان یکی ست و گوش دو ست

بخاطر هیچ مضمون به ز لب بستن نمی آید   خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از آن نمی باید گذاشت مصوران را روز حشر
تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعذاب سخت مبتلا ایشان سازند و من اظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقی
فلیخلقوا ذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسش می باید کرد که در آن اعتبار و ذکریست و دیگر بشر
از اصل خبر میدهد و نظارهٔ ضعفش تنبیه بر افتقار خود میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی و کدام وقت
بهتر از آن باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند
مشایعت فرماید ست

رز دیده ام از بهر تو در سینه دمی چند   وقت ست اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میباید کرد و ثقل این وزر بر سر نمیباید برداشت که ستم روز قیامت
تیرگیهاست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب معروف
پیدا می آید در حدیث قدسی ست یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا
الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خور آنست که بآب زر نوشته آید شرح جوهر که از نبوکانی سنت
شنیده باشی که شرح همین معدن گوهر ست و بسط همین بحر و بزرگناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی
بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند ست

گفتم اهل ستم چه طائفه اند   گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل برنمی انگیزد هر چند خطاکار ست تو در بارهٔ او علم خود را عمل فرما احترام وی نا کرده باشی
و بنا بر تأدب بصفت الهی از حال بدش در گذر باشی چه علم او هم یکی درجه بلند ست نزد خدا چنانکه عالمش اگر میکرد
رتبهٔ ارجمند بود و پیش او تعالی نیست غیر روح امور ست و هر کسی را ثمرهٔ اراده او بالضرور فمن کانت هجرته الی الله

ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه
درینمقام شیخ عالیمقام ذکر فتن اربعه کرده وزن ومال وولد وجاه را نام برده و در بیان هر یکی جادهٔ تفصیل سپرده
فان شئت الزیادة فارجع الیه وعول علیه ودیگر ناگزیر ست ازانکه در هر چه خدا داده و ستانده مراقب او تعالی
باشد انچه داده بجهت آن داده تا شکر وسپاس او بجا آری که شکر نعمت صید مزید ست وکفران شیوهٔ شیطان مرید
وانچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی وبمعیت ومحبت او سبحانه سرفراز گردی وچون با تو باشد وترا دوست خود
گیرد لابدست که با تو همان معامله محب با محبوب کند واز جمله بلاهای آخرت ترا محجوب سازد ولا [illegible] بعد فردوس
ولیس وراء عبادان قریة وخدا نکند که بکفران انعام بیکرانش که کسی احصار آن نمیتواند در مرزی در تارکا بخانه ایمان
واسلام را برهم کنی ؎

لکل شيء اذا فارقته عوض — ولیس لله ان فارقت من عوض

دیگر ادا حق واجب تعالی را لازم متحتم می باید انگاشت وتخم خلاف در زمین عبودیت نه بمارنی باید کاشت
هیچ دانستی که آن حق واجب چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست وشرک خفی
اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه ورکون وتقاعد بسوی آن وسکون دل نزد آن واین از اعظم رزایای اخروی
واکبر بلایای دینی ست ؎

لا تعتمد الا علی الله — فکل امر بید الله
وهذه الاسباب حجابه — فلا تکن الا مع الله

نتوان گفت که ما مامور یم بسعی بر عیال ونفقه آنها بر ما واجب ست زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب وسکون دل
بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمهٔ وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ بهمین معنی تفسیر کرده وگفته
یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذي یکون معه الایمان بوجود الله والنقص فی الایمان بتوحید الله
فی الافعال لا فی الالوهیة فان ذلك هو الشرك الجلي الذي یناقض الایمان بتوحید الله فی الالوهیة
لا الایمان بوجود الله ؎

ومن یتق الله یجعل له — کما قال من امره مخرجا
ویرزقه من غیر حسبانه — وان ضاق امر به فرجا

دیگر حذر میباید کرد ازانکه در دل ارادهٔ علو در ارض در آید واین خیال فاسد در سینه بپاید که انجامش بد ست

وصاحبش از درگاه بیچون وچگون برد آدمی زاده را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه ورا [illegible] را
اند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
فان کنت انت ذلك الشيء فانتظر وضع الله ایاك آری اگر کاربکی از طاعت خدا تعالی اعلی گردد ورفعتی باو بخشند
وبقبول سرفرازیش دهند این چیز دیگرست که از خواسته او نیست خاک تیره [illegible] را چه یارا که دم بزرگی زند
وقطره آب بیچاره راچه حجت که خود را بحر واناید تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین بالجمله تو خود خواهان تعلی نشوی واز خدا جز خمول وذلت وسکنت وخشوع وخضوع
هیچ نخواهی واگر وی سبحانه از خود بعزت عطیه اوست واین حالت دست نمید هد مگر وقتیکه حق مشهود گردد وخلق در
عالم از نظر امتیاز مفقود شود شیخ گفته ولیس [illegible] الا [illegible] الشهود فانه الوجود المطلوب انتهى المقصود دیگر جدال ومراء ست در دین که از ان باز داشته
فرار کرد خواه محق باشد یا مبطل اگر مبطل ست خود جدل اندر اس الامر تمیز سد واگر محق ست از برای او تنها در میانه
نیوفتد واین بآنجهت ست که در مناظره حذر از مکابره در غالب احوال وکثرت قیل وقال ممکن نیست پس زیش
بیشتر از سود اوست شیخ میفرماید کما یفعله فقها ... [illegible] یوم فی مجالس مباحثها [illegible] الی
تنقیح خواطرهم تقر [illegible] یدم المناظر في ذلك مذهبا لا یعتقده وقولا لا یرتضیه وهو یجادل به صاحب
الذي یعتقد فیه انه حق ثم تخدعه النفس في ذلك بان یقول له انما نفعل ذلك لتنقیح الخاطر لا
لاقامة الباطل وما علم ان الله عند لسان كل قائل الى آخر ما قال دیگر حسن خلق واجتناب [illegible]
از سفاسف اوست انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق وانك لعلى خلق عظيم فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك واخلاق را مصارف ست که شیخ رح در رسائل جدا گانه
نوشته تا آن مصارف شناخته نشود امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمید هد قال وهو علم شریف خفی فلا
یفوتنك فان ذلك یختلف باختلاف الوجوه وراست گفته زیرا که اغراض خلق متباین ست اگر بیکی راضی
شد دشمنش عمرو ساخط میگردد پس لابدست از دریافت مصارف تا با تخلق معه کار بیان [illegible] بیان آید دیگر
هجرت ست از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق واعلای کلمه کفر ولله الحمد
باشد وتا تواند در ذمه کافر در آید که مقصود از قتال همین بلندی کلمه خدا وسفل کلمه کفرست اینست شیخ گفته
ولهذا حجرنا في هذا الزمان على الناس زيارة بيت المقدس والاقامة فيه لكونه بيد الكفار فالولاية

والتحاکم فی المسلمین والمسلمون معهم علی اسوء حال نعوذ بالله من تحکم الاهواء گوییم و همین ست ماجرای

هندوستان امروز وما اشبه اللیلة بالبارحة ست

رق الزجاج ورقت الخمر ... فتشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح ... وکانما قدح ولا خمر

از صفای می و لطافت جام ... درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام ست نیست گویی می ... یا مدام ست نیست گویی جام

دیگر استعمال علم ست در جمیع حرکات و سکنات و برقابل امر و عامل بران ثنا ها آمده و فرموده انما بعثت معلما
پس جهد میباید کرد تا عالم عامل گردد و الا چه سراج و شمع محرق جان خود و مضیئ دیگران نبود کمثل الحمار یحمل اسفارا
عبارت از همین مقام ست دیگر تودد ست با بندگان خدا با فشاء سلام و اطعام طعام و سعی در قضاء حوائج انام عموما
و با این مرادان جهان خصوصا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یتیما ذا مقربة او مسکینا
ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن بیشتکی گردد سائر جسد از برای آن بحمی و سهر متداعی شود

بنی آدم اعضای یکدیگر اند ... که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار ... دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خویشان اکتراث نباید کرد بلکه با سترجاع باید گذرانید عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتی
بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کرده یکی آنکه این آفت در دین من رونداد دیگر آنکه بزرگتر از ان بمن
نیفتاد سوم آنکه کفارهٔ وزری وجالب اجری شد دیگر تلاوت کردن قرآن ست بتدبر و تفکر در نعوت و صفات
که دران مذکور ست و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام در ینجا تحصیل حاصل ست اهل القران هم اهل الله و
خاصته و خاصه یک مالک عبارت از همنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام
خالق ست و باقی همه کلام مخلوق و ما للتراب و رب الارباب دیگر اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل
از وی استفاده می توان کرد و ترک صحبت کسی که از وی ملاحظه ضرر در دین و در دنیا میتوان نمود هم القوم

لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر ... تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود و کسان خود و کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

بر پا داشتن حدها بروی مستقیمین ورنه اقل ولایات ولایت او برجان خود وی هست جوارح را درکار خیر مسخره گیرد
تا دمیکه بمیرد بری از مواخذه این ولایت بمیرد دیگر دادن صدقه ست در راه خدا او تعالی در قرآن کریم متصدقین
ومتصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند وصدقه نفل را تطوع نامند فرض مزیل اسم بخل ست وتطوع جالب
درجات علی وتنیل بصفت کرم وجود وایثار وسخا ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و آن تصدق وانت
صحیح شحیح تخاف الفقر وتامل الغنی واسراف بذل کردن مال ست درغیر موضع آن و دران کفران نعمت منعم
حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الانسان لربه کفورا دیگر جهاد نفس ست اعدی
عدو لك نفسك التی بین جنبیك شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
را برآن محمول ساخته وگفته لا اکفر عندك من نفسك فانها فی کل نفس تکفر نعمة الله علیها من بعد نجاتها
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهرست آسان ترگردد و مراتب شهادت باطن وظاهر تقدیر وقت شود
دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات میباید نمود چنانکه اسلام این تسویه در
اعیان ایشان کرده ونباید گفت که آن ذو سلطان وجاه و مال و شخص کلان ست واین صغیر وحقیر وفقیر وناتوان وبی خانمان
بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست ومسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید وکیفیت که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر با عضا وبجمیع قوای ظاهر و باطن او وهمین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده وگفته
المسلمون تتکافا دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم وهم ید واحد علی من سواهم و المومن للمومن کالبنیان
المرصوص یشد بعضه بعضا دیگر حفظ حق جار وجوار ست وهر که در دروازه او قریب تر باشد او بودن مقدم ست
درین کار و در تفقد و دفع ضرر هر که باشد وهمسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مائل بنابر میل بسوی او باحسان وهر که
آنرا مشتق از جور بمعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند
و بالجمله مراعات حقوق جوار یکی از واجبات ست گو کافر باشد دیگر نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست ونصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة واین همه مقید
باستطاعت ست ورنه درین زمن این معنی ممکن نیست ومظلوم نزدیک تر ست باجابت دعا ست

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن | اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند | آنچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال کمل برای استکثار با وجود غنا در حال ست و روز قیامت خدوش یا خموش یا کدوش در روی باشد

زیرا که سوال مزیل آبروست و مذلّ سائل و از شعب او ست منت نهادن بر کسی تا بیشتر از وی ستاند
ولا تمنن تستکثر و دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات ست و حب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان
گفته و بغض ایشان را نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار و هو داخل فی حکم هذا الحدیث و ناصر دین خدا
دو کس اند یکی آنکه ابتداءً بجان خود مدد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد و دوم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله و این دیگر را هم اجر نصرت ست و هم اجر ادای واجب
و از ین ها دی ست اظهار علم حق از برای دفع باطل و گویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی با آنجهت که قابل او باطن و متعلق
او نفس ست و محسوس با آنجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان و دیگر صدق حدیث و ادای امانت و
صدق وعد و اجتناب کذب و خیانت و خلف وعد لازم میباید گرفت و نزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که اینها
یکی از علامات منافق ست و اخلاف وعید از ین باب نیست معتزله چون خلاف ایعاد را موجب کذب خبر او تعالی
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیم ست زیرا که مثل این را در عرف
شرع کذب نمی نامند فجیبهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذا من قصور بعض العقول و وقوفها فی کل
موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک شعر

و انی اذا اوعدته او وعدته — لمخلف ایعادی و منجز موعدی

و دیگر بذاذة ست در جامه و عدم ترفه در دنیا و بذاذة را از ایمان گفته زیرا که انفی از برای کبر و ابعد از عجب و زهو
و خیلاء و صلف ست و این همه امور مذموم ست بر لسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر حیا ست و او تعالی حیی ست و حیا شعبه از ایمان باشد و الحیاء خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرضی خدا و رسول ست شیخ کریمه ان الله لا یستحیی را ترجمه کرده ست
بآنکه انه لا یترک ان یضرب مثلا ما بعوضة و دیگر خیرخواهی مسلمانان ست عموما و خصوصا الدین النصیحة
قالوا لمن یا رسول الله قال لله و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و اصلاح رشته را گویند و نصح
سوزن را و ناصح خائط ست و خائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیص یا پیرهنی میگردد
و بدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله و میان سعادت ایشان نزد خدا ست

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند — جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر ست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم وعلم زمان ومکان ست دوم
علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کار برحسب حال کند وسیاست وعدالت داخل ست در زیر این نصیحت شیخ گفته
الناصح فی دین الله یحتاج الی علم کثیر وعقل غزیر وفکر صحیح ورویة حسنة واعتدال مزاج وتؤدة
وان لم تکن فیه هذه الخصال کان الخطا اسرع الیه من الاصابة وما فی مکارم الاخلاق ادق ولا
اخفی ولا اعظم من النصیحة ولنا فیه جزء سمیناه کتاب النصائح دیگر مراعات حال خویش ست در زمانیکه
میان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز ست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید و درین
حکم نماز فرض ونافله یکسان ست و وارد شده که صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما کتاب فی علیین وکلام لغو
همان ست که ساقط باشد و در کفه میزان ندر آید دیگر التزام نماز مکتوبه ست نزد ندا با جماعت چه اتخاذ مساجد جز از
برای اقامت نماز نیست وندانی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت ازهمین دعاست و
حی علی الفلاح بشارت بهمین با جراء جماعت سنت موکده نبوی ست ومراد بدان اجتماع ست بر اقامت دین و
عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترک سنة رسول الله صلعم ضل بلا شک لانه ما سن الا ما هو الهداة
وماذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون دیگر محافظت باید کرد بر نماز اوابین وآن نماز ست در اوقات مغفول عنها
در عامه ووقت آن ما بین نصحی تا استوا وما بین ظهر وعصر وما بین مغرب وعشاست وبر نماز تهجد هم مطلق میشود ونماز
شب یازده رکعت ست قال الشیخ وهذا لا بد منه لمن یرید اتباع السنة والاقتداء فان زدت علی هذا
فانت وذالک فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیستقلل ومن شاء فلیستکثر فانه یناجی ربه والعبد بیث
مع الله والاستکثار منه اشرف الاحوال دیگر ورع در نطق ست چنانکه در اکل وشارب باشد وآن عبارت ست
از اجتناب حرام وشبهات الاثم ما حاک فی صدرک ودع ما یریبک الی ما لا یریبک واستفت قلبک
وان افتاک المفتون وگزیدن هدی صالح وسمت صالح واقتصاد در همه امور واتباع انبیاء وصلحا وتحفظ از عجلت
مگر در مواطن آن ومسارعت بسوی مغفرت وسبق بجانب خیرات واکرام ضیف وتجهیز میت وجهاز باکره ادراک و
هر عمل آخرت وتؤدت در امور دنیا ودرود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریف همه از باب شریع محمود ست دیگر شیخ گفته
الله الله ان تعود فی شیء خرجت عنه لله تعالی ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ان تنقضه بعد ذالک
وتحله ولا تفی به واول عهد که بنی آدم با خدا بست قالوا بلی ست ودرین عهد که اقرار بربوبیت رب وعبودیت خود ست
همه مراتب اسلام وایمان واحسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بلای شرک راه بسیاری از مردم زده ودر انواع

بدع وضلال مبتلا گردانیده چون اول بآخر نسبتی دارد باید که آخر را باول موافق سازد تا بد، وغایت برکسی کرسی نشیند
دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا نماید که مضل از راه خداست و راه خدا عبارت
از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان
الترك ویوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت امراعات
بباید کرد مثل آذان وحرب ونزول باران وافتتاح نماز وساعت جمعه وجز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین وغیره
باستقرار مذکورست واسباب قبول بسیارست و در زمان ومکان وحال ونفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصرست،
پس هرچون دعا یکی ازین چهار کار مقترن شد نزدیک ست که مستجاب گردد واقوی درین هر چهار امر یکی اسم ست، دیگر
حال و دعا در حال سجود بسیار وبیشتر بباید کرد چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیاست آنحضرت فرمود صلعم
اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب السجود ولا دعا الا فی القرب من الله
فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذی اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
من الله کما انت فقیر الیه واین بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك ومعنی فقیر من الله آنست که از وی
آنچه از روائح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و مستحیل ست
بر وی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا دیگر رباط را لازم بباید گرفت که از افضل احوال
مومن ست وهر انسان که می میرد عمل او ختم میشود مگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو ونماست واز فتان قبر
در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا
گرداند بدون حدی که بسوی آن منتهی شود وچون نفس را باین کار ربط داد مرابط شد ورباط در هر خیر اختصاص بآن
خیرست وهمه راه خداست مختص بملازمت ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود وانتظار الصلوة بعد الصلوة رباط
وحق تعالی گفته اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله دیگر چون مناجات کنند با رسول خدا صلعم وآن عبارت ست
از زمان قرائت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
که باشد که این همه خیرست وبدان طهارت دست بهم میدهد وصدقاتی که شارع بر آن نص کرده بسیارست منها قوله
صلعم ان کل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة وکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة امر بمعروف صدقة ونهی عن منکر
پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد وهی التی بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هر صدقه که بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعده در قرائت حدیث شروع میباید کرد و دیگر حذر از تکفیر احدی
از اهل قبله واجب ست هرگز بر گناهی و تاویلی زبان به اکفار گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث ست من قال
لاخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال والا رجعت علیه و معنی رجوع آنست که مکفر خود در شمار کافر میگردد
و هر کرا کافر گفته وی هنوز مسلمان ست و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون و سفیه ضعیف الرای را گویند پس این
تقول ایشان خود وبال ایشان گردید و نظائر این آیه در کتاب بسیار ست و همه افاده رجوع نسبت ذمیمه بسوی
صاحبش میکند و ما یخدعون الا انفسهم و نیز این آیات بفحوای خطاب دال ست بر سلامت آن دیگران زین نسب
ذمائم و ابتلاء و انعکاس اندران و تا کسی بوجهی از وجوه و تاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور بازو و لقلقه
زبان او را کافر میباید ساخت علماء ظاهر درین باب خیلی تسامح کرده اند و اهل مناظره بسیار رخاء عنان نموده تا آنکه احدی
از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع با ایشان ست سلیم نمانده و دیگر یکی از مناصب شرعیه
مجادله بحسن مذهب از شریعت مطهره و سنت بیضاء ست و درین مرتبه اوهام و مقالات احدی را گنجائش قبول
نیست و ناگزیر ست از آنکه هرچه خلاف سنت صحیحه باشد و مضاد طریقه نبویه بود در بیان تقبیح و تقطیع آن و طرد و دفع و
رفع آن با دلائل قاطعه و مقامع ساطعه می باید کرد هرگز جانب احدی را هرکه باشد و هرجا که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی درباره جماعه از صوفیه و فقهاء راجع بسوی اقوال و افعال آنهاست نه متوجه بسوی
ذوات و نفوس شان و درین تکفیر اصحاب تکفیر معذور ست چنانکه معذور دیدن ایشان بنا بر حال یا قال محجوبان عامه مردم
که باین حکمت غامضه نمیرسند هر دو حالت را یک مرتبه می نهند و نمیدانند که میان هر دو بون بائن و بعد بعید ست ؎

سارت مشرقة و سرت مغربا — شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارض و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین
وحدت وجود و متکلمین مسائل غیر ماثوره را ازین باب ست که مطمح نظر درانجا این مقالات و حالات ایشان ست نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این منصب از اعاظم مناصب دین پروری و اکمل منازل حق پرستی ست
در هزار یکی بود و بسیار اندکی را بآن نوازش میفرمایند و آکرمنا و عباد را به هدایت و ارشاد عباد بسوی
رب الارباب میگردانند ؎

این سعادت بزور بازو نیست — تا نبخشد خدای بخشنده

دیگر هرگز مبادا که از شرار مردم باشد و مردم بخوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال اهل شر از نفس خود
می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة
افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بد گفتن یاران نبوت همچو روافض و خوارج و سب کردن
با آنها یا طایفهٔ علما بدانش و استطالت در عرض رجل مسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فحش است و زبان را ازین بلایای کالیسیان یونانیان
در حق اهل حدیث و مجسمه و مشبهه گفتن ایشان از اقبح شرور و ابطل اباطیل است و معطله و فرعونیه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکر صفات
ثابتهٔ الهی جز آنرا مطابق واقع و نفس الامر است از باب شرور مجرده نفوس بشریه نیست زیرا که و ماذا بعد الحق الا الضلال
و دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که دران سری است که جز خدا از هیچکس آنرا نمیداند و نظر خود در باب علم الهی در نشأة
کون و فساد ترجیح نباید داد که هر چند اینها محل شرور اند اما مصالح بسیار هم بذریعهٔ ایشان بر روی کار می آید
ما را نمیرسد که دست از طاعت ایشان در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر با ایشان قائم سازیم و شیطان را
از باب تاویل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبر دست گردانیم اگر جائر اند زیان آن بار جور بر گردن
ایشان است نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفع از ان بما هم می تواند رسید درین مسئله اعتراض ملائکه بر حق تعالی در باره خلافت
آدم ابو البشر کافی است و از برای صبر با تصبر وافی و شافی شیخ میگوید و هذا باب قد اغفله الناس و قد
اغلقوه علی انفسهم فما تری احدا الا و له نصیب فی ذلك و لا یعلم ما فیه عند الله و قد دلنا علی
ذلك برهان من الله و متی ذممت و لا بد فذم الصفة بذم الله و لا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسك
و متی حمدت فاحمد الصفة و الموصوف معا فان الله یحمدك علی ذلك و دیگر چون سخنی خوب گوئی یا راه
بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب آن خیر تو شوی و نصح نفس خود در آنجا مقدم تر
داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتدا بفعل اعظم تر از اهتدا بقول است سیما

و اذا المقال مع الفعال وزنته   رجح الفعال و خف کل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ستر است مبادا که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید
و از ان محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهگاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا کاری دانند
و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ترثرت و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات
و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار است نه احوال اخیار رستخیز آدمی بهمان حالت شدنی است
که بران مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سرانجام گیرد که در گور مونس

وزی چند ... دیگر دنیا ... جنت وتنهائی آید وفی التنزیل فما قبلک والی الله مصیرک فمن نصیرک دیگر دنیا روزی چند است

وآخر کار با خدا وند پس دل بر نیرنگ بوی و رنگ اینجائی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت میباید گرفت

جای آن به که درین مرحله اندیشه کنی	که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان بر وجهی شد که چون از اینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد

و همان منزل پرداخته و باد و خانه را بدیگران گذاشت کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم

ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین امام علی هادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را

نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانهٔ خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امر از برای خود

میکند فرمان رفت که گروهی از اتراک بروند و او را گرفتار کرده بیارند در حین غفلت هجوم آوردند او را در خانهٔ تاریکی

در پیراهن صوف و ملحفهٔ موئی ردی قبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و خبر ریگ

و سنگریزه فرشی میان او و بساط زمین نبود

بوریائی پاکه از فقیران ست	قدم مند نیستان که جای شیران است

بهمین صورت گرفتند و پیش متوکل بردند وقت شب بود و جام شراب در دور و کاسهٔ مدام در دست

وتاب و شراب و انتظار ... ست	این چه قیامت ست ... نیست

چون جناب امام علیه السلام را دید تعظیم کرد و پهلوی خود نشاند و خبر کردند که در خانهٔ او از هر آنچه گفته شده چیزی

بر آمد نشد و متحقق بر سواخذه اش که بیان تعالی بود دیانت گشت متوکل شنید و پیالهٔ باده در دستش داد تا بنوشد

امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته مرا از آن معاف می باید داشت

متوکل عذر کرد و گفت شعری ... بخوان فرمود من شعر قلیل الروایتم گفت [illegible]

امام همام اول آیهٔ مذکوره تلاوت فرمود پس این ابیات بخواند

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فما اغنتهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم	فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما قبروا	این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت منعمة	من دونها تضرب الاستار والکلل
فافصح القبر عنهم حین ساءلهم	تلک الوجوه علیها الدود یقتتل

قد طال ما اکلوا دهرا و ما شربوا　　فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد بر علی ترسیدند اما متوکل بسیار از بسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریشش روان شد و حاضران نیز در گریه شدند و بگیر خیال بباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس بس چون ما نمانیم و آنجهانی شویم این آرایش و نمایش که سایه ابر و خنده برق بیش نیست برفتن ما برود بلکه این کهنه سرا بر مثال مهمان سراست که یکی همی رود و دیگری همی آید صدهزار امثال ما را درین گذر شد و انجمنها و بزمها آراستند و حصه خود از لطافت و لذت معیشت و حلاوت و عذوبت حیات برداشتند و تا چشم بند کردند تمام بزم برهم شد و کسانی دیگر آمدند و مجلس آخر یا مند آن یا کم و بیش از آن همان رنگ و بوی در هر برزن و کوی پیراستند و بهره از مقدر خود برداشتند آورده به بازار آن گذشتگان این جهان را پدید کردند هر فضیلت کان بر پاست و مکین هیچ و پا در هوا ست ع

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت　　هزار شمع بکشتند و انجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود که جلوه گاه حیات دو روزه اوست آنچه از دست بر آید از برای جهان دیگر ذخیره سازد ع

دو بیتم جگر کرد روزی کباب　　که می‌گفت گوینده با رباب
دریغا که بی ما بسی روزگار　　بروید گل و بشکفد لاله زار
بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت　　بیاید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته ع

نشاط آنگه از من رمیدن گرفت　　که شامم سپیده دمیدن گرفت
بباید هوس کردن از سر بدر　　که دور هوسبازی آمد بسر
به سبزی کجا تازه گردد دلم　　که سبزه بخواهد دمید از گلم
تفرج کنان در هوا و هوس　　گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه از ما بغیب اندرند　　بیایند و بر خاک ما بگذرند
دریغا که فصل جوانی برفت　　بلهو و لعب زندگانی برفت
دریغا که مشغول باطل شدیم　　ز حق دور ماندیم و غافل شدیم
چه خوش گفت با کودک آموزگار　　که کاری نکردیم و شد روزگار

دیگر دعای باید کرد که او تعالی ویرا از صلحاء مومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیاء او شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبرئیل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیی الله و صالح المومنین و این نص است در آنکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح است آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلک من کان قبلکم انهم کانوا یقیمون الحدود علی الوضیع و یترکون الشریف و لکن ابتلا الشیعی را اصعب امور است بر کسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و الیان امر تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اعزه و ذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگیرند

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بر در میکده با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
وای گر در پی امروز بود فردائی

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیه حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که غیور است از برای خدا وی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این هتک بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زنا کرده و کذا بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا عامه یا مادر یا کنیز دیگریست و هیچکس نمیخواهد که با زنی ازین زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شیئا من هذا و زنی وادعی الغیرة فی الدین او المروة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانه لیس بذی دین ولا مروة من یکره لنفسه شیئا و لا یکرهه لغیره

بخوری مال مسلمان و چو آبت بخورند
بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرمود صلعم ان الله لاغیر منی و من غیرته حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را که بروی حلال نبود نسود و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن و هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فاجعل میزانک فی الغیرة للدین هذا فان وفیت به فاعلم انک غیور و ان وجدت تخالف ذلک فتلک غیرة طبیعیة حیوانیة لیس لله و لا للمروة فیها دخول حتی تفاد منک کما تعاد علیک و قد ثبت ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته و دیگر حذر باید کرد از آنکه خدا او را در جائی بیند که از آنجا منع کرده و در جائی نبیند

که حکم انجا نموده و ناگزیر است که عملی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیله است زیرا
خلوص آن عمل از شوب ریا و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی
ذکر کرده که در اول هر وصیت ازان لفظ یا علی ست و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریرة آورده هرچند مبانی و معانی
این وصایا خوب است زیرا که مشتمل بر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال نکوهیده ست لکن رفع آن تا جناب
نبوت در طریقه اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علما و عرفا می باید داشت و اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار است و هم مناسب شیخ طاب ثراه از وصایا
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحا امت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و تنبیهات
حکما را بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در زیر هر وصیتی از وصایای
مذکوره وصیتهای بسیار مناسب بعنوان کلام دیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای آسمانیه از توراة و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیه باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی و
مواعظ حسنی و عبر اسنی و تذکیر و تحذیر و آنچه باین چیزها می ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و حکمتهای مرغوبه
ایراد نموده و خاتمه باب را که خاتمه کتاب اوست بر ذکر ادعیه مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که درینجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب عالمتاب است که بتوجه
فحاوی و مطاوی آن بنقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الهی آنچه درین جریده نوشته ایم
ببیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سنن و مقالات اصحاب حالات تو
و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئده اولیا دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد تو و رسول تو و اولیا تو
اصفیا تو ازان الفاظ قدسیه و عبارات انسیه همان معانی ظاهره و ضمائر طیبه باهره است که قرة عیون و مسرة افئده ما
ماشده پس بار الها قبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان برداران نیکو خو با و در نفوس اخلاق
اثری نمایان و برکتی شایان ازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مبادا خلاف مقاصد تو
رسول و دیگر جماعه مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش
و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول است از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چه قسم مرجو نباشد
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن
خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

از ما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و الراسخون فی العلم غیر از آنکه
یقولون امنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فهم ناقص ما کدام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب
متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدا بکتاب تست ربنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع
الشاهدین ما خاکیان فنا پذیر را اگر بنور بی یسمع و بی یبصر بنوازی از لطف عام است هرگز دور نیست ما
شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنهار از شان ربوبیت تو بعید نه اللهم اغفر

جمعی بحسرت گریه و آه آورده اند — جمعی همه دیده و نگاه آورده اند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا — رفتند و جهان جهان گناه آورده اند

واخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلوته و سلامه علی الذات الطلسم
والغیث المطمطم لاهوت الجمال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطة عقد الخلق انسان
عین الازل فی سر من لا یزال و لم یزل اللهم صل به منه فیه علیه و سلم تسلیما کثیرا طیبا
علیه و علی من انتمی الیه ۞

خاتمة الطبع با طلسم تقریظ سنجیده خامه نادره نام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت نادره نثر نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین و حماه عن مکاره الملوین

سپاسی که در برابر نعمت بیپایان کردگار خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام نگارش
صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست تا بدایع انگیزی اندیشه ندرت پیشه
خردمند فرزانه پسند دانش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشا فرزانه فرمانروا عالیجاه
فرشته مآب والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له العلی و الفاخر که نقشبند
این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت است دلگشا باغی بیاراست که عنوانش بذوق تماشایش
دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده جزائد پیشینه آثار و صحائف
پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از آنجمله برگزیده پیش نظر
گذاشت و دیده را بمدرسه نگهی و اندیشه را باندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه دیده و دانش هنر از نوست

صفحہ	سطر	غلط	صواب	صفحہ	سطر	غلط	صواب
۲۲۶	۱۱	اسسار	بسیار	۲۴۱	۱	دنیا	دنیا یصیبہا
۲۲۷	۵	چشمہا	چشمہ ہا	۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاست
″	۱۵	ترو	تر	۲۴۴	۱۴	واصل	+
۲۲۸	۵	خرردیم	خوردیم	″	۲۳	حالست و	حال
۲۳۰	۲۰	ہفتاد و ہفت	شصت و شش	۲۴۹	۲	برگشت	او را دید
″	″	پنجاہ و ہفت	چہل و پنج	″	۵	جہمد	جہید
۲۳۱	۲۰	ینظر	تنتظر	۲۵۰	۱۹	یا توا	باتوا
۲۳۹	۱۴	قم					

تمت